

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه



رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

شماره ۲۲، تابستان ۱۳۸۲



## فصلنامه قند پارسی

صاحب امتیاز : مرکز تحقیقات زبان فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مسؤل و سردبیر : جلال تمله

ویراستار : امیر عبدی

طراح جلد : محمد حسن حدادی

تایپ و صفحه‌آرایی : عبدالرحمن قریشی

چاپ : آ.اس. تایپ‌ستر، چاندنی چوک، دهلی ۱۱۰۰۰۶

### مشاوران علمی این شماره

پرفسور شریف حسین قاسمی

پرفسور نذیر احمد

ملک محمد فرخ‌زاد

پرفسور سید امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی

نشانی : ۱۸، تلک مارگ، دهلی نو ۱۱۰۰۰۱ تلفن : ۴-۳۲۳۲-۲۳۳۸

ای‌میل : [ichdelhi@iranhouseindia.com](mailto:ichdelhi@iranhouseindia.com)

وب‌سایت : <http://www.iranhouseindia.com>

### یادآوری چند نکته

• مقاله ارسالی برای چاپ در فصلنامه قند پارسی، باید حروفچینی (تایپ) شده یا با خط خوش و خوانا نوشته شود.
• مقاله‌های پژوهشی باید مستند به منابع و مأخذ معتبر صفحه باشد.
• مقاله‌های ارسالی باید قبلاً چاپ نشده باشد و همزمان برای چند مجله ارسال نگردیده باشد.
• مدیریت قند پارسی در ویرایش مقاله‌ها و تغییر نام آنها آزاد است و مقاله‌های دریافت شده را پس نخواهد داد.
• مقاله‌های چاپ شده در این فصلنامه، معرف‌آرای نویسندگان آن است و الزاماً نظر مدیریت فصلنامه نیست.
• حق‌التألیف مناسب به مقاله‌هایی که در این فصلنامه به چاپ رسد، پرداخت خواهد شد.
• در صورت امکان مقالات خود را از طریق پُست الکترونیکی (ای‌میل) یا پُست سفارشی (Registered) ارسال نمایید.

ب



## فهرست مطالب

صفحه	نام نویسنده	عنوان
ه		□ مقدمه
۱	پرفسور سیّد امیر حسن عابدی	• شرح گلستان
۹	دکتر رضا مصطفوی سبزواری	• بهاءالدین زکریای ملتانی
۱۵	پرفسور محمد ولی الحق انصاری	• دو غزل به استقبال از غزل میرزا عبدالقادر بیدل
۱۷	استاد شاه علی اکبر شهرستانی	• پیدایش و تحوّل زبان فارسی دری
۴۱	دکتر رفیع الدین احمد کاظمی	• معرفّی بحر ذخار
۴۷	دکتر مریم خلیلی جهان تیغ	• نگاهی دیگر به تذکره نویسی فارسی در هند
۶۹	دکتر سیّد احسن الظفر	• معرفّی منظومه تاریخ سعادت
۷۷	دکتر نرگس جهان	• شخصیت امیر خسرو دهلوی در نگاه تذکره نویسان و دیگران
۱۰۹	دکتر سیّد حسن عبّاس	• احوال میر غلام علی آزاد بلگرامی
۱۶۳	دکتر راجندر کمار	• احوال و آثار مسعود سعد سلمان
ج		



- ۱۷۱ • احوال و آثار خواجه محمد ناصر  
دکتر جمیل الرحمن  
عندلیب
- ۱۹۳ • فهرست اعلام

\* \* \*

## مقدمه

تحقیق و تفحص و خلق آثار، در قالبهای گوناگون ادبی و تحقیقی امری است؛ که موجب نشاط و سرور اهل قلم و صاحبان ذوق و اندیشه می‌شود.

«الکتاب بستانین العلما»، بهترین و ماندگارترین تفریح و گردش عالم و محقق، جستجو در برگ برگ منابع و اسناد برای یافتن پاسخهای متقن و شیوا به سؤالات متعدد و بی‌پایان اهل دانش است. کشف دقایق پنهان زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع بشری نیز از دیگر دستاوردهای ایشان می‌باشد.

این شماره از قند پارسی حاصل تلاش محققانه استادان و دوستان محترم زبان و ادبیات فارسی است که همانند گذشته مشوق و مدد رسان مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند بوده‌اند.

در این شماره بیشترین عناوین به معرفی شخصیت‌های ادبی و فرهنگی که با آثار ماندگار، نام خود را در تاریخ و در میان فرهیختگان برای همیشه جاودان ساخته‌اند، پرداخته است. و چهار عنوان مقاله در معرفی و نقد متون، و عنوانی هم مربوط به سیر تاریخی و گسترش «زبان دری» است. فارغ از عنوانهای انتخاب شده که علاقه‌مندی و سوابق مطالعاتی پدیدآورندگان را دربرمی‌گیرد. با ارج نهادن به همت و تلاش آن



بزرگواران توفیق و سعادت روزافزون اهل فضل و دانش را از خداوند متعال  
خواستاریم.

از همه کسانی که در تهیه و چاپ این شماره با رایۀ مقالات، نظرات مشورتی،  
ما را مورد لطف قرار داده‌اند تقدیر و تشکر می‌نماییم.

**سردبیر**

## شرح گلستان

سید امیر حسن عابدی\*

زبان فارسی بیش از هشتصد سال زبان رسمی و فرهنگی هند بوده و گلستان سعدی که یکی از شاهکارهای ادبی دنیاست، در همه دبیرستانها و مدرسه‌های این کشور داخل تدریس می‌شد. پس از تحصیل زبان محلی، پسران و دختران این کشور مطالعه گلستان را شروع می‌کردند.

حواشی، فرهنگها و شرح‌های بی‌شمار برای گلستان نوشته شده است. یکی از شارحین این کتاب بزرگ، سراج‌الدین علی خان آرزو، می‌باشد که «خیابان» شرح گلستان را در سال ۱۱۱۹ هـ. ۱۷۰۷ م. تألیف نموده‌اند. شرح نامبرده در سال ۱۲۹۴ هـ. / ۱۸۷۷ م. در شهر کانپور از مطبع نول کشور انتشار یافته و آقای علی نقی متخلص به غنی تاریخ طبع آن را سروده است:

سال تاریخ طبع گفت غنی شد گل آرزو خیابان بین  
(= ۱۲۹۴ هجری)

---

\*- استاد ممتاز فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱- ۱۱۶۹-۱۱۰۱ هـ. ۱۷۵۵-۱۶۸۹ م.

خیابان این طور شروع می‌شود:

”بسم الله الرحمن الرحيم، خیابان گلستان سخن حمد چمن پیرایست...“

در تجلیل گلستان، شارح این قول ابوالفضل علمای<sup>۱</sup> را نقل می‌کند:

”قوله از بستر نرمش... علمای شیخ ابوالفضل... می‌گفت: عمرهاست که مشق انشا

می‌کنم، لیکن به چنین دو فقره به خاطر نرسید...“

آرزو علت تألیف شرح، تسامح و تساهل شارحین قبلی مثل نورالله احراری و

ملاً سعد نتوی و ناظم را اظهار می‌نماید.

آرزو در ضمن شرح علما و دانشمندان خوب و بد فارسی را نشان می‌دهد. مثلاً

لالا تیک چند متخلص به بهار و مؤلف بهار عجم را از یاران خود می‌شمارد و

ایزد بخش رسا<sup>۲</sup> را در قواعد فارسی بی‌اطلاع می‌داند.

گذشته از این وی غالباً اولین زبان‌شناس فارسی است که توافق فارسی و هندی و

سانسکریت را بارها در شرح خود نشان داده است. مثلاً درباره هور می‌نویسد:

”ظاهراً در اصل «سور» است... به معنی «آفتاب»، چنانکه زبان کتاب اهل هند

است... و امثال مشترک در زبان هندی و فارسی... و همچنین اکثر اعداد مثل یک

و دو و چهار و پنج و هفت و نه و ده که به اندک تغییر در هر دو زبان آمده...

«پنج» در فارسی به «جیم تازی» است و در هندی به «جیم فارسی» و «هفت» را

در هند «اسپت» گویند... و «سین» به «ها» و «با» به «فا» در فارسی بدل می‌شود و

همچنین «نه» که در هند «نو» گویند نزدیک است و «ده» خود همانست زیرا که

در هندی «دس» گویند و «س» به «ها» بدل شود. مثل «هست» و «نیست» که در

هندی لفظ «هست» به جنس آمده و دوم «ناست» است و این نیرنگیست، زیرا

---

۱- ۱۰۱۱-۹۵۸ ه. ۱۶۰۲-۱۵۵۱ م.

۲- متوفی: ۱۱۱۹ ه. ۱۷۰۷ م.



که اماله «ناست» «نیست» است... تحقیق مذکور مخصوص مؤلف است. هیچکس از علمای فارسی بدان مهتدی نشد. ذلك فضل الله<sup>۱</sup>.

درباره «گریبان» می گوید:

«گریبان به فتح اوّل خواندن غلطست، به کسر اوّل است، چه مرکب است از گری به معنی گردن و بان به معنی صاحب... و توافق فارسی و هندی بر متتبع پوشیده نیست، اگرچه هیچکس از اهل لغت بدان پی نبرده، که فقیر آرزو بدان ملهم شده<sup>۲</sup>».

در تهیه این شرح آرزو منابع ذیل را مورد استفاده قرار داده است: قاموس، فرهنگ جهانگیری، مدارالافاضل، فرهنگ رشیدی، بهار عجم.

به علاوه از علمای بزرگ مثل مجدالدین علی قوسی و شیخ ورع مولانا علی قاری و علامه تفتازانی استفاده نموده است. درباره «عزت» می نویسد:

«از افضل المتأخرین شیخ عبدالعزیز عزت تخلص به روایت ثقه به مؤلف رسیده که غلط دوگونه است: یکی غلط عام، دو غلط عوام، چنانکه لفظ منصب که به کسر می باید و به فتح شهرت گرفته و عامه شعرا با لب و به غبغب قافیه کرده اند، دوم چنانکه لفظ تعینات به معنی شخص تعیین کرده شده به طرفی یا کاری... و این استعمال عوام کالانعام هندوستان است<sup>۳</sup>».

طبق گفته آرزو، یک محقق نباید کلیتاً بر فرهنگ اعتماد کند. به علاوه وی در جاهای گوناگون با شارحین قبلی اختلاف نموده است. مثلاً می نویسد:

---

۱- خیابان، ص ۵-۷۴.

۲- همان، ص ۳۰.

۳- همان، ص ۸۹.

”شارح فاضل گوید... جمع عربی را به فارسی جمع کردن... غایت رکاکت است... مؤلف گوید جمع عربی را به فارسی جمع کرده‌اند... صائب گوید: «زلفش بدستم می‌دهد سررشته آمالها»، همچنین محسن تأثیر... گوید: «مداخلهای خوبی را درآمد»<sup>۱</sup>.

درباره «نامراد» می‌نویسد:

”شارح فاضل گوید «نامراد»... غلط محض است. صحیح «بی‌مراد» است... «ناخرد» با «ناعقل»، نامعقول محض است... «ناقوت»... «بی‌قوت» باید گفت... مؤلف گوید که قیاس خود همین می‌خواهد. لیکن خلاف نیز الفاظ بسیار درآمده، چنانکه «ناهار» و «ناهنجار» و «نامراد»... پس غلط نباشد»<sup>۲</sup>.

درباره «اندک جمالی» می‌نویسد:

”بیای معروف نیز صحیح تواند شد، و شارح فاضل گوید که این غرابت دارد. مؤلف گوید هیچ غرابت ندارد.

بدرچاچی:

هر سحر مانند شمع از اندکی عمر خویش صبح را در خنده آرد گریه بسیار من<sup>۳</sup>  
در شرح گلستان، آرزو درباره بسیاری از لغات اظهار نظر نموده است. در ذیل به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

”اکثر مردم بی‌تحقیق هندوستان پلنگ جانوری را دانند که به هندی چیته خوانند... پلنگ جانور دیگرست که به عربی نمر خوانند... و چیته را در فارسی پور گویند، نه پلنگ“<sup>۴</sup>.

---

۱- خیابان، ص ۲۵.

۲- همان، ص ۵۵.

۳- همان، ص ۶۹.

۴- همان، ص ۱۹.

”قوله درختی که اکنون گرفتست پای... شارح فاضل، پای در اینجا به معنی استقامت گفته... و ایزد بخش رسا گوید که به معنی بیخ نیز تواند شد. مؤلف گوید پای به معنی بیخ بسیار است. هم شیخ فرماید: «درخت کرم هر کجا بیخ کرد»<sup>۱</sup>.

”مستمند... مرکب است از «مست» به معنی «حاجت» و «مند» که... به معنی صاحبیت، و اینکه وفایی آن را کلمه واحد گمان کرده به راه خطاست»<sup>۲</sup>.  
«شان» را صاحب رشیدی مخفف «ایشان» گفته... و به اعتقاد مؤلف «ایشان» در اصل «این» و «شان» بوده است، نه «شان» مخفف «ایشان»<sup>۳</sup>.

”طلبید... از طلب که عربیست از تصرفات فارسیان است... چنانکه طلبیدن و فهمیدن و رقصیدن و بلعیدن و غارتیدن و بعضی شعرا طلوعیدن نیز بسته‌اند. و اهل توران «فوئیدن» نیز گویند... آنچه ملأ طرزی و اتباع او این روش را اختیار کرده‌اند، دیگران را سند نیست. حتی که اینها در اعلام نیز تصرفات می‌کنند، چنانکه «مکیدم» و مدینم به معنی «زیارت مکه و مدینه کردم» استعمال نموده‌اند و این از عالم شوخیهای ایشانست. دیگران را این تصرفات جایز نیست»<sup>۴</sup>.

”قوله «عمان» جمع «عم»... شارح فاضل گوید لفظ عربی را که اسم جامد باشد به الف و نون جمع کردن در طریق فارسی نیامده، صحیح آنست که «اعمام» باشد... و شارح ناظم گوید که «عم» را که لفظ تازیست عجمی ساخته... جمع کرده‌اند، مثل «معنونان» و «معشوقان» و «ساحلها» و «منزلها». مؤلف گوید

۱- خیابان، ص ۲۱.

۲- همان، ص ۳۷.

۳- همان، ص ۸۵.

۴- همان، ص ۶۴.

که این لفظ نظیر «عمان» نمی‌تواند شد، بلکه نظیر آن ملکست... که «ملکان» جمع آن آمده، انوری:

منم سوار سخن گرچه نیستم در زین ز درگه ملکان جنگ ابرش و ابلق  
و بر این قیاس شد غلامان<sup>۱</sup>.

«شطرنج... اگر لفظ هندیست... پس معرّب «چترنگ» بود... و اگر فارسی بود، پس معرّب «سترنگ» خواهد بود، چنانکه در جهانگیریست، و «سترنگ» گیاهیست که به صورت آدمی بود و در چین روید... در اصل به فتح است و معرّب آن به کسر اوّل، چنانکه در قاموس گفته<sup>۲</sup>.

«فرزین به فتح، «مهرة شطرنج»، و به کسر نیز، «مدارالفاضل»، این را در لغات فارسی نوشته... «فرزان» را به معنی مذکور در ذیل لغات عربیه آورده و از قاموس ظاهر می‌شود. «فرزان» به کسر اوّل، معرّب آن، و شارح فاضل گوید که «فرزین» به کسر اوّل عربیست، اما چون «شطرنج» مستحدث عجم است، عربی الاصل بودن «فرزین» صورت ندارد، ظاهر آنست که معرّب «فرزین» به فتح اوّل باشد، چه فعلیل و فعلول به فتح اوّل در لغت عرب نیامده. مؤلف گوید به خاطر می‌رسد که فرزان به فتح باشد، در اصل به معنی عاقل. و لهذا فرزان به معنی عاقل است. وی به زبانهای محقق تفاوت در الفاظ فارسی نمی‌شود، چنانکه خان و خانه و دان و دانه... پس اطلاق آن بر مهرة شطرنج مجاز بود، زیرا که آن مهرة را وزیر گویند و وزیر عاقل بود، پس کسر فرزان اصل است از جهت تعریب خواهد بود<sup>۳</sup>.

بعضی از شرح‌های دیگر گلستان به قرار ذیل می‌باشد:

۱- خیابان، ص ۹۷.

۲- همان، ص ۹۱.

۳- همان، ص ۹۱.

۲- شرح گلستان<sup>۱</sup>، از میر نورالله مدقق احراری دهلوی (م: ۱۰۷۳ هـ. ۳/۱۶۶۲ م.)،

آغاز:

”منت خدای را عزّ و جلّ که زبان گویا را پیشکار دل دانا ساخت...“

۳- شرح گلستان از بدر علی، مرزاپور، که در سال ۱۸۳۲ م. انتشار یافته است.

بدر علی شرح آرزو را «تمام و کمال» در شرح خود گنجانیده است.

۴- شرح گلستان تصنیف صاحب لات سنیر، مالک مقامات علیه، استاد قدیم العهد حضرت ولی محمد، فاضل محقق دوران شیخ ولی محمد اکبرآبادی رحمه الله ذوالایادی، مطبع نامی منشی نول کشور، لکهنو، بار اول مارس ۱۸۹۵ م.

۵- شرح گلستان<sup>۲</sup> از محمد ظفرالدین؛ آغاز: منت خدای را عزّ و جلّ، منت

بیان کردن خویش و سپاس...

۶- شرح گلستان<sup>۳</sup> از محمد عبدالرسول بن شیخ عبدالله شهابالدین بن شیخ طاهر

قریشی هاشمی، زنده در ۱۰۷۳ هـ. ۳/۱۶۶۲ م.؛ آغاز: سپس سپاس علیمی که علم علم آدم الاسماء کلهها...

۷- خیابان تصوّف<sup>۴</sup>، شرح گلستان از محمد ابوظفر، در عهد محمد اکبر شاه ثانی<sup>۵</sup>،

از نگاه عرفانی، شماره ۲۲۱، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه جامعۀ همدرد، دهلی نو.

\*\*\*

---

۱- نسخه خطی کتابخانه مولانا آزاد (حمیدیه)، بهوپال، خط نستعلیق، مورخ ۱۲۴۵ هـ. /

۳۰-۱۸۲۹ م.؛ کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، شماره ۱۸۸، مورخ ۱۲۶۲ هـ. / ۱۸۴۵ م.

۲- شماره ۲۰۳، کتابخانه آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، هند.

۳- کتابت ۱۳۲۵ هـ. / ۱۹۰۷ م.

۴- شماره ۲۲۱، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه جامعۀ همدرد، دهلی نو.

۵- ۱۸۳۷-۱۸۰۶ م.



## بهاءالدین زکریای ملتانی

رضا مصطفوی سبزواری\*

یکی از ویژگیهای بارز مشرق زمین که نگارنده آن را افتخاری بزرگ برای شرق می‌شمارد، وجود عارفان بزرگی است که در دامن خود پرورش داده است این عارفان پاک نهاد و پاک باخته سهم بسیار زیادی در تربیت و تعلیم توده‌های مردمی دارند که بدون شک اگر وجود آن عارفان بزرگ نبود بسیاری از مردم کوچه و بازار آن روزگار هرگز به راه علم و کمال نمی‌رفتند؛ بعضی از همین مریدان و شاگردان مکتب آنان بودند که بعدها با تلطیف روح و تعلیم و تربیت نسل‌های بعد از خود منشاء خدمات ارزنده‌ای به جوامع مسلمان و جهان اسلام شدند که علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی، خواجه عبدالله انصاری معروف به پیر هرات، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، بابا فرید گنج شکر، خواجه نظام‌الدین اولیا، مولای روم، فخرالدین عراقی، سنایی غزنوی و بالاخره شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی سهروردی (م: ۱۷ صفر ۶۶۶ ه.ق) و

---

\*- استاد فارسی دانشگاه علامه طباطبائی - تهران.

۱- خلاصه العارفين، ص ۱۷۱، يوم الخميس بعد اداء الظهر حين قرب دخول العصر في السابع من الصفر سنة ست و ستين و ستمائة من الهجرة المقدسه.

ملقب به غوث العالمین و بدرالمشایخ و قطب العالمین و غوث الثقلین و بهاء الحق<sup>۱</sup> از جمله آنانند.

از خدماتهای ارزشمند دیگری که این عارفان بزرگ به جهان بشریت عرضه داشته‌اند آثار مکتوب یا ملفوظاتی بوده است که در درازای تاریخ همواره مورد استفاده نسلهای بعد از آنان قرار گرفته و غیرمستقیم سهم بسیار بالایی در تعلیم و تربیت و مخصوصاً تعلیمات اسلامی داشته و عالی‌ترین اندیشه‌های عرفانی و انسانی را به جامعه زمان خویش عرضه داشته‌اند که به عنوان مثال می‌توانیم به کشف المحجوب هجویری، اسرارالاولیای بابا فرید کیمیای سعادت امام محمد غزالی، مثنوی معنوی مولای روم، مناجات‌نامه خواجه عبدالله انصاری، فوایدالنفواد و دیگر آثار گرانبهای آنان اشارت کنیم. اما شکی نیست که «شعر» در میان طبقات مختلف مردم تأثیر بیشتری از نثر داشته و دارد و بدون دلیل نیست که در این اواخر تحقیقاتی در زمینه تأثیر شعر در افراد انجام گرفته و پژوهشهایی تحت عنوان «شعر درمانی» فراهم گردیده است.

شعر در خانقاه‌ها و مراکز تعلیماتی صوفیان و عارفان سهم بسیار والایی در جهت تأثیر در مریدان داشته و همراه با موسیقی در مجالس سماع نقش بسیار سودمند و ارزنده‌ای را ایفا می‌کرده است.

اشعار منقول از زبان مبارک<sup>۲</sup> حضرت زکریای ملتانی اگرچه از جهت کمیت زیاد نیست ولی از لحاظ کیفیت و محتوا بسیار مؤثر و ارزشمند محسوب می‌گردد.

آن کس که ترا شناخت جان را چه کند      فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟  
دیوانه کنی هر دو جهانش بدهی      دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

۱- احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی، ص ۲۲.

۲- خلاصه العارفین، ص ۱۴۹، البتّه این دو بیت به دیگر عارفان و از جمله خواجه عبدالله انصاری نیز منسوب است.



در توجیه دو بیت اخیر از رساله خلاصه العارفين<sup>۱</sup> «مجموعه تقریرات حضرت شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی سهروردی» از زبان او چنین نقل شده است که:

«عشق آن است که کسی به جز خدای تعالی نبیند، پس بهشت و دوزخ و عذاب

و ثواب و اهل و فرزندان و مال کی تواند دید؟»<sup>۲</sup>

که این ابیات خود دلیل نهایت خلوص و اعتقاد راستین و محو کامل و فناء او در وجود حضرت حق تعالی است.

یکی از تعبیرات و خطابهای عارفان به حضرت حق کلمه «دوست» است که می‌تواند نهایت تقرب به حق و نزدیکی به او را برساند و توجیهی باشد در جهت بیان آیه شریفه «و نحن اقرب الیه من حبل الوريد»<sup>۳</sup> و به قول سعدی: «دوست نزدیک‌تر از من به من است». حافظ شیرازی نیز همین تعبیر دوست را درباره پروردگار بکار برده است:

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار در گردشند بر حسَب اختیار «دوست»

شیخ بهاء‌الدین زکریا نیز در خطاب به حضرت حق از همین تعبیر زیبای «دوست»

یاد می‌کند و چنین می‌فرماید:

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم

صد تیغ اگر زنی به سر نخروشم

آهی که زخم به یاد تو وقت سحر

گر هر دو جهان دهند هم نفروشم<sup>۴</sup>

---

۱- مجموعه یادشده از زبان سه عارف بزرگ، فریدالدین گنج شکر (م: ۶۶۴ هـ)، خواجه نظام‌الدین اولیا (م: ۷۲۵ هـ) و شیخ جلال‌الدین بخاری سهروردی (م: ۶۹۰ هـ) نقل گردیده است.

۲- خلاصه العارفين، ص ۹-۱۴۸.

۳- سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶.

۴- خلاصه العارفين، ص ۱۴۸.



که نوشته‌اند<sup>۱</sup> حضرت شیخ بهاء‌الدین در مسجد کهف بغداد نشسته بود و در میان جمعی سخن از «عشق» می‌رفت. وقتی آن دو بیت بر زبان ایشان روان گردید، چنان ذوق و شوری در هر یک از حاضران پیدا شد که اگر صد سال بکوشند چنان ذوقی پیدا نمی‌شود.

بعضی اشعار حضرت شیخ بهاء‌الدین زکریا که از عالم شوق و عشق و دلدادگی و محو او در ذات حضرت باری تعالی نشات می‌گیرد، شور و جذبه و تأثیر خاصی دارد:

با درد بساز چون دواى تو منم      در کس منگر چو آشنای تو منم  
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی      شکرانه بده که خونبهای تو منم<sup>۲</sup>

گفته‌اند شیخ زکریا این دو بیت اخیر را بسیار و با شوق بر زبان می‌راند و همواره ورد زبانش بود و هفت شبانه روز در عالم عشق و شوق حضرت ربوبیت مستغرق بود و خبر از عالم جهانی نداشت.<sup>۳</sup>

اشعار فارسی شیخ بهاء‌الدین زکریا دستورالعمل‌هایی بسیار نغز و دلچسب و سودمند نیز محسوب می‌گردد. او بر این باور است که اگر موحدی در حالت نماز بجز به حق بیندیشد و جز حق تعالی را در نظر داشته باشد، چنین نمازی «نماز موحدان نیست، بلکه بازی کودکان بود»<sup>۴</sup>.

تن درون نماز دل بیرون      گشت‌ها می‌کنی زنادانی  
این چنین حالت پریشان را      شرم بادا نماز می‌خوانی  
وجود عارفان بزرگی همچون شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی مؤسس طریقه سهروردیه در شبه قاره و هم فکری و هم مسلکی او با عارفان ایرانی را باید یکی از

۱- خلاصه العارفین، ص ۱۴۸.

۲- به نقل بابا فرید گنج شکر اسرارالاولیا، ص ۸۵؛ خلاصه العارفین، ص ۱۴۸.

۳- خلاصه العارفین، ص ۱۴۷.

۴- همان، ص ۱۶۸.

حلقه‌های اتصال فرهنگ غنی مشترک ایران و شبه قاره دانست که سهم زیادی در خلق آثار مشترک فرهنگ ایران و شبه قاره دارند و همین تأثیر و تأثرات آنان از یکدیگر خود یکی از مهمترین حلقه‌های پیوند کشورهای دوست و برادر و هم فرهنگ ایران و شبه قاره محسوب می‌گردد که همه ما برای استحکام این دوستی قدیمی و پایدار دعا می‌کنیم.

\* \* \*



## دو غزل به استقبال از غزل میرزا عبدالقادر بیدل

محمد ولی الحق انصاری\*

مطلع بیدل:

کی الوان نعمت زین بساط آسان شود پیدا  
چو بی جان می شود جسم شهیدی، جان شود پیدا  
که آدم از بهشت آید برون تا نان شود پیدا  
بپردازد ملتی را زنده، آن انسان شود پیدا  
بشر بر پله های عقل چون بالا رود، روزی  
پدید آید نه جسم حور، نی غلمان شود پیدا  
هر آنچه هست اکنون از نظر پنهان، شود پیدا  
هر آنچه هست اکنون از نظر پنهان، شود پیدا  
بزیر هر قدم صد دیده حیران شود پیدا  
مپندار آدمی بهر حصول نان شود پیدا  
نه زاید گوهر از دریا نه لعل از کان شود پیدا  
ز تاریکی برایت چشمه حیران شود پیدا  
هر آنچه دیدنش هست آرزویت آن شود پیدا  
برای چشم تو در عالم امکان شود پیدا  
بساز از درد ای دل تا ترا درمان شود پیدا  
به هر جانب دویدن بهر درمان درد افزایش

\*- استادیار فارسی بازنشسته دانشگاه لکهنو، لکهنو.

بگو ایشان که ایوان ساختند از خونِ مظلومان  
 هم آید وقت ازان ایوان در زندان شود پیدا  
 نباید تیره این عالم، نظام کاینات است این  
 نهان خورشید چون گردد، مه تابان شود پیدا  
 برون آیند شعرِ تر ز قلبِ ناتوانِ من  
 ز خاکِ تیره چون روی گل و ریحان شود پیدا  
 نمی‌دانست بیدل بعد سه صد سال هم‌اکنون  
 سخن‌گوی دری از خاک هندستان شود پیدا  
 پس از غالب، نمی‌دانست، آید پیروِ دیگر  
 ولی خوش بیان، خوش فکر، خوش‌الحان شود پیدا

(۲)

برای زیستن از غیب صد سامان شود پیدا  
 چو باشی در جهان، بهر تو آب و نان شود پیدا  
 مباش اندوهگین و غم‌مخور از گردشِ دوران  
 میانِ خار از شاخه گل خندان شود پیدا  
 به دنیا آدمی زاید به هر هنگام و هر لحظه  
 ولی در دهر بعد از قرن‌ها انسان شود پیدا  
 نسیمِ صبحگاهی فرحت‌انگیز است و راحت را  
 ولی چون تیزتر گردد، از آن طوفان شود پیدا  
 بوقتِ رفتن از دنیا کفن را می‌برد با خود  
 بشر را این نه کم تحفه‌ست، چون عریان شود پیدا  
 بهاران هم نه رویاند هر آنچه در گلستانها  
 ز خاکِ تیره آن در فصلِ تابستان شود پیدا  
 بظاهر هر چه معموره نماید، نیست معموره  
 ز گریه می‌کند آغازِ هستی در جهان هر کس  
 بلوغِ عقل خواهد رهبریِ هادی مطلق  
 بهاران هم نه رویاند هر آنچه در گلستانها  
 نباشد بهره‌من در جهان جز حسرت و حرمان  
 گذشتن در هوس از حد! نتیجه دردِ ناکامی  
 شدند اقبال و غالب بعدِ بیدل فخرِ هندستان  
 دگر زین خاک گوینده نه چون ایشان شود پیدا  
 ولی دیدم چمن را غرقِ رنگ و بو به فصل گل  
 نمی‌دانم که در گلشن چه بعد از آن شود پیدا

\* \* \*

## پیدایش و تحوّل زبان فارسی دری

شاه علی اکبر شهرستانی\*

نخستین کسی که دربارهٔ زبان دری سخن راند، عبدالله بن مقفّع، مترجم کتاب کلیله و دمنه به زبان عربی و مؤلف ادب الکبیر و ادب الصّغیر، است. وی در سال ۱۳۹ هـ. / ۷۵۷ م. مقتول گردید.

سخن او را محمد بن اسحق بن الندیم، در کتاب الفهرست زیر عنوان «الكلام علی القلم الفارسی» بدین عبارت آورده است:

”... و اما الدریة فلغة مدن المداین و بهاکان یتکلم من بیاب الملک: وهی منسوبة إلى

حاضرة الباب و الغالب فیها من لغة اهل خراسان و المشرق: لغة أهل بلخ...“<sup>۱</sup>

ابن ندیم، این باب کتاب خود را در ماه شعبان سال ۳۷۷ هجری تمام کرده است.

ترجمه‌اش چنین است:

---

\*- استاد فارسی دانشگاه کابل، افغانستان.

۱- الفهرست تألیف محمد بن اسحق مشهور به ابن ندیم، از انتشارات فلوجل لپیژیک، آلمان، ۱۸۷۱ م.، ص ۱۳؛ ترجمه الفهرست، چاپ ۱۳۴۶ ش، بانک بازرگانی، ایران، ص ۳۰-۲۰.

”... و نیز زبان دری، زبان مروّج باشندگان شهرهای مداین است و کسی که به دربار پادشاه کاری داشت بدان زبان گپ می‌زد. و از آنرو منسوب به کسانی شد که کار دربار را می‌کردند، و بیشتر لغات آن از لغات مردم خراسان و مشرق است: یعنی از لغات مردم بلخ...”

انوری گوید: چون زبان نطق بکشاید به الفاظ دری.

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، در کتاب *زین الاخبار* که در حدود (۱۰۴۹ م.)<sup>۱</sup> تألیف کرده چنین می‌گوید:

”بهرام گور (۴۳۸-۴۲۰ م.) پادشاه بود، به هر زبانی سخن گفتی: بوقت چوگان زدن پهلوی گفتی و اندر حربگاه ترکی گفتی و اندر مجلس با عامه دری گفتی و با موبدان و اهل علم پارسی گفتی و با زنان هریوه گفتی“<sup>۲</sup>.

مقدسی (بشاری)، در کتاب *احسن التقاسیم فی معرفت الأقالیم* گفته است:

”زبان مردم مناطق هشتگانه عجمی می‌باشد که برخی دری و برخی مغلق است و همه این زبانها فارسی نامیده می‌شود“<sup>۳</sup>.

ابن ندیم و مقدسی، هر دو باهم معاصر بودند و مراد از مناطق هشتگانه خراسان و نواحی همجوار آن است. گفته یکی نقل قول است از کسی که دو قرن پیشتر از او می‌زیسته است و مقدسی خود به حیث یک محقق جغرافی‌دان سخن رانده است که بحث آن خواهد آمد.

۱- *المُنجد* تألیف لویش معلوف، دوره بیست و یکم، اعلام ص ۲۱۱.

۲- *زین الاخبار* تألیف ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، چاپ ۱۳۳۳ ش، با مقدمه سعید نفیسی استاد دانشگاه طهران، ص ۱۱؛ نسخه عبدالحی حبیبی استاد پوهنتون کابل، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۸؛ *دیوان انوری*، ایوردی، چاپ تهران، ص ۱۹۶.

۳- *احسن التقاسیم فی معرفت الأقالیم* تألیف شمس‌الدین مقدسی (م: حوالی ۳۸۰ هـ / ۹۹۰ م)، ص ۲۵۹ و ۳۳۴.



عبدالملک ثعالبی، نیز در تاریخ خود گفته است که:

”بهرام گور، خسرو ساسانی، با مردم در محضر عام به زبان دری گپ می‌زد“<sup>۱</sup>.  
نبنشته گردیزی و ثعالبی همسان است و هر دوی‌شان عین مطلب را درباره بهرام  
گور آورده‌اند. وی چهاردهمین پادشاه از خاندان ساسانی است و پدرش یزدگرد بود.<sup>۲</sup>  
محمد عوفی در *لباب الالباب* می‌گوید:  
”اوّل کسی که سخن پارسی را منظوم گفت او بود.“  
یعنی بهرام گور که گفته است:

منم آن شیر گله، منم آن پیل یله      نام من بهرام گور، کُنیتم بوجبله<sup>۳</sup>

### زمان و جای پیدایش دری

گویند زبان دری نخستین بار در زمان بهمن بن اسفندیار از سلسله خاندان کیان،  
ایجاد گردید. مؤلف هفت قلزم و فرهنگ آنندراج و *غیاث اللغات* و برهان قاطع، همه  
این روایت را آورده‌اند که:

”در زمان بهمن پسر اسپندیار، چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می‌آمدند و  
زبان همدیگر را نمی‌فهمیدند، بهمن امر کرد که دانشمندان زبان فارسی فصیح  
وضع کردند و آن را دری نام نهادند“<sup>۴</sup>.

---

۱- شاهنامه تألیف عبدالملک ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، ۱۳۲۸ ش، تهران، ص ۵-۲۶۴.

۲- *زین الأخبار*، به کوشش پوهاند عبدالحی حبیبی، چاپ ۱۳۴۷ ش، بنیاد فرهنگ ایران،  
ص ۲۸؛ چاپ نفیسی، ص ۱۰-۹.

۳- *لباب الالباب* تألیف محمد عوفی، به قلم محمد عباسی از روی چاپ پرفسور براون،  
نیمه اول، ص ۷۰.

۴- *هفت قلزم* تألیف مولوی قبول محمد، چاپ ۱۸۹۱ م. ۱۳۰۸ ه؛ منشی نول‌کشور، زیر ماده  
دری؛ *فرهنگ آنندراج* تألیف محمد پادشاه شاد، چاپ ۱۳۳۶ ش، تهران، ج ۳، ص ۱۸۴۵؛

مرکز فرمانروایی سلسله کیان شهر بلخ یا بخدی زیبا شهری بوده است که با بیرقهای بلند زینت یافته بود و معبد بزرگ نوبهار نیز در همان شهر بود. زبان مردمان بخارا، بدخشان، ری، همدان، دینور، مرو نیز همچون بلخ، دری بوده است.<sup>۱</sup> طبق گفته مقدسی، مردمان نیشابور، هری و سیستان هم به زبان دری حرف می‌زده‌اند.<sup>۲</sup>

ابن ندیم، زیر عنوان «الكلام على القلم الفارسی» گوید:  
 "اول کسی که به فارسی سخن گفت، کیومرث بود که فارسیان او را گلشاه خوانند و معنی آن پادشاه گل است... و به قولی اول کسی که به فارسی نوشت بیوراسپ پسر ونداسپ معروف به ضحاک صاحب آژدهاک است"<sup>۳</sup>.  
 چون زمان جمشید و ضحاک باهم نزدیک است و ضحاک سلطنت را از جمشید بستند، بنابراین زمان ایجاد زبان و نیشتن آن باهم نزدیک‌اند.  
 در تنکه از آب (آزوه) در غور سنگ نیشته‌ای هست به رسم الخط عبرانی به زبان فارسی که آن را دیدم و هیننگ زبان‌شناس و خط‌شناس معروف انگلیس آن را خواند. در سالهای ۳-۷۵۲ م. حک شده است.<sup>۴</sup> بسیاری از دانشمندان دری را منسوب به دره می‌دانند و گفته‌اند: "دری منسوب به دره کوه را نیز گویند، همچون کبک دری"<sup>۵</sup>.  
 محمد پادشاه شاد در کتاب قاموس خویش آندراج گوید:

---

غیاث‌اللغات، طبع سال ۱۳۳۲ هـ.، فخرالمطابع لکهنو (هند)، ص ۲۰۹؛ برهان قاطع تألیف محمد حسین برهان، ۱۳۴۱ ش.، تابان، تهران، ص ۵۰۰.

- ۱- هفت قلم، زیر ماده دری.
- ۲- برهان قاطع، احسن التقاسیم.
- ۳- ترجمه الفهرست، ۱۳۴۶ ش.، بانک بازرگانی ایران، ص ۲۰-۲۲.
- ۴- مینار جام تألیف آندره ماریک، چاپ پاریس.
- ۵- بهار عجم تألیف مولوی هادی علی، ۱۲۱۶ م. / ۱۳۳۴ هـ.، مطبع نول‌کشور، ص ۴۳۲.

”دری زبانی است که از هفت زبان پارسی که به درّه کوه منسوب است، چه در زمان سابق در درّه‌های کوه روستاییان بدان ناطق بودند“<sup>۱</sup>.

مؤلف المعجم فی معایر اشعار العجم گوید:

”خواجه رشیدالدین وطواط کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر بر لغت پارسی نهاد و ذکر صناعات شعری و شرح بدایع کلامی در آن جمع به لغت دری آورد، چنانچه دانست که فایده آن عام‌تر باشد و رغبت اکثر مردم به مطالعه آن بیشتر بود از بهر آنکه هر مستعرب را قوت ادراک لغت پارسی باشد و هر شاعر پارسی‌گوی را پایه قوت ادراک لغت عرب نبود... عروض و قوافی پارسی هم به پارسی بهتر و شرح اشعار دری هم به دری خوشتر... نه آنکه در مصنفات تازی اشعار پارسی آرند و شرح و نقد لغت دری کنند“.

تلفظ دری به شکل ذری بافتحه ذال معجم نیز معمول است و طبق رسم زبان دری دال مفتوح و ماقبل متحرک یا ماقبل دارای حرف علت (وای)، همچون ذال معجم به تلفظ می‌آید. مانند گنبد، مرغ ذری، کبک ذری. شاد در جایی دیگر گوید:

”... و زبان پارسی را از آن دری گویند که در روستا و کوهستان و درّه بدان تکلم می‌کرده‌اند“.

در کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم درباره گونه تلفظ دال مهمل و ذال معجم بحث مفصل شده است.

### فارسی و دری

عبدالله بن مقفع در کتاب کلیله و دمنه در باب برزویه طیب و ترجمه کتاب از سانسکریت به فارسی چنین آورده است:

۱- آندراج، ۱۳۳۶ ش، تهران، ص ۱۸۴۵.

”... و نقله من اللسان الهندی الی اللسان الفارسی...”

معلوم است که ابن مقفع آن کتاب را از متن فارسی کهن به زبان عربی ترجمه کرد و ترجمه او منبع همه تراجم به زبانهای زنده دنیا قرارگرفت و از روی متن او، آن را به نظم درآوردند و در اینجا «فارسی» شکل کل همان زبان است که شعباتش به چندین بخش آمده است.

زبان فارسی شکل عام یا کل و دری ویژه یا جزء و خاص است و زبان فارسی شامل لهجه‌ها یا زبانهای پهلوی، فارسی، هروی، زاولی، سگزی و سغدی بوده است.<sup>۱</sup>

مؤلف برهان قاطع زیر عنوان «دری» چنین آورده است:

”دری به فتح اول بر وزن پری لغت پارسی باستانی است و وجه تسمیه آن را بعضی به فصیح تعبیر کرده‌اند و هر لغتی که در آن نقصانی نباشد، دری می‌گویند؛ همچون اشکم و شکم و بگوی و گوی؛ و بشنود و شنود و امثال اینها. پس اشکم و بگوی و بشنود دری باشد و جمعی گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است؛ و بعضی گویند دری زبان اهل بهشت است که رسول الله صلی الله علی و آله و سلم فرموده‌اند که: «لسان اهل الجنة عربی او فارسی دری» و ملائکه آسمان چهارم به لغت دری تکلم می‌کنند و گروهی باور دارند که مردمان دربار کیان بدان متکلم بوده‌اند و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم دربار می‌آمدند و زبان همدیگر را نمی‌دانستند، پادشاه حکم کرد تا در تمام ممالک به این زبان سخن

۱- العجم فی معاير اشعار العجم تألیف شمس قیس رازی، چاپ تهران، ص ۴-۲۳؛ برهان قاطع، ۱۳۶۲ ش، امیرکبیر، ج ۲، ص ۸۴۷؛ کلیله و دمنه، ترجمه عبدالله بن مقفع باب بعثة برزویه طیب، ۱۸۸۸، بیروت، ص ۵۷؛ ایران در زمان سامانیان، جواد هروی، ۱۳۷۱ ش، مشهد، ص ۱۴، به حواله ترجمه تفسیر طبری، ص ۵.

گویند. و جماعتی گویند وضع این زبان در زمان جمشید شد و هر کس از خانه خود بیرون آید بدین زبان متکلم شود و منسوب به دره کوه را نیز گویند، همچو کبک دری به اعتبار خوشخوانی<sup>۱</sup>.

از گفته برهان قاطع چند نکته بر ما روشن می شود:

۱- قدمت زبان دری؛ دری خیلی کهن بوده است و اگر چنان نمی بود و تکامل نمی یافت، چگونه آثار بسیار معتبر همچون شاهنامه، مرزبان نامه، و دیگر آثار بدان زبان ایجاد می شد و معلوم است که این زبان در قرن دوم هجری خیلی متکامل و مورد استفاده عام بوده است.

۲- فصیح بودنش که دیگر لغت نویسان و اهل دانش و ادب نیز آن را تأیید کرده اند.

۳- در زمان کیان یعنی زمان رستم دستان، این زبان، زبان رسمی دولتی و مورد استفاده اهل دربار بوده است که ابن مقفع نیز در قرن دوم هجری آن را تأیید نموده است.

۴- اشاره بدان که این زبان در زمان جمشید پادشاه پیشدادی، وضع شده است.

در مقدمه ترجمه تفسیر طبری که در زمان ابوصالح منصور ابن نوح سامانی

(۹۷۶-۹۶۱ م.) از طرف علما و فقها صورت گرفت؛ چنین نبشته است:

”... از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغمبر، همه پیغمبران و ملوک روی زمین به پارسی سخن گفتندی... پس به فرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراءالنهر را گرد کردند... و از شهری که بود در ماوراءالنهر و همه خطبهها بدادند بر ترجمه این کتاب که این راه راست است...”

از این عبارت چنین معلوم می شود که فارسی در کل بسیار کهن است و این مطلب در عصر سامانیان شایع بوده است که در مقدمه ترجمه تفسیر، بازتاب یافته است و تفسیر طبری در نیمه قرن چهارم هجری به زبان فارسی ترجمه گردید.

---

۱- هفت قلم، ۱۸۹۱، قابوسنامه (برگزیده) دکتر زهرا خانلری، ۱۳۷۲، ص ۶۷.

دوم، عصر سامانیان، زمان رُشد و ترقّی زبان فارسی‌دری است که رودکی سمرقندی، شهید بلخی و ده‌ها شاعر و سخنور در آن وقت به دربار شاهان سامانی در نعمت و راحت می‌زیستند. امیر عنصر المعالی کیکاوس از خاندان زیاری، در سال ۴۷۵ هجری کتاب قابوس‌نامه را تألیف کرد و در آن، در باب سی و نهم چنین آورده است:

”... و اگر نامهٔ پارسی بود، پارسی مطلق منبیش که ناخوش بود، خاصهٔ پارسی‌دری که نه معروف بود...“<sup>۱</sup>

و اما مؤلف هفت قلزم می‌گوید: ”بهترین لغات فارسی، زبان دری است“<sup>۲</sup>.  
مؤلف غیاث‌اللغات گفته:

”زبان دری از دیگر زبانهای فارسی که پهلوی فارسی صرف و هروی و زاولی و سگزی و سغدی باشد، فصیح‌تر است“<sup>۳</sup>.  
آندراج عین مطلب و عبارت را می‌آورد.

به قرار نبشتهٔ زین الاخبار ”زبان فارسی، زبان دانش بوده است که با موبدان و اهل علم بدان زبان حرف می‌زدند“<sup>۴</sup> و با مردم عوام به زبان فصیح دری گپ می‌زدند. این شیوهٔ تکلم را به نام «لغت» می‌خواندند که آن را می‌توان به اصطلاح لاتین «Idiome» خواند و تعبیر کرد و دری شکل ادبی زبان فارسی یا به اصطلاح فرانسوی «Langue» بوده است که شواهد در این مورد زیاد است که به مرور زمان بدین پایه نایل آمده است.

۱- قابوس‌نامه، برگزیدهٔ دکتر زهرا خانلری، ۱۳۷۲ ش، ص ۶۷.

۲- هفت قلزم، ۱۸۹۱ م.

۳- غیاث‌اللغات، ۱۳۳۲ هـ، فخرالمطابع، لکهنو (هند)، ص ۲۰۹؛ آندراج، ص ۱۸۴۵.

۴- زین الاخبار، ۱۳۳۳ ش، طهران، ص ۱۱.

فارسی (فرس قدیم) زبان دربار بوده است چنانکه منهاج السراج جوزجانی در طبقات ناصری به نقل از مقدسی همان گفته او را تأیید می‌کند که بهرام در بارگاه به لفظ پارسی حرف می‌زد.<sup>۱</sup>

شمس قیس رازی در المعجم فی معاییر اشعار العجم آورده است که:

”... نه آنک در مصنّفات تازی اشعار پارسی آرند و شرح و نقد لغت دری کنند“<sup>۲</sup>.

کتاب حدایق السّحر فی دقایق الشّعَر بر لغت پارسی نهاد...<sup>۳</sup>

مؤلف برهان قاطع می‌گوید:

”دری به فتح اوّل بر وزن پری لغت پارسی باستانی است“<sup>۴</sup>.

فردوسی طوسی چنین می‌گوید: عجم زنده کردم بدین پارسی...

کجا بیور، از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار<sup>۵</sup>

در این بیت فردوسی که جزء «بیور» را در «بیور اسپ» تشریح کرده، تفاوت دری را با پهلوی نیک آشکار ساخته است. اما در بسیاری اندکی آمیخته به نظر می‌آید و به صراحت نیامده که فارسی کلّ و دری جزء است. اما وقتی که در آثار باقی‌مانده از

---

۱- احسن التّقاسیم، ص ۲۵۹ و ۳۳۴.

۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۴-۲۳؛ بهمن‌نامه، پیشگفتار، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷۰ ش، ص پانزده.

۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۴-۲۳.

۴- برهان قاطع، ص ۵۰۰.

۵- شاهنامه فردوسی، چاپ مطبوعه دولتی، کابل، ص ۲۸؛ شاهنامه فردوسی، به تصحیح

ژول مول، ۱۳۶۹ ش، تهران، ص ۸۴۷؛ اغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی، دارالکتب العلمیه،

بیروت، لبنان، ص ۷۳-۲۶۲؛ تاریخ سیستان (سال تألیف ۷۲۵-۴۴۵)، به کوشش محمد

رضانی، تهران، چاپ ۱۳۱۴ ش، ص ۹۶.

گذشتگان می‌بینیم آنچه پارسی گفته شده دری است و آنچه دری گفته شده، پارسی است. حتی در قدیمترین هجو در زبان دری که طبری، آغانی و تاریخ سیستان آن را پارسی، گفته‌اند، می‌بینیم که دری صریح و فصیح است که ابن مُفَرِّغ در هجو عباد گفته است. و در آغانی سه مصرع است و همچنان ابن مقفع دری را شعبه‌ای از زبان فارسی می‌داند و می‌گوید:

”لغات الفارسیه: الفهلویه، و الدریره و الفارسیه و الخوزیه و السریانیه...“<sup>۱</sup>

پس از گفته‌ی او برمی‌آید که او زبان فارسی را به حیث کلّ و دیگر لهجه‌ها را که بعداً هر کدام شکل زبان علیحده را به خود گرفته‌اند اجزاء دانسته است. مرادش از (فارسی) عام و دیگران خاص می‌باشد.

و یاقوت حموی در معجم البلدان هم پنج زبان را ذکر می‌کند: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی، زبان دری را زبان مردمی می‌داند که بر درگاه شاه می‌بودند و زبان شهرهای مداین و لغات شرق و اهل بلخ در آن غلبه داشت.<sup>۲</sup>

مراد از شرق و مشرق همان خراسان قدیم است که شامل مرو، طوس، نیشابور، هری، بلخ، غرجستان، بدخشان و تخارستان، سیستان، زاولستان و کابلستان بوده است.<sup>۳</sup> و این زبان همن زبانی است که به حیث زبان رسمی سامانیان، طاهریان صفاریان، غوریان، غزنویان و زبان ابدالیان بوده است. مراد از درگاه شاه هم رسمی بودن است یعنی زبان و سکه و عملی را که در آن ایام، پادشاه انجام می‌داد رسمی بوده است و «رسم» یعنی قانونیت.

---

۱- ترجمه الفهرست، ۱۳۴۶، بانک بازرگانی ایران، ص ۲۰-۲۲.

۲- همان.

۳- صورالاقالیم تألیف شیخ ابوزید احمد بن سهل بلخی، طبع سال ۱۹۲۷ م، شهر لیدن، هلند، مطبع بریل، ص ۲۵۳ و آثار دیگر چون مسالک الممالک، حدودالعالم من المشرق الی المغرب و غیره.



## دری زبان رسمی و دولتی

زبان دری که امروز در افغانستان، ایران، هندوستان، تاجیکستان، ازبکستان، رایج است، در طول اعصار گذشته خاصه از دوره صفاریان به بعد زبان رسمی بوده است، بدین معنی که همه مکاتیب و دفاتر بدین زبان مرتب می‌شد و شعرا بدان شعر می‌سرودند و دانشمندان بدان آثار خود را تحریر می‌کردند. در زمان سامانیان این زبان رشد و نمو گسترده یافت و به امر شاه سامانی (ابوصالح منصور بن نوح) تفسیر کبیر طبری و تاریخ الرسل و الملوک جریر طبری به زبان فارسی دری ترجمه شد و شاعر بزرگ رودکی کتاب کلیله و دمنه را به شعر درآورد و بیش از یکصد هزار بیت شعر گفت؛ چنانکه رشیدی درباره او گوید:

شعر او را من شمردم سیزده ده صد هزار هم فزون آید اگر چونان که باید بشمردی<sup>۱</sup>  
در عصر آل سبکتگین، به ویژه در زمان سلطان محمود، شاهکار بزرگ ادب را فردوسی به وجود آورد و شاهنامه خویش را که محیی زبان فارسی بود به اتمام رساند: «عجم را بدین پارسی زنده کرد» و نام خود را جاویدان ساخت که «تخم سخن را بپراگند». در آن وقت زبان فارسی دری آن قدر سره و منقح شده بود و بدان پایه نیرو یافته که شاعران بزرگ همچون عنصری، فرخی، حکیم سنایی غزنوی، معزی، انوری، ناصر خسرو قبادیانی، بلخی و حکیم سوزنی، شهید بلخی، سید حسین غوری، رابعه بلخی، و صدها شاعر و مؤلفان و دانشمندان همچون بیهقی، علی هجویری، ابن سینای بلخی، و داستان‌نویسانی مثل عیوقی شاعر، فخرالدین اسعد گرگانی، و صدها تن دیگر از آن گونه را به صحنه سخن آورد و شاهکارهای بی‌نظیری را در ادب فارسی به جا گذاشتند و مناشیر دیوانی و احکام سلطانی را به فارسی نوشتند. به فرمان وزیر

---

۱- لباب الالباب، ص ۴۹۴/۷.

سلطان محمود، ابوالعباس اسفراینی مناشیر دیوانی و احکام سلطانی را به فارسی می‌نوشتند<sup>۱</sup> و مکاتبات نیز با سلاطین به زبان فارسی‌دری می‌شد.

سلطانی همچون محمود غزنوی به فارسی‌دری شعر گفت و در نویسندگی آیتی بود<sup>۲</sup> و سلطان غوری (علاءالدین حسین) بدین روانی طنطنه شعر گفت:

جهان داند که من شاه جهانم	چراغ دوده	عباسیانم
علاءالدین حسین بن الحسینم	اجل بازیگر نوک	سنانم
که بادا موج زن گرد سپاهم	که باقی باد ملک خاندانم	
همی عالم بگردم چون سکندر	به هر کشور شهی دیگر نشانم	
چو بر گلگون دولت برنشینم	یکی باشد زمین و آسمانم	
بدان بودم که هم از اوج غزنین	به تیغ تیز جوی خون برانم	
و لیکن گنده پیرانند و طفلان	شفاعت می‌کند بخت جوانم	
ببخشیدم بدیشان جان ایشان	که بادا جان‌شان پیوند جانم <sup>۳</sup>	

۱- تذکره لباب الالباب، محمد عوفی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، با مقدمه و تعلیقات علامه محمد خان قزوینی، چاپ اول ۱۳۶۱ ش.، تهران، ص ۵-۲۴؛ بیهقی، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم ۱۳۵۰ ش.، ص ۱۴۷؛ آثارالوزرا، تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ۱۳۳۷ ش.، ص ۱۵۲ و ۱۸۶ به نقل از مقامات خواجه ابونصر مشکان.

۲- تذکره لباب الالباب، محمد عوفی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، با مقدمه و تعلیقات علامه محمد خان قزوینی، چاپ اول ۱۳۶۱ ش.، تهران، ص ۵-۲۴؛ بیهقی، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم ۱۳۵۰ ش.، ص ۱۴۷؛ آثارالوزرا، تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ۱۳۳۷ ش.، ص ۱۵۲ و ۱۸۶ به نقل از مقامات خواجه ابونصر مشکان.

۳- لباب الالباب، ص ۸۹/۳۹

اشعاری بدین‌گونه روانی و فصاحت نشان می‌دهد که مردم غور به زبان دری فارسی تکلم می‌کرده‌اند و این زبان رسمی ایشان بوده است و اشاره ابن مقفع هم همین امر را تأیید می‌نماید که در زمان ساسانیان نیز «دری» زبان رسمی بوده است. در عصر غزنویان بویژه در ایامی که خواجه حسنک وزیر سلطان محمود بود، دفاتر را هم به فارسی دری برگردانده بودند. مگر حسن میمندی آن را به عربی تعویض کرد. قدیمترین داستان زبان فارسی به دری می‌باشد که عیوقی و فخرالدین اسعد گرگانی آن داستانها را به شعر برگردانده‌اند. در ایام غوریان، تیموریان و ابدالیان زبان فارسی دری زبان رسمی بود و سجع مهر احمد شاه درانی چنین بود:

حکم شد از قادر بیچون به احمد پادشاه بسک زن برسیم وزرا ز پشت ماهی تا به ماه<sup>۱</sup>

### دری به معنی فصیح و روان

فصاحت و بلاغت از صفات عمده کلام می‌باشد، و یک معنی کلمه «دری» فصیح است یعنی زبانی که در افهام و تفهیمش هیچ مشکلی نیست که این گفته را با ایراد ادله بر کرسی می‌نشانم.

مولوی قبول محمد، در هفت قلمز می‌گوید:

”... و وجه تسمیه آن را فصیح تعبیر کرده‌اند و هر لغتی که در آن نقصانی نباشد، دری گویند“<sup>۲</sup>.

”و کبک ذری، کبک دری را که مرغی خوشخوان و خوش‌رفتار است به نسبت صوت خوش و رفتار موزون و سکونتش در دره‌های پُرطراوت کوه به نام «کبک دری» خوانده‌اند. حکیم سنایی غزنوی گفته است:

باز کردار همی صید کند دیده و دل چون خرامید بیبازار در آن کبک دری

۱- سراج التواریخ تألیف فیض محمد کاتب هزاره، ج ۱ و ۲، مطبوعه عنایت، ۱۳۳۲ هـ.

۲- هفت قلمز، ۱۳۰۸ هـ. ۱۸۹۱/م، نول‌کشور، زیر ماده دری.



حکیم سوزنی گفته است:

دری رفتار حوری یا سمن خدُ پری دیدار حوری ناروان قد  
 که در اینجا «دری رفتار» به معنای «موزون و خوش رفتار» است. ناصر خسرو گوید:  
 چو کبک دری باز مرغست لیکن خطر نیست با باز کبک دری را  
 شیخ نظامی گفته:

مغنی در خروش آورده پرده غزل‌های دری آغاز کرده  
 در مصرع دوّم «دری» به دو معنی بکار رفته: یکی شیرین و موزون، و دیگر به معنای  
 زبان دری.

مؤلف غیاث‌اللغات گوید:

«و این زبان «دری» از دیگر زبانهای فارسی فصیح‌تر است»<sup>۱</sup>.

مؤلف برهان قاطع گوید:

«و وجه تسمیة آن را بعضی به فصیح تعبیر کرده‌اند و هر لغتی که در آن نقصانی  
 نباشد»<sup>۲</sup>.

و بهمن فرمود:

«تا دانشمندان زبان فارسی فصیح وضع کردند و آن را «دری» نام نهادند»<sup>۳</sup>.

حافظ شیرازی گفته است:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند  
 همین اوصاف بود که ناصر خسرو قبادیانی بلخی گفت:

پسند است با زهد عمّار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را

من آنم که در پای خوکان نریزم گرانمایه این دُرّ لفظ دری را

۱- غیاث‌اللغات، فخرالمطابع لکهنو (هند)، ۱۳۳۲ ش.، ص ۲۰۹.

۲- برهان قاطع، تابان، تهران، ۱۳۴۱ ش.، ص ۵۰۰.

۳- هفت قلزم.

حکیم نظامی گنجوی گفته است:

نظامی که نظم دری کار اوست    دری نظم کردن سزاوار اوست

یعنی زبان فصیح را به نظم درآوردن شایسته اوست.

از گفته مقدسی هم برمی آید که می گوید:

”... برخی دری و برخی مغلق است زبان دری به معنای فصیح است“<sup>۱</sup>.

شمس قیس رازی گفته است:

”شعرا که در اعجاز نظم پارسی دم عیسوی زند و در ابراز آیات معانی دری

ید موسوی نمایند“<sup>۲</sup>.

که در این عبارت «دری» علاوه بر معنای فصیح و بلیغ اشاره به زبان دری نیز

می باشد.

زبان در اثر مکالمه و تداول بین مردم تکامل می پذیرد و چهره ادبی و فنی پیدا می کند و آثار و اشعار به وجود می آرد. اکثر زبانهای توسعه و ترقی یافته امروز در مراحل ابتدایی نامنکشف و زبان عوام بوده اند، چنانکه زبانهای فرانسوی و انگلیسی تا قرن پانزدهم «عامیانه» بودند اما امروز شکل ادبی و پیشرفته یافته اند. شعرا و نویسندگان و دانشمندان زبانشان را غنی می سازند و به شکل فنی درمی آرند. زبان فارسی دری از قرن دوم هجری آغاز شکوفایی کرد از آنگاهی که دولتهای خودمختار طاهریان، صفاریان عرض وجود نمودند زبان فارسی دری نیز قدم به میدان ادب گذاشته و در دوران سامانیان چهره برازنده اش نمایان گشت و آثاری از گونه تفسیر کبیر و تاریخ الرسل و الملوک و الامم بدین زبان ترجمه شد و کتاب مهم جغرافیا حدود العالم من المشرق الی المغرب در جوزجان در سال ۴۷۲ هجری تألیف شد و شاعران نام آور بسان رودکی، شهید بلخی، دقیقی بلخی، و امثالشان آثار جاویدان به وجود آوردند و نخستین بار

۱- احسن التقاسیم، ص ۲۵۹، ۳۳۴.

۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۴-۲۳.

حماسه‌سرایی و داستان‌نویسی به شعر آغاز شد و در دوران غزنویان شاهنامه حماسه بزرگ که همچون ایللیاد و اودیسه بود، پدید آمد، و داستانهای ورقه و گلشاه، وامق و عذرا، از طرف فردوسی، ملک‌الشعرای عنصری بلخی، و عیوقی انشا گردید و مثنویهای بزرگ حدیقه الحقیقه و طریق التّحقیق به همت بزرگ حکیم دانا دل سنایی غزنوی جهت اصلاح جامعه تقدیم شد و صوفی وارسته علی هجویری غزنوی یا داتا گنج بخش کتاب مهمّ خویش کشف‌المحجوب را در رشته تصوّف نوشت و کتابی مهمّ دیگر یعنی کلّیه و دمنه درباره امثال یا فبلی ذریعه دانشمند توانا ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید به زبان ادبی و منشیانه دری ترجمه شد.

می‌بینیم که زبان فارسی‌دری با همان فصاحت و بلاغتی که دارد در اواخر قرن پنجم هجری به دوره کمال رسیده است و دانشمندان بزرگ همچون ابن سینا و ابوریحان بیرونی آثار علمی خویش را در رشته فلسفه و نجوم و جغرافیا بدین زبان نوشته‌اند و شاعران بزرگ تا آن زمان ده‌ها دیوان و کلیات شعر از خود به یادگار گذاشته‌اند و در اعصار بعد شاعرانی همچون خاقانی در شروان و نظامی در گنجه و امیر خسرو در دهلی و رشیدالدین وطواط در خوارزم و جبلی غرجستانی در مرو و صدها شاعر دیگر در هر گوشه این پهنا که از جهیل خوارزم تا دریای عمان و از دهلی تا بخارا و ری و گرگان ادامه دارد، عرض وجود می‌نمایند و هزاران اثر بسیار گرانبها به جا می‌گذارند. تاریخ‌نویسی جای بس عمده می‌یابد بی‌هقی تاریخ بزرگ و با ارزش خود را در سی جلد می‌نویسد و شیوه تاریخ‌نگاری او کاملاً بکر و بدیع است و داستانهای یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، ویس و رامین و خسرو و شیرین نخستین رمانهای زبان فارسی‌دری است. این سلسله در زمانهای غوریان و سلجوقیان نیز دامنه‌دارتر می‌شود، مولانا جلال‌الدین بلخی مثنوی بزرگ و دیوان شمس را به یادگار می‌گذارد و حتی حمله و ویرانگری و قتل عام چنگیز خان نیز ادب پُربار و شکوفایی زبان فارسی‌دری را به گمنامی و خموشی نمی‌تواند بسپارد و از این درخت کهن

نهالهای پُربار دیگر سر می‌زند و اشجار پُرثمیری را بوجود می‌آورد و رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ و عطا ملک جوینی تاریخ جهانگشای را می‌نویسند و قبل و بعد از حمله چنگیز خان آثاری درباره طرز انشا و ترسل ایجاد گردیده بود که عتبه‌الکتابه و دستورالکاتب فی تعیین المراتب از آن جمله‌اند و ترجمه کتاب الملل و النحل والا هواء، علامه عبدالکریم شهرستانی در فلسفه خیلی چشمگیر است. بازار علم و دانش و شعر و ادب هرگز کاسد نشد بلکه هرات مهد بزرگ شعر، ادب و هنر و تاریخ شد و خطاطی رونق کامل یافت و فن حکاک و نقاشی به کمال رسید و کمال‌الدین بهزاد، مولانا جامی بزرگ و امیر علی شیرنویبی وزیر دانشمند را به جامعه معرفی کرد. هفت اورنگ، هفت پیکر و خمسه‌ها را ایجاد نمودند. تاریخهای مهم همچون روضة الصفا، حبیب السیر، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، طبقات ناصری و امثال آن تألیف گردید.

### دری ادبی زبان کتابت و تکلم

دانشمندان و زبان‌شناسان، زبان فارسی را از لحاظ اختلافاتی که در گویشها و لهجه‌های آن در سرزمینهای مختلف وجود دارد، آن را عموماً تحت سه عنوان: فارسی، دری و تاجیکی مطالعه می‌نمایند. چنانکه دانشمند آقای دکتر روان فرهادی در پایان‌نامه دکتری خویش به نام «زبان گفتار یا تکلم در افغانستان و فارسی کاپلی» رساله خود را به زبان فرانسوی نبشته و در مقدمه آن را به لهجه‌های سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان تقسیم کرده است. رساله مذکور در سال ۱۹۵۴ م. به شکل پلی کپی در پاریس منتشر شده و بعداً خانم کسلوا آن را به زبان روسی ترجمه و منتشر نمود. به نظر نگارنده زبان فارسی‌دری یک زبان ادبی و زبان اهل دانش، نویسندگان و شاعران است که در همه سرزمینها: افغانستان، ایران، هند، پاکستان، تاجیکستان، بخارا و سمرقند یکسان است و یک زبان معیاری می‌باشد و اگر تفاوتی هم باشد بسیار اندک

است. دانشنامه‌ی علایی ابن سینا، قابوس‌نامه‌ی وشمگیر، اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، کیمیای سعادت غزالی، مکاتیب سنایی، اخلاق محسنی واعظ کاشفی، شاهنامه‌ی فردوسی، حمله‌ی حیدری مرزا رفیعا، ترجمه‌ی تاریخ طبری ابوعلی بلعمی و سفرنامه‌ی ناصر خسرو بلخی قبادیانی، کتب معتبر تاریخ و سفرنامه‌ها و کتابهای انشا و کتاب الابنیه عن الحقایق الادویه میبندی و دیگر کتب چه در گذشته و چه در زمان حاضر همه به یک زبان نوشته شده‌اند و صدها دیوان شعر و کلیات شاعران نام‌آور همچون سنایی، سید حسن غزنوی، مولوی سعدی شیرازی، حافظ شیرازی و عمر خیّام و ملک‌الشعرای معزی، مختاری مسعود سعد سلمان، جبلّی غرjestانی. جامی هروی، بیدل عظیم‌آبادی، صائب تبریزی، کلیم همدانی، غنی کشمیری، حمید کشمیری، امیر خسرو بلخی دهلوی، ملک‌الشعرای بهار، ملک‌الشعرای قاری عبدالله خان، ملک‌الشعرای استاد بیتاب، عبدالعلی خان مستغنی، سردار غلام محمد خان طرزی، خلیل الله خان خلیلی و صدها شاعر دیگر همه به زبان واحد شعر گفته‌اند و برای هر فارسی زبان مفهوم‌اند.

اما زبان گفتاری دارای لهجه‌های جداگانه می‌باشد که فهم لهجه یک محلّ برای دیگران که عین زبان را تکلم می‌کنند، دشوار است. چنانکه در افغانستان لهجه‌های هزاره‌گی، پنجشیری، غزنی، مزار شریف و غیره خیلی متفاوت‌اند.

مطالعه‌ی دستور و قواعد زبان فارسی دری که از دیرگاه چه در افغانستان چه در ایران، هند، بخارا و سمرقند نبشته شده است، شباهت و یگانگی زبان فارسی دری را در همه‌ی سرزمینهای فارسی‌گوی نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

---

۱- کتب دساتیر زبان فارسی تألیف قاری عبدالله خان، استاد بیتاب، دکتر محمد نسیم نکهت سعیدی، استاد محمد حسین یمین پروانی، دکتر پرویز نائل خانلری و استادان: مرحوم بهار، قریب، فروزانفر و دیگران.



باید گفت که تفکیک ممالک و جدا بودن سرحدات از لحاظ جغرافیایی و سیاسی هرگز زبان را از همدیگر بیگانه نمی‌سازد و مقالات استاد بزرگوار عضو فرهنگستان جاوید در سالنامه کابل و مجلات و از استاد دکتر مصطفوی سبزواری در مجله تحقیقات فارسی<sup>۱</sup> دانشگاه دهلی در این باره نیز باید مطالعه گردد.

هرگاه در لهجه‌های محلی زبان فارسی دری در افغانستان دقیق شویم، درمی‌یابیم که بسیاری از مشخصات در متنهای قدیم نیز به جامانده است که آن مشخصات برای مردمان سرزمینهای دیگر فارسی زبان بالنسبه نامأنوس است اما در افغانستان نزد عموم مفهوم است که از آن جمله «ف یا فاء و ناء» موحده فوقانی است که به «واو» به تکلم می‌آید. مثلاً:

اوگان = افغان.	اوگار = افگار.
اوسانه = افسانه.	اوسار = افسار.
اوزار = افزار.	اودست = آبدست.
اَو = آب.	اوگین/اوگی = آبگین.
اوخور = آبخور.	باغوان = باغبان.
نانوای = نانباي.	گادی‌وان = گادی‌بان.
زندانبان = زندانبان.	

ما این مشخصات را در تفسیر تربت جام مطالعه می‌کنیم که به سال ۵۸۴ هجری برای سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن سام غوری نوشته شده است و آن کسی است که مینار جام و مسجد جامع هرات را در زمان او به زیبایی و پختگی تام ساخته‌اند. امثله‌ای چند از آن تفسیر مبارک:

ورسن در میان او اوگندند (ص ۱۴)؛ یهودا آن را بر سر اوگند (ص ۱۶)؛

۱- عنوان مقاله: "فارسی یا دری یا فارسی دری؟"، استاد رضا مصطفوی سبزواری، سال ۱۹۹۴ م.

او را بر سر پالان اشتر اوگنده (ص ۲۵)؛ و مندیلی بر کتف او اوگند (ص ۴۱)؛  
زندانوان وی را گفت (ص ۴۳).<sup>۱</sup>

زبان فارسی دری، چنانکه گفته شد، در طول حیات سیاسی و مدنی و اداری کشور خراسان، مشرق و افغانستان، زبان ادبی و رسمی بوده است و حتی مکاتبات رسمی و شخصی بدین زبان به عمل می‌آمد و مثنوی مولوی جلال‌الدین بلخی، و گلستان سعدی شیرازی و پنج کتاب و امثال اینها آنقدر عمومیت داشت که مردمان پشتو زبان هم به خواندن آنها جهت آموختن سواد و معرفت علاقه داشتند و اهل سواد نامه خود را به فارسی دری می‌نوشتند. دفاتر و امور رسمی دولتی همه به زبان فارسی دری بود. از زمان امیر شیر علی خان به بعد بعضی از القاب دولتی به زبان پشتو وضع گردیده بود و در زمان امان الله خان بر روی اسکناس دولتی در چهار گوشه آن نخستین بار به چهار زبان فارسی، پشتو، اردو و ازبکی عدد «پنجاه» را پنجوس، پچاس و اِلّی هم نبشته بودند و از اوایل سالهای دههٔ قرن چهاردم شمسی نبشته‌ها و مقالاتی در ضمن مضامین فارسی دری رسمی و اسناد دولتی همیشه به زبان فارسی دری می‌بود. در سالهای آخر جنگ دوّم جهانی، وزارت معارف سعی کرد که دروس در مکاتب و مکاتیب رسمی را به زبان پشتو برگردانند در حقیقت این یک تلاش بی‌ثمر بود و کوشیدند که با تدویر کورسهای پشتو مأمورین «کارمندان» دولت را به فراگرفتن آن وادارند که این هم سودی نبخشید. چون این بحث رشتهٔ دراز دارد، بنا بر فقط اشاره می‌نمایم و قابل تذکر می‌دانم که نیرومندی زبان فارسی دری و دامنهٔ وسیع ادب آن بسیار کسان و دانشمندان و شاعران را که زبان مادری‌شان دری نبوده است به خود کشاند و آنان آثار زیبا و اشعار آبدار خود را به فارسی دری سرودند: عایشه درّانی، عبدالعلی مستغنی، سردار غلام

---

۱- تفسیر تربت جام، بخش یوسف و زلیخا، به کوشش دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران، چاپخانهٔ سپهر، چاپ ششم ۱۳۵۲ هـ.

محمّد خان طرزی، و استاد خلیل الله خان خلیلی و امثال ایشان و در خارج از افغانستان علامه اقبال لاهوری، و شاعرانی از کشمیر (خوشگو) و میرزا اسدالله خان غالب دهلوی، همه گواه این گفته‌اند.

محمود طرزی گفته‌هایی درباره پشتو دارد و یک مقاله فارسی و افغانی «پشتو» را مقایسه کرده است و دکتر صدیق الله رنستین در یک مقاله که در سال ۱۳۱۸ در محله کابل به نشر رسیده پشتو را با فارسی مقایسه کرده است. بالاخره در قانون اساسی سال ۱۳۴۴ ش. افغانستان دو زبان: دری و پشتو به حیث زبانهای رسمی مسجّل گردید. اینگونه مقایسه را قبل از آن هم می‌بینیم که وزیر دانشمند امیر علی شیرنوی رساله‌ای به نام محاکمه اللّغتین نبشته و ترکی را با فارسی مقایسه کرده است و در نتیجه غلبه ادبی و فطری زبان فارسی دری مسلّم گشت و این زبان در طول بیش از هزار سال عمر خویش آنقدر تکامل و تحوّل نموده که به جایگاه خود رسیده است و ابتکارات علمی و ادبی بر زیبایی آن می‌افزاید و بنیادش را استوارتر می‌سازد.<sup>۱</sup>

---

۱- مقالات محمود طرزی، گردآورده دکتر روان فرهادی؛ سراج الاخبار و تاریخ ادبیات فارسی افغانستان (چاپ ۱۳۳۰ ش.); محاکمه اللّغتین، چاپ و نشر آکادمی علوم، کابل؛ مجله کابل؛ دیوانهای اشعار شعرای متذکّره.

۱. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحق: الفهرست، از انتشارات فلوگل لیبزیک، آلمان، ۱۸۷۱ م.
۲. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحق: ترجمه الفهرست، بانک بازرگانی، ایران، ۱۳۴۶ ش.
۳. ابوزید احمد، شیخ بن سهل بلخی: صورالاقالیم، شهر لیدن، هلند، مطبع بریل، ۱۹۲۷ م.
۴. ابی الحارث محمد بن احمد، امیر: حدودالعالم من المشرق الی المغرب، جوزجان، ۴۷۲ هجری.
۵. اصفهانی، ابوالفرج: اغانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
۶. انوری، اوحدالدین محمد ایوردی: دیوان انوری، تهران.
۷. ایرانشاه بن ابی الخیر: بهمن نامه، ویراسته رحیم عفیفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ش.
۸. برهان، محمد حسین: برهان قاطع، تابان، تهران، ۱۳۴۱ ش.
۹. برهان، محمد حسین: برهان قاطع، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش، ج ۲.
۱۰. ثعالبی عبدالملک: شاهنامه، ترجمه محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸ ش.
۱۱. حبیبی، پوهاند عبدالحی (به کوشش): زین الأخبار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش.
۱۲. رازی شمس قیس: العجم فی معاییر اشعار العجم، چاپ تهران.
۱۳. رمضان، محمد (به کوشش): تاریخ سیستان (۷۲۵-۴۴۵ هـ)، تهران، ۱۳۱۴ ش.
۱۴. سراج الاخبار و تاریخ ادبیات فارسی افغانستان، چاپ ۱۳۳۰ ش.
۱۵. سیفالدین حاجی بن نظام عقیلی: آثارالوزرا، به تصحیح میر جلالالدین حسینی ارموی، ۱۳۳۷ ش.
۱۶. شاد، محمد پادشاه: فرهنگ آنندراج، تهران، ۱۳۳۶ ش.

۱۷. عبدالحی، ابوسعید بن ضحاک گردیزی: زین الاخبار، با مقدمه سعید نفیسی استاد دانشگاه طهران، ۱۳۳۳ ش.
۱۸. عبدالله بن مقفع: کلیله و دمنه ترجمه رودکی سمرقندی، فریدالدین عبدالله، باب بعثه برزویه طبیب، بیروت، ۱۸۸۸ م.
۱۹. عوفی، محمد نورالدین: لباب الالباب، به قلم محمد عباسی از روی چاپ پرفسور براون، نیمه اول.
۲۰. عوفی، محمد نورالدین: لباب الالباب، تذکره، به سعی و اهتمام ادوارد براون، با مقدمه و تعلیقات علامه محمد خان قزوینی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۱ ش.
۲۱. غیاث الدین، محمد: غیاث اللغات، فخرالمطایع، لکهنو (هند)، ۱۳۳۲ ه.
۲۲. فردوسی، ابوالقاسم حسن: شاهنامه فردوسی، چاپ مطبوعه دولتی، کابل.
۲۳. فردوسی، ابوالقاسم حسن: شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، ۱۳۶۹ ش.، تهران.
۲۴. فرهادی، دکتر روان: گردآورنده مقالات محمود طرزی.
۲۵. فیاض، دکتر علی اکبر: بیهقی، به تصحیح چاپ دوم ۱۳۵۰ ش.
۲۶. قبول محمد، مولوی: هفت قلزم، مطبع منشی نول کشور، ۱۳۰۸ ه/ ۱۸۹۱ م.
۲۷. کاتب هزاره، فیض محمد: سراج التواریخ، ج ۱ و ۲، مطبوعه عنایت، ۱۳۳۲ ه.
۲۸. کیکاووس، امیر عنصر المعالی: قابوس نامه، برگزیده دکتر زهرا خانلری، ۱۳۷۲ ش.
۲۹. ماریک، آندره: مینار جام چاپ پاریس.
۳۰. مصطفوی سبزواری، استاد رضا: "فارسی یا دری یا فارسی دری؟" مجله تحقیقات فارسی، دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۹۴ م.
۳۱. معلوف، لویش: المنجد، دوره بیست و یکم، اعلام.
۳۲. مقامات خواجه ابونصر مشکان.



۳۳. مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد (م: حوالی ۳۸۰ هـ. / ۹۹۰ م): احسن التّقاسیم فی معرفت الأقالیم.
۳۴. ناتل خانلری، دکتر پرویز (به کوشش): یوسف و زلیخا، بخشی از تفسیر تربت جام، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ ششم ۱۳۵۲ هـ.
۳۵. نوایی، میر علی شیر وزیر: محاکمة اللّعتین، چاپ و نشر آکادمی علوم، کابل؛ مجله کابل؛ دیوانهای اشعار شعرای متذکره.
۳۶. هادی علی، مولوی: بهار عجم، مطبع نول کشور، ۱۲۱۶ م. / ۱۳۳۴ هـ.
۳۷. هروی، جواد: ایران در زمان سامانیان، مشهد، ۱۳۷۱ ش.

\* \* \*

## معرفی بحر ذخار

رفیع‌الدین احمد کاظمی\*

احسان عظیم پروردگار عالم را که برای رهنمایی بندگان خود قرآن کریم را نازل فرموده تا بر آن عمل نموده نجات اخروی یابند و در دنیای فانی زندگی را مثالی بگذرانند تا باعث خوشنودی خالق کاینات باشد. زندگی رسول اکرم (ص) عملاً بر تعلیمات قرآنی متکی بوده و صحابه کرام و تابعین هم همین نقش قدم رفته تعلیم تزکیه نفس و تصفیه اخلاق کردند.

صوفیان کرام هم مقصد عظیم پیش خود داشتند و عملاً پیروی حضرت رسول (ص) کردند و اثرات مثبت یافتند صوفیان از اوایل سده اول هجری وجود داشتند و در بلاد اسلامی و هند سکونت گزیدند و بساط علم گسترده شدند. پیروان ایشان حالات و تعلیمات مرشد را به شکل ملفوظ محفوظ کردند. چون صوفیان در جایی اقامت داشتند که بیشتر مردم از آنها واقفیت نداشتند. لازم شد که ذکر آنها یکجا جمع شود تا اهل علم و عمل و خواص و عوام بدانند و از تعلیمات فیض یابند. چنانچه بار اول شیخ فریدالدین عطار که صوفی با صفا، عالم دین، شاعر و نثرنویس بود زحمت بسیار کشیده حالات صوفیان

---

\*- استادیار فارسی بازنشسته دانشکده ملی شبلی، اعظم‌گره (آتراپرادش).

را یکجا و به شکل کتابی به نام تذکرة الاولیا تألیف نمود. بعد او شیخ عبدالرحمن جامی تذکرة الصوفیها که قدری ضخیم‌تر بود تألیف کرده «نفحات الانس» نام داد. این کار در هند از دیر باز آغاز یافت. در عهد مغلیه شیخ عبدالحق محدث دهلوی حالات صوفیان بلاد اسلامی و هند را گردآورد و کتابی به نام «اخبار الاخیار» تألیف کرد که ذکرِ دوپست و پنجاه صوفی را دارد. غلام سرور پیروی آن شیخ کرده تقریباً هشتاد کتب تاریخ و ملفوظ که به دست او آمد مطالعه کرده تذکرة‌ای به نام «حزینة الاصفیا» تألیف کرد که ذکرِ یکهزار و یکصد و سیزده (۱۱۱۳) صوفی را دارد. این تذکرة در عهد محمد شاه رنگیلا (۱۲۹۲-۱۲۲۴ هـ.) تألیف شده.

غنی احمد، زحمت بسیار کشیده فهرست مضامین و افراد که در تذکرة ذکر شده در سال ۱۸۷۶ م. مرتب کرد. این تذکرة ذکر دو هزار و چهار صد و چهل و هشت (۲۴۴۸) صوفی را دارد.

اهمیت این تذکرة به سبب آن است که در مقابل تذکرة‌های دیگر، احوال را به تفصیل جمع‌آوری کرده است (تاکنون چاپ نشده). چند نسخ محدود در دسترس می‌باشند و نگارنده مطلع شد که یک نسخه در کتابخانه حافظ، قاری، عالم دین، مصنف و شاعر، مولانا محمد عتیق وجود دارد. فرزند او مولانا محمد عرفان از آن نگهداری می‌کند. برای مطالعه آن کتاب را درخواست نمودم. مولانا محمد عرفان اجازه داد، مطالعه در خانه او و پیش او صورت گیرد. نگارنده سپاسگزاری کرد و روز دیگر به خانه مولانا رفته تذکرة را مطالعه کرد. چون نسخه نازک و قدری شکسته است مشکل می‌آمد. مشخصات نسخه به شرح ذیل است:

اسم نسخه	:	بحر ذخار
مؤلف	:	مولانا وجیه‌الدین
کاتب	:	نام ندارد. بیش از یک کاتب تحریر کرده است.



تاریخ تألیف : تاریخ ندارد. در عهد محمد شاه رنگیلا بین سالهای (۱۱۶۲-۱۱۲۴ هـ) نوشته شده.

خط : نستعلیق جلی.

کاغذ : با مرور ایام از سپیدی، به بادامی شده، با احتیاط باید ورق زد تا شکسته نشود.

تعداد صوفیان و دیگران : دو هزار و چهار صد و چهل و هشت.

مرتب فهرست : عبدالغنی در سال ۱۸۷۶ م.

نسخه در ابواب مختلف قسمت شده و لهجه‌های آن عبارتند از:

۱- لهجه اول : در بیان اولاد و بنات و ازدواج مطهرات و خلفای راشدین و عشره مبشره و اصحاب صفة و اصحاب بدر و دیگر صحابه آنحضرت (ص).

۲- لهجه دوم : حضرت علی، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن، امام حسین، امام زین‌العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر، امام موسی کاظم، امام علی موسی رضا، امام تقی، امام نقی، امام حسن عسکری، امام مهدی علیهم السلام.

تابعین صحابه محمد مصطفی (ص).

قرای سبعة، فقهای سبعة، محدثین.

مجتهدین: ابواسمعیل حماد بن ابوحنیفه، امام محمد شیبانی،

مولانا برهان‌الدین، امام مالک بن انس، امام شافعی

المحمد بن ادریس، امام احمد حنبل.

۳- لهجه سوم : در احوال خواجه حسن بصری و خلفا و منشیان سلسله ایشان. در

این لهجه دو نهر است:

نهر اول: در احوال خواجه حسن بصری.

نهر دوّم: در احوال شیخ فرید گنج شکر و منتسبان خلافت و

مريدان ایشان. در این نهر سه شعبه است:

شعبه اول: در احوال شیخ گنج شکر و غیره.

شعبه دوّم: در احوال شیخ المشایخ حضرت نظام الدین

بدایونی و خلفای و متعبان ایشان. در این

شعبه سه رود است:

رود اول: در احوال شیخ المشایخ حضرت

نظام الدین بدایونی.

رود دوّم: مجملی در احوال شیخ نصیر الدین

چراغ دهلی و منتسبان و متعبان

و خلفای ایشان و بعضی

مشایخان دیگر.

رود سوّم: مجملی در احوال شیخ

سراج الدین عثمان و منتسبان

ایشان.

شعبه سوّم: مجملی در احوال شیخ المشایخ

مظهرالجلال و الجمال امام اهل کمال

سلطان الاصفیا برهان الاتقیا قطب الله شاد

در سری حضرت علی صابر کلیری خلف

و خلیفه شیخ فرید گنج شکر و متعبان

ایشان.

۴- لهجه چهارم: مجملی در احوال معروف خواجه کرخی و منتسبان خانواده

ایشان. در این لهجه پنج نهر است:

- نهر اوّل: مجملی در احوال خواجه معروف کرخی و غیره.
- نهر دوّم: مجملی در احوال حضرت محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر الگیلانی و اولاد و امجاد و خلفا و منتسبان.
- نهر سوّم: مجملی در احوال بزرگان سلسله سهروردیه و منتسبان این سلسله حضرت شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی در نسبت دوازده واسطه.
- نهر چهارم: مجملی در احوال فردوسیان مبداء دین حضرت نجم‌الدین کبری.
- نهر پنجم: در این سه روداند:
- رود اوّل: مجملی در احوال اولیای مغرب از هر سلسله و تابعان ایشان.
- رود دوّم: احوال سلسله قلندریه مبداء این سلسله حضرت شیخ عبدالعزیز مکی.
- ۵- لهجه پنجم: مجملی در احوال سلطان العارفین حضرت بایزید بسطامی و بعضی اولیای کبار که به وساطت ایشان واصل و ملحق شده‌اند. در این نهر چهار شعبه‌اند:
- شعبه اوّل: در احوال حضرت بایزید بسطامی<sup>(ح)</sup>. وی از طبقه اولی است اسم شریفش طیفور.
- شعبه دوّم: در احوال هر دستگیر مستمند حضرت بهاءالدین نقشبند.
- شعبه سوّم: مجملی در احوال شطّاریه مبداء دین این شیخ عبدالله طیفوری که معروف به شطّاری است.



شعبه چهارم: مجملی در احوال بديع‌الدین قطب‌المدار و خلفای  
و تابعان او در حقیقت از روح پیغمبر<sup>(ص)</sup> و حضرت  
علی مرتضی<sup>(ع)</sup> و امام مهدی<sup>(عج)</sup> تلقین و تربیت  
داشت به طریق ولی فائماً به ظاهر شیخ محمد طیغور  
طیفوری نموده.

۶- لهجه ششم: در احوال بعضی اولیای متقدمین و متأخرین که سلسله ایشان  
معلوم نشد بنابراین در این لهجه به ترتیب حروف تهجی نوشته  
و لهجه متفرقه نام کردم.

۷- لهجه هفتم: در احوال مجاذیب هر سلسله پوشیده نماند که مقام جذبه به غایت  
مرتفع است و مؤقرشان یک ساعت از مشاهدات و تجلیات  
موقوف نمی‌ماند. مقام دوام مشاهده در سلوک بس عظیم‌القدر  
است بس به آن مقام به عمر وقت ایشان فایز می‌باشند.

۸- لهجه هشتم: در احوال آن حاجره حجره‌خانه الهی از آن سائده سائده اسرار مریم  
مسیحای ثانی و آن هوای شیث را دانی حضرت فاطمه بنت اسد  
بن هاشم بن عبدالمناف مادر مکرمه امیرالمؤمنین علی مرتضی<sup>(ع)</sup>  
و دیگر نسوان عارفه کامله به خدا رسیده. امراة المصریه،  
امراة الفارسیه، امراة الصفائییه، امراة خوارزمیه، امراة الحبشیه.

\*\*\*

## نگاهی دیگر به تذکره‌نویسی فارسی در هند

مریم خلیلی جهان‌تیغ\*

هند به یک اعتبار سرزمین تذکره‌هاست. از این دیدگاه که اولین تذکره موجود فارسی در هند نوشته شده و دیگر از این لحاظ که هند بیشترین تعداد تذکره‌های زبان فارسی را در خود جای داده است. شناخت شاهان و امیران شاعر، زنان شاعر، عرفای شاعر، علمای شاعر، و قدما و متأخرین شعرا، از طریق مطالعه این تذکره‌ها ممکن می‌گردد. این آثار گاه تذکره شاعران معاصر نویسنده، گاه تذکره زنان شاعر، گاهی تذکره‌ای عمومی و زمانی تذکره‌ای برای معرفی شاعرانی از گروه و قشر خاص اجتماعی است. بر همین اساس زمانی این آثار بسیار حجیمند و گاه بسیار مختصر نوشته شده‌اند. بررسی تمام تذکره‌های شاعران در هند، کار یک مقاله نیست و خوشبختانه به همّت دکتر سید علی رضا نقوی تحت عنوان «تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان» نگارش و چاپ شده است. بنابراین در این مقاله سعی بر این خواهد بود که با تحقیق در باب تنها ۱۲ تذکره، نگاهی تازه به مقوله سبکی در این آثار بیفکنیم و از جنبه معنایی، زبانی و ادبی آنها را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. این تذکره‌ها عبارت خواهند بود از:

---

\* - استاد اعزامی از ایران؛ بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

کلمات الشعراء سرخوش، سفینه خوشگو، عرفات العاشقین، خزانه عامره، مردم دیده، صحف ابراهیم، سفینه هندی، نشتر عشق، روز روشن، تذکره بی نظیر، مخزن الغرایب و تذکره ریاض العارفین.

یکی از ویژگی‌های مشترک همه این تذکره‌ها، شاعر بودن نویسندگان آنهاست که البته قدر مشترک بسیار مهمی بوده و انگیزه تألیف این آثار را در مؤلفان آنها تقویت کرده است. در این که فضل تذکره‌نویسی فارسی، مربوط به هند است و این فن، در این سرزمین آغاز شده و به حیات خود ادامه داده تردیدی نیست و اگر بیشتر نویسندگان این کتابها ایرانی‌الاصل بوده‌اند و یا آغازگر آن محمد عوفی از ایران برخاسته است، باز هم این مقوله‌ها، چیزی از اهمیت جایگاه سرزمین هند در تذکره‌نویسی نمی‌کاهد چرا که زمینه مساعد فرهنگی برای پدید آمدن چنین آثاری، در آن زمان، در این مرز و بوم فراهم شده است، و بنابراین همچنان فضیلت این امر، متعلق به هند و هندیان است. می‌دانیم که تذکره به معنی اخیر آن، کتابی است که اطلاعاتی جامع و بسنده در مورد شرح حال و زندگی شاعر، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر او و آثار و نقد آثار او را به دست دهد. اولین و مهم‌ترین شرط برای هر نویسنده و محقق، رعایت بی‌طرفی کامل است که بدون آن، کار تحقیقی سندیت نخواهد داشت. در تحقیق و تتبع ادبی باید هرگونه پیش‌داوری و ذهنیت قبلی را کنار گذاشت و همچون کسی که در آن زمینه هیچ گونه اطلاعی ندارد، باید از صفر آغاز کرد. یعنی باید همه اطلاعات را با کوشش و تلاش فراوان خود به دست آورد و به هیچ وجه نباید به آنچه دیگران گفته یا نوشته‌اند اعتماد کرد مگر اینکه با دلیل علمی کافی، از درستی مطالب منقول مطمئن شده باشیم.

دوّمین شرط، انتخاب اصلح است از طریق نقد شعر شاعر، یعنی بعد از رعایت بی‌طرفی باید معیار انتخاب محقق تذکره‌نگار، شاعر بودن شخصی باشد که قرار است معرفی شود و به صرف وجود یک یا دو بیت منقول از کسی، او را شاعر محسوب نکند

و تذکره خود را به نام آنان نینبارد و به قول شاعر کم بگوید اما گزیده بگوید (کم گو و گزیده‌گوی چون در).

سوّمین مقوله مهمّ، انتخاب و ذکر اشعار خوب و بدشاعر، هر دوست تا امکان نقد و داوری برای خوانندگان فراهم‌آید. از موارد بسیار مهمّ دیگر این است که کار محقق نباید رونویسی و تکرار نوشته‌های دیگران باشد، بلکه مؤلف خود، باید به پژوهش و بررسی بپردازد و اصولاً حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشد. به قول سرخوش در دیباچه تذکره کلمات الشعرا:

مکرّر گرچه سحرآمیز باشد طبیعت را ملال‌انگیز باشد<sup>۱</sup>

اما با کمال تأسّف در بعضی از این تذکره‌ها، بی‌طرفی محققانه رعایت نشده مانند سفینه هندی که حتّی انتخاب شعرا در آن براساس مناسبات فردی بوده و این مسأله در کیفیت شرح حال شاعران و کمیّت اشعار آنان نیز تأثیر گذاشته است. این موضوع در میان تذکره‌نویسان آنچنان شایع بوده که نویسنده صحف ابراهیم در دیباچه کتاب به خوانندگان خود اطمینان می‌دهد که در نوشتن شرح حال شعرا، دید جانب‌دارانه نداشته و با بی‌طرفی کامل به تذکره‌نویسی روی آورده است.<sup>۲</sup>

اگر به فهرست کتابهای مورد مراجعه نویسندگان این آثار که گاهی به ۴۰ یا بیشتر می‌رسد، توجه کنیم در خواهیم یافت که اغلب مطالب آنها، تکرار سخنان دیگران است و هنر نویسنده در نهایت این بوده که گاه بر تذکره‌های مورد استناد خود ایراد گرفته، مانند محمّد مظفر حسین گوپاموی، مؤلف «روز روشن» که در معرفی میر محمّد هادی نوشته است:

۱- کلمات الشعرا، محمّد سرخوش، ص ۳.

۲- نسخه خطّی صحف ابراهیم، ص ۲۵.

”در شمع انجمن آورده که از شعرای کاشانست و در آفتاب عالمتاب و صبح گلشن او را یزدجردی نگاشته، اصل این است که ولادتش در یزدجرد و نشو و نمای او در کاشان بوده“<sup>۱</sup>.

و گاه شرح حال و شعر شاعرانی را بر کتابهای قبلی افزوده‌اند که خیلی ارزش معرفی نداشته مانند تذکره مردم دیده که در باب دوم کتاب خود شاعرانی را مورد نظر قرار داده که در مجالس النفایس خان آرزو نبوده اما شرح حال و شعر آنان از نظر کمیت آنچنان مختصر است که شاید بتوان در شاعر بودن و شاعر دانستن آنها تردید روا داشت.

متأسفانه در این تذکره‌ها، دقت و وسواس علمی وجود ندارد و کمتر کتابی است که در باب تاریخ تولد و وفات، و احوال و آثار، و اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان شاعر، اطلاعات جامع و ارزنده‌ای را در اختیار خواننده قرار دهد. علت این است که اغلب این تذکره‌ها به یادداشت‌برداری از روی نوشته‌های پیشینیان اکتفا کرده‌اند و زحمت تحقیق و پژوهش جدی را به خود نداده‌اند. اولین تذکره از این نوع، لباب الالباب محمد عوفی است که چون اولین تلاش در این زمینه بوده و الگویی برای راهنمایی نداشته به صورت خود جوش و نه براساس الگوپذیری، نوشته شده است. در این اثر مطالبی که درباره شاعران و مشاهیر آمده بسیار کلی و گاه در حد تعارفات تشریفاتی میان ایرانیان است و اطلاع مفیدی را به خواننده نمی‌دهد و این مسأله در مورد شعرایی که به تصریح نویسنده جزو معاصرین او بوده‌اند و مؤلف با آنها ملاقات هم داشته صدق می‌کند. مثلاً عوفی با علی منجم سجزی ملاقاتی داشته و در باب یازدهم از کتاب خود او را چنین معرفی می‌کند:

---

۱- روز روشن، محمد مظفر حسین گویاموی، ص ۷۷۲.



”فریدالدین سجزی، شاعریست که بر بساط فضیلت شاه بود و بر آسمان هنر ماه و رخ در تعبیه سپاه، اگرچه در اوایل جوانی وحداثت سن و عنفوان شباب در کوی جست و جوی لذت قدم‌ها گذاشته بود و در صباح رواح از مشاهده صباح و ملاح و معانقت صهباوراح کامها رانده، اما در آن وقت که من به خدمت او رسیدم بر سجاده عبادت نشسته و برادر او صدر اجل نصیر شعرانی وزیر ممالک نیمروز بود و او در مسجد پیوسته معتکف بودی و البته به برادر التفات نکردی و وقتی به نزدیک داعی آمد و در اثنای محاورت آنچه گفته بود تقرر کرد“<sup>۱</sup>.

و بعد حکایت کوتاهی را نقل می‌کند که به مناسبت آن شاعر قطعه‌ای سروده و پس از آوردن قطعه مزبور، دو رباعی را هم از او ذکر می‌کند. و این شرح حال مربوط به کسی است که شاید بتوان گفت بزرگترین منجم زمان بوده و گویا ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم خود از آرای وی بسیار سودجسته است و در این معرفی، جز نام شاعر، هیچ نکته‌ای مبنی بر احاطه او بر علم نجوم، وجود ندارد. بسیاری از تذکره‌نویسان بعدی، با ذکر نام یا بدون ذکر آن، از تذکره عوفی استفاده کرده و عیناً مطالب این کتاب را رونویسی کرده‌اند و کار آنها، منحصرأ این فایده را داشته که بر نسخه‌های دستنویس این اثر، افزوده‌اند. در بسیاری از این آثار، معرفی بعضی شاعران فقط، در حد ذکر نام و نقل یک بیت شعر است مثلاً:

– خواجه محمد اشرف تخلص، ازوست:

جلوه نازکی آن قد و قامت دیدم    آه من پیشتر از مرگ قیامت دیدم<sup>۲</sup>

– ابوحامد کرمانی از ارباب معارف بود و سپس یک رباعی از او نقل می‌کند:

۱- لباب الالباب، محمد عوفی، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲- سفینه هندی، ص ۲۰.

دل مغز حقیقتست و تن پوست ببین در کسوت پوست جلوۀ دوست ببین  
 هر چیز که آن نشان هستی دارد یا پرتو روی اوست یا اوست ببین<sup>۱</sup>  
 - سید محمد احمدآبادی «خیال» طالب علم و حافظ قرآن، شاگرد میر محمد  
 افضل است.

اهل دنیا را بود از روی غفلت عزّتی  
 گر نباشد خواب در مخمل ندارد قیمتی  
 خاکساران بسته یک اشک همچون سبحة‌اند  
 هست صد درویش را کافی کمند وحدتی<sup>۲</sup>  
 - خان زمان امانی خلف مهابت خان، خانخانان طبع رسایی داشت دیوانی رنگین  
 گذاشت:

گر نیم مایل رخسار تو حیرانی چیست و در ندارم سرزلف تو پریشانی چیست  
 در ره عشق، صلاح از من رسوا مطلب کافر عشق چه داند که مسلمانی چیست<sup>۳</sup>  
 آیا با چنین اطلاعاتی از زندگی شاعر و شعر او، اصولاً می‌توان وجود او را  
 پذیرفت و او را شاعر تلقی کرد؟ و آیا می‌توان با یک یا دو یا حتی ده یا بیست  
 بیت در مورد شاعر بودن کسی به قضاوت نشست؟ آیا بهتر نبود که تذکره‌نویسان  
 زحمت بیشتری به خود می‌دادند و اطلاعات جامع‌تری را در باب شاعران مورد  
 نظر خود در اختیار خواننده می‌گذاشتند؟ و در غیر این صورت، اگر دسترسی  
 به اطلاعات بیشتر میسر نبود آیا نباید از معرفی چنین شاعرانی صرف نظر  
 می‌کردند؟ کلی گویی و کم باری این تذکره‌ها موجب می‌شود که خواننده در مورد  
 اصالت وجود بسیاری از شاعران مذکور، تردید پیدا کند و این اشکال بزرگی برای

۱- روز روشن، ص ۱۸.

۲- بی نظیر، ص ۶۲.

۳- سرخوش، ص ۴.

بیشتر تذکره‌های فارسی هند است. زیرا این مسأله یعنی ذکر نام و معرفی بسیار مجمل شاعرانی که در مورد آنها اطلاعاتی در دست نیست، فقط به تذکره‌های مورد بحث در این مقاله محدود نمی‌شود و ویژگی عمومی تذکره‌های فارسی هند است. در بسیاری از این تذکره‌ها با بی‌پروایی کامل از عشق مذکر سخن رفته است. گویی طرح این مقوله هیچ گونه قبحی نداشته و امری بسیار معمول و متداول بوده است مثلاً:

”در مجالس مرقوم است که حضرت شیخ (نسفی) در بخارا به پسر یکی از امرای سلطان جلال‌الدین بن سلطان محمد عاشق شد“<sup>۱</sup>.

– چندی شیفته جمال قاسم نام قندفروش پسری بود به تقریبی آزرده دل شده بر یوسف نام جوانی تعشق به هم رساند<sup>۲</sup>.

در تذکره «روز روشن» در ذکر معزالدین یزدی، از عشق او بر پسری نانوا صحبت می‌شود.<sup>۳</sup>

تذکره سرخوش ماجرای دیگری را ذکر می‌کند و این شعر را چاشنی آن می‌سازد:

”دیدم دل شب ماهوشی سیاره جاسوس تپش‌های دل صد پاره

گفتم چه کسی به وقت شب ای خوشرو پیش آمده گفتا پسر هر کاره“<sup>۴</sup>

در تذکره «مردم دیده» هم نشانی از این گونه عشق‌ها دیده می‌شود:

”به پارسی پسری کرده‌ایم دل تسلیم سلام من برسانید پارسایی را“<sup>۵</sup>

۱- مخزن الغرایب، ج ۳، ص ۴۳۲.

۲- خوشگو، ص ۱۷۲.

۳- روز روشن، ص ۶۳۵.

۴- کلمات الشعرا، ص ۲۴۶.

۵- مردم دیده، ص ۱۵۲.

در «سفینه خوشگو» همچنین سخن از سرودن یک مثنوی به نام «نیرنگ عشق» است که شاعری به نام محمد اکرم و با تخلص «غنیمت» آن را در عشق میرزا عبدالعزیز بر پسر امردی به نام شاهد سروده است.<sup>۱</sup>

و در «سفینه هندی» به چندین نمونه از این عشق‌ها برمی‌خوریم مانند صفحات ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۱۸ و ۶۸ که تنها یک نمونه آن ذکر می‌شود:

”در اثنای راه با خوش پسری اعظم علی نام یار تخلص که بر سمندی سوار می‌گذشت دچار شده و به یک نگاه مبتلای او گشته“.<sup>۲</sup>

این عشق‌های ناسالم گویا در نظام اجتماعی آن روزگار پذیرفته شده بود و به همین دلیل این چنین بی‌پرده در مورد آن صحبت می‌شده و حتی در باب آن مثنوی‌هایی نیز سروده‌اند. روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاصی در آن دوره موجد فرهنگی بوده که بی‌بند و باری و بی‌اخلاقی را موجه دانسته و آن را در کتابها نیز منعکس ساخته است و این مقوله البته فقط اختصاص به کتابهای تذکره فارسی هند ندارد و در ایران هم متأسفانه بسیاری از دیوانهای شعر شاعران را تباه کرده است.

در بعضی از این تذکرها اطلاعاتی راجع به زنان شاعر وجود دارد مانند تذکره روز روشن، تذکره مخزن الغرایب و تذکره ریاض العارفين و نشتر عشق و سفینه هندی که فقط به معرفی یک شاعر زن به نام «خدیجه سلطان بیگم» پرداخته است. اطلاعات در مورد زنان شاعر بسیار کم و غیرقابل دستیابی بوده و بنابراین معرفی آنان به اختصار صورت گرفته است. مخصوصاً در تذکره ریاض العارفين، که نویسنده آن آفتاب رای لکهنوی است، به دلیل جنسیت مشترک، شرح حال زنان شاعر بیشتر وجود دارد و اگرچه در نهایت اختصار است اما چون تعداد بیشتری را معرفی کرده از نظر کمیّت

۱- سفینه خوشگو، ص ۴-۲۲.

۲- سفینه هندی، ص ۱۳۱.

شاعران زن اعتبار دارد. همچنین مخزن الغرایب از لحاظ تعداد شاعران زن حایز اهمیت است اگرچه نقص کلی کمبود اطلاعات، در مورد تمام تذکره‌ها صدق می‌کند.

بعضی از تذکره‌های مورد بحث همچنانکه گفته شد به جامعیت مطالب توجهی نداشته‌اند تذکره‌های روز روشن، مردم دیده، کلمات الشعرا و عرفات العاشقین از این دسته‌اند. در کلمات الشعرا اگرچه اغلب شاعران با مؤلف هم‌عصر بوده‌اند و انتظار می‌رفت نویسنده در باب هر شاعر اطلاعات کافی و جامعی را در اختیار خواننده بگذارد اما می‌بینیم که چنین نیست و بیشتر به حکایت‌گویی روی آورده تا شرح تاریخ تولد و مرگ یا زندگانی و تحصیلات، سفرها و اشعار و آثار شاعر، حتی وقتی از شاعرانی مثل جامی، بیدل و بیخود لاهوری و عرفی، با تفصیل بیشتری سخن می‌گوید باز هم اطلاعات مفیدی را ارایه نمی‌دهد.

بعضی تذکره‌ها مانند نشتر عشق، سفینه خوشگو، مخزن الغرایب و صحف ابراهیم، آنجا که مآخذی را در اختیار داشته‌اند، به خصوص در مورد شاعران مشهور، بحثهای نسبتاً جامعی ترتیب داده و اطلاعات سودمندی را به خواننده ارایه کرده‌اند. بعضی دیگر از تذکره‌ها مانند تذکره بی‌نظیر و یا خزانه عامره اگرچه در آوردن شرح حال شاعران، روش ایجاز را در پیش گرفته‌اند، اما به خصوص در تذکره بی‌نظیر همین معرفی مختصر، همه مطالب مهم را دربردارد و در انتخاب اشعار هم مؤلف ذوق و سلیقه کافی نشان داده و از این نظر صلاحیت خویش را در تذکره‌نویسی به اثبات رسانده است.

در خزانه عامره، قسمت اعظم کتاب را شرح وقایع تاریخی دربرگرفته است که اگرچه در جای خود می‌تواند ارزشمند باشد اما موضوع مورد بحث تذکره نیست و در بسیاری موارد از مقوله تداخل مطلب است و می‌توانست موضوع کتابی تاریخی باشد که به صورت مستقل نوشته می‌شد. این تاریخ‌نویسی از صفحه ۳۵ تا ۱۱۵ کتاب ادامه دارد. همچنین توضیحاتی که در صفحات ۹-۲۹۸ در باب بحور عروضی فارسی و عربی، در صفحه ۴۰۰ درباره حاجب و ردیف در شعر عربی و فارسی و در صفحه ۳۳۰

در مورد قاعدهٔ جمل و مادهٔ تاریخ‌گویی و در صفحهٔ ۳۳۸ در باب نواقص شعری و در صفحهٔ ۳۳۱ در بیان تشبیه و... دارد، اگرچه از نظر کلی مغتنم است و نوعی نقد شعر محسوب می‌شود اما می‌توانست بسیاری از این نکات موضوع کتاب مستقلی قرار گیرد. این کتاب از نظر نقد لغوی هم اهمیت دارد و مؤلف در ص ۳۴ و ۳۵ دربارهٔ لفظ قالی و قالین؛ در ص ۲۰۵ و ۲۰۷ در مورد وشق و وُشاق و قُنس؛ در ص ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ در باب ذنب و ذنب السرحان و غزاله و پتیاره و سهر و فکر؛ در ص ۱۴ در مورد لفظ «نوا» و در ص ۹ دربارهٔ اشهب و ادهم توضیحاتی داده است.

در تذکرهٔ مردم دیده نیز توجه به نقد شعر دیده می‌شود. مثلاً در مورد عزلت می‌نویسد:

”دیوانش برای انتخاب گرفتم بعد مطالعه معلوم شد که بسیار شوخ می‌گوید و تلاش معنی‌های تازه دارد، لکن کم تتبع معلوم می‌شود. چون به طور خود در عالم صاحب‌زادگی بعد فوت پدر زیست کرده و صحبت کامل این فن در نیافته و تتبع هم کم کرده لهذا به زور طبع وقاد مشق سخن می‌کند“<sup>۱</sup>.  
و در مورد حاجی بیگ که تخلص او «هنر» است، چنین می‌نویسد:  
”دیوانی در چند روز ترتیب داد. به این جلدی شعرگفتن و دیوان درست کردن همین کار او بود“<sup>۲</sup>.

این تذکره بیشتر منقولات خان آرزو را ذکر می‌کند و سپس نظر خود را می‌آورد. در شرح حال میر محمد علی رایج نیز مطالبی دارد که شبیه نقد است:  
”آنچه این فقیر می‌داند میر مرحوم از علم و فضل چندان بهره‌ای نداشت لیکن در فارسی و فن نظم و نثر بسیار ماهر بود و کتابهای دقیق نظم را به دقت درس

۱- مردم دیده، ص ۱۷۴.

۲- همان، ص ۱۹۰.

می‌گفت و در شعر طور تازه دارد، معنی بند و مضمون‌یاب است، خوش محاوره و نقلهای رنگین و حرفهای شیرین می‌کرد<sup>۱</sup>.  
در سفینه خوشگو نیز گاهی بحثهایی در باب الفاظ می‌شود مثلاً اینکه اگر شاعر کلمه «چشمان» را به جای «مزگان» قرار می‌داد، بهتر بود:  
”چو مزگان بتان خوش شیوه رندانهای دارم

که در محراب طاعت گوشه میخانه‌ای دارم  
فقیر به جای لفظ «مزگان» در این بیت «چشمان بتان» بهتر می‌داند، اگر قبول افتد چه مزگان به گوشه میخانه مناسب است و چشم هم گوشه دارد و هم میخانه<sup>۲</sup>.  
در صفحه ۲۶۷ لفظ «رینی» را توضیح می‌دهد که ”از مصطلحات رنگرزان هندوستان است به معنی ظرفی که صباغان پر از رنگها دارند“. و در صفحه ۳۲۵ می‌گوید که در این بیت:

به بزمم شیخ اگر آید سر تر دامنی دارد می‌پرزور اینجا دعوی مرد افکنی دارد  
فقیر عزلت پیشنهاد می‌کند که به جای «می‌پرزور اینجا»، «که زور دختر رز» قرار داده شود. همچنین در صفحه ۳۲۶ کلمه «ققنس» را معنی کرده است. در مورد دیوان ملاً آفرین چنین می‌نویسد:

”اکثر پالغز نمایان دارد. بنابر آن است که صحبت به از خودی دریافته شاعر خانه‌نشین است. چنانچه از این قسم اشعار وی قریب پنجاه شصت از مطلع الف تا تا برآورده که غلط عروض و قافیه و عبارت بند و بست بسیار داشت<sup>۳</sup>.“  
در تذکره بی‌نظیر، گاهی نویسنده دقت نظر بیشتری نشان داده و مثلاً یک رباعی را که در تذکره الشعرا حزین به عسکری قمی نسبت داده شده همچنین بیتی را که

۱- مردم دیده، ص ۷۶.

۲- سفینه خوشگو، ص ۲۶۹.

۳- همان، ص ۲۴۰.

به ملا رضا اصفهانی منسوبست، مورد بحث قرار می‌دهد و رباعی را از آن میر عبدالجلیل و آن بیت را متعلق به شیخ حسین می‌داند و می‌نویسد که آن بیت را با تمامی غزل در دیوان شیخ دیده است.<sup>۱</sup>

در کلمات الشعراى سرخوش معمولاً نقد شعر براساس روابط شخصی شکل می‌گیرد. در تعریف و توصیف از «میان ناصر علی» راه افراط می‌پیماید و برای تکمیل این تمجید و تکریم، گاهی رباعی‌های خود را در وصف کمال او می‌آورد و زمانی غزل‌هایی را که دیگران در ستایش «میان ناصر علی» گفته‌اند، ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>

اما در مورد حکیم محمد کاظم صاحب می‌نویسد:

”خود را مسیح البیان می‌گرفت. صاحب تخلص داشت. اکثر شعر به طرز مولوی روم می‌گفت. دیوانی ضخیم پر از رطب و یا بس ترتیب داده، بر پشت هر ورق دیوان تصویر خود منقش کنانیده صورت و معنی خویش را در عالم جلوه می‌داد.“<sup>۳</sup>

این گونه اظهار نظر، بیشتر رنگ و بوی خصومت دارد تا بررسی و نقد علمی شعر، و با نقد و نقادی فاصله بسیار دارد و هیچ‌گونه انتظاری را از خواننده برآورده نمی‌کند.

تذکره عرفات العاشقین همه شاعران را تقریباً با عبارات مشابهی وصف می‌کند، از نظر نویسنده آن، همه شاعران یکسانند، همه شاعران قابلی هستند و همه خیال‌آفرین و معنی‌یاب و خوش محاوره و رنگین سخن می‌باشند.

در مخزن الغرایب بیشتر به ذکر شعر پرداخته شده تا نقد آن. نویسنده شرح حال مختصری را ارائه می‌دهد و سپس ابیات نسبتاً قابل توجهی را از هر یک از شاعران

---

۱- تذکره بی‌نظیر، ص ۶۴.

۲- کلمات الشعرا، ص ۷۴.

۳- همان، ص ۶۷.



ذکر می‌کند. آنچنان که گویی در تذکره او جایی برای نقد و نقادی باقی‌نمی‌ماند. صحف ابراهیم کار چندانی در زمینه نقد شعر انجام نداده و فقط گاهی در ذیل شرح حال شاعر، نظر تذکره‌نویسان و شاعران را در باب شعر او آورده است. به طور کلی در باب محتوا و معنای تذکره‌های مورد نظر باید گفت که بسیاری از مطالب ذکر شده در آنها اقتباس از یکدیگر است. بنابراین نوشتن بعضی از این کتابها اساساً عملی حشو و بی‌اعتبار بوده و جز تکرار مطالب گفته شده هیچ گونه معرفت تازه‌ای به خواننده خود نمی‌بخشد. معمولاً ابداع و نوآوری در این آثار جایگاهی ندارد و وجهه تحقیقی آنها پایین است. نقد و داوری اگرچه در بعضی از این تذکره‌ها دیده می‌شود و آنچه در خزانه عامره و سفینه خوشگو و تذکره بی‌نظیر و مردم دیده وجود دارد در نوع خود بسیار مغتنم است، اما دو اشکال کلی دارد یکی اینکه شعر تمام شاعران را مورد نقد قرار نداده و فقط به بعضی از شعرا پرداخته است دوم اینکه فقط یک بُعد از سخن شاعر را مورد بحث قرار داده و مثلاً به لفظ یا معنای آن یا به جا به جا کردن الفاظ توجه کرده است. البته منظور از نقد، آن نوع سخن سنجی که امروز در اروپا معمولست نیست بلکه فرق نهادن میان شاعر درجه اول و شاعر بی‌مایه یا کم‌مایه است که متأسفانه در بیشتر تذکره‌های فارسی هند، این اصل، رعایت نشده و با تعاریف و تعارفات کلی همچون خوش‌خیال، بلند فکر، خوش‌سخن، معنی‌یاب، قابل، طالب علم و... همه شاعران را در یک مرتبه قرار داده‌اند. طرح مقوله عشق مذکر در بعضی از این تذکره‌ها، به صورت غیرمستقیم اشاره به ناسالم بودن جو جامعه دارد و یک سنت غلط ناشی از جنگ و فقر و کار سپاهیگری و نظام طبقاتی در آن دوره است. معرفی زنان شاعر به عنوان یک واقعیت اجتماعی از دیدگاه فمینیسم این مژده را می‌دهد که زنان از دوره بابرین برای خود در عالم شعر و ادب هند جایی گشوده‌اند و به همین دلیل صفحات تذکره‌ها به ناگزیر به روی نام آنان گشوده شده است و وجود زنان توانمند شاعری چون زیب‌النسا بیگم و نورجهان بیگم این حقیقت را به اثبات می‌رساند.

و اما از دید زبانی تذکره‌های مورد بحث حاوی ویژگی‌هایی از این دست می‌باشد: چون بعضی نویسندگان هندی‌الاصل بوده و زبان فارسی، زبان دوّم آنها محسوب می‌شد بنابراین نیاز به گسترش دایره واژگانی خود داشتند و به خلق واژگان تازه پرداختند. ترکیب‌هایی همچون «کوکنارخانه» (شیره‌کش‌خانه)، سبکدوش (فارغ و آسوده)، ولایت‌زا (زاده ولایت)، هندوستان‌زا (زاده هندوستان)، کابل‌زا (زاده کابل) و طبع‌زاد (زاده طبع) از این جمله است:

«اواخر در کوکنارخانه آمد و رفت پیدا کرد»<sup>۱</sup>.

«در همان سال... از بار عنصری سبکدوش گردید»<sup>۲</sup>.

که «از بار عنصری سبکدوش گردید به معنی مرد».

«او هندوستان‌زا بوده»<sup>۳</sup>.

«تورانی کابل‌زاست»<sup>۴</sup>.

«لیکن از این بیت معلوم می‌شود که هندوستان‌زا بوده»<sup>۵</sup>.

این یک دو بیت طبع‌زاد آن سید بزرگ نوشته شد»<sup>۶</sup>.

«خواجه عبدالرحیم عابد تخلّص، تورانی‌الاصل ولایت‌زا بود»<sup>۷</sup>.

کلمه «موزونان» به معنی «شاعران»، و عبارت «سرتابی‌کردن» به معنی «طغیان و شورش» به کار رفته است:

۱- خوشگو، دفتر سوّم، ص ۲۶۷.

۲- همان، ص ۳۸.

۳- سفینه هندی، ص ۱۳۱.

۴- مردم دیده، ص ۱۵۹.

۵- مخزن الغرایب، ج ۳، ص ۴۶۲.

۶- مردم دیده، ص ۱۵۳.

۷- خوشگو، دفتر سوّم، ص ۲۵.

«محمد هاشم عاجز از موزونان عصر محمد شاه است»<sup>۱</sup>.

«با موزونان عصر ملاقات می‌کرد»<sup>۲</sup>.

«زمیندار آنجا سرتابی کرد، میر مسطور او را کشت»<sup>۳</sup>.

«سردادن» به معنی «فرستادن» به کار رفته است:

«... شبی کسان خود را به سروقت او سرداده کارش تمام ساخت»<sup>۴</sup>.

«طور» به معنی «سبک» و «روش» آمده است:

«طورش علی حده از برادران و اقرباست»<sup>۵</sup>.

«به طور خود شعر می‌گفت»<sup>۶</sup>.

ساخت نوعی فعل‌گذاری سببی در بعضی از این تذکره‌ها دیده می‌شود مانند

دهانیده، کنانیده، نویسانیده:

«یک شبی که تو داد مظلومی از پادشاه دهانیده باشی هزار سال عبادت ما برابر آن

نمی‌باشد»<sup>۷</sup>.

«برپشت سر ورق هر دیوان تصویر خود منقش کنانیده»<sup>۸</sup>.

«آخر نویسانیده می‌گرفت و به گوش چشم می‌شنید»<sup>۹</sup>.

---

۱- سفینه هندی، ص ۱۳۵.

۲- همان، ص ۱۳۶.

۳- همان، ص ۶۴.

۴- بی‌نظیر، ص ۶۰.

۵- مردم دیده، ص ۱۱۵.

۶- سفینه هندی، ص ۷۲.

۷- مخزن الغرایب، ج ۳، ص ۴۶۰.

۸- کلمات الشعراء، ص ۶۷.

۹- خوشگو، ص ۱۰۲.

ساخت نوعی قید از اسم + پسوند اشتقامتی «انه» مانند صائبانه و ظهور یا نه و گاهی با همین ساخت از قید، قید می‌سازند مانند بی‌تکلفانه.

«صائبانه چرا می‌گویند»<sup>۱</sup>، «بی‌تکلفانه به دولت‌خانه ایشان فروکش می‌کردم»<sup>۲</sup>.

گاهی مؤلف به ناچار از کلمات اردو استفاده می‌کند و زمانی ساخت کلامی اورنگ و بوی اردو و هندی دارد:

«روزی هفت هشت غزل پوره (کامل) می‌گفت»<sup>۳</sup>.

غیر از پوره به معنی کامل، چلم به معنی سرقلیان گلی یا خود قلیان<sup>۴</sup>، چبوتره به معنی سکو<sup>۵</sup> و کچهری<sup>۶</sup> به معنی دادگاه به کار رفته است.

«اکثر تلاش به طرز ایهام می‌کند»<sup>۷</sup>، «تلاش الفاظ شوخ و استعارات بلیغ داشت»<sup>۸</sup>.

«از صاف‌گویان شعراست و به امتیاز خوش تلاشی حرف می‌زند»<sup>۹</sup>.

«آخر صحبت برآر نشد»<sup>۱۰</sup>.

«در علم تصوّف که موروثی او بود بسیار مربوط بود»<sup>۱۱</sup>.

۱- خوشگو، دفتر سوّم، ص ۷۱.

۲- مردم دیده، ص ۱۹۳.

۳- خوشگو، ص ۸۲.

۴- همان، ص ۱۱۲.

۵- همان، ص ۱۲۱.

۶- همان، ص ۵۳ و ۱۶۶.

۷- سرخوش، ص ۷.

۸- خوشگو، ص ۳۲.

۹- بی‌نظیر، ص ۶۰.

۱۰- سفینه هندی، ص ۷۲.

۱۱- همان، ص ۷۷.

کاربرد کلمات و عباراتی که به امور لشکری و مناصب دیوانی مربوط است از دیگر ویژگی‌های زبانی این تذکره‌هاست:

«از امرای هفت هزاری عالمگیری بود»<sup>۱</sup>.

«به منصب شش هزاری و نوبت از پیشگاه امیرالممالک سرافراز بود»<sup>۲</sup>.

«او به دیوانی مالوه و دیوانی بیجاپور سربلندی یافت»<sup>۳</sup>.

«مدت‌ها در سرکار پادشاه به سر کرد»<sup>۴</sup>.

«تیمار بیماران از سرکار خود می‌کرد»<sup>۵</sup>.

«اکثر به صاحب صوبگی کشمیر ممتاز بود»<sup>۶</sup>.

بی‌تردید ویژگی‌های زبانی این تذکره‌ها معلول چند عامل مهم است: مهم‌ترین ویژگی یعنی ابداع واژگانی که به غنای زبان هم کمک می‌کند، به هندی‌الاصل بودن برخی نویسندگان و همچنین روحیه شاعرانه آنها مربوط می‌شود. زیرا مؤلفان تذکره‌ها چنانکه گفته شد خود نیز شاعر بودند و انگیزه‌های قوی برای جمع‌آوری اطلاعات مربوط به شعرا داشتند. شاعران واژه‌سازان هر زبانی هستند و به فرهنگ واژگانی زبان خود می‌افزایند بنابراین تعجبی ندارد اگر بگوییم که نویسندگان تذکره‌های فارسی در هند به نوعی در تقویت زبان مؤثر بوده‌اند و از یک سو با خلق کلمات تازه و از سوی دیگر با کاربرد کلمات و اصطلاحات زبان اردو، چهره خاصی به زبان فارسی دادند. تأثیر ساخت زبان اردو نیز، در نثر این تذکره‌ها مشهود است و روی هم‌رفته سبک

---

۱- ریاض العارفين، ص ۲۷.

۲- بی‌نظیر، ص ۱۴۴.

۳- همان، ص ۱۳۳.

۴- مخزن الغرایب، ص ۴۸۶.

۵- خوشگو، ص ۸۱.

۶- مردم دیده، ص ۱۶۸.

تازه‌ای را در نثرنویسی فارسی ایجاد می‌کند که شاید بهتر باشد به آن عنوان نثر سبک هندی را بدهیم. چرا که از نظر لفظ و معنا و حتی خط، ویژگی‌هایی از زبان و خط اردو را به همراه دارد.

سومین و آخرین مقوله مورد بحث در این مقاله، وجهه ادبی آثار مذکور است. اگرچه از دید کلی، تذکرةهای فارسی هند یا دارای نثر مسجع و مصنوع یا دارای نثرین بین و یا دارای نثر ساده و مرسل هستند، اما ردپای سجع در جای جای همه این آثار دیده می‌شود و حتی تذکرةهایی مانند مردم دیده، مخزن الغرایب و بی‌نظیر و صحف ابراهیم که دارای نثر ساده‌اند، یا در مقدمه و یا در تعریف از شعرا، از سجع‌گویی غافل نبوده و سخن خود را موزون و خوشاهنگ گردانیده‌اند. این مسأله اگرچه در نگاه کلی، نشان از ذوق و طبع موزون نویسندگان آثار دارد اما به امر اطلاع‌رسانی تذکرةها لطمه وارد ساخته است. چرا که مؤلفین تمام کوشش خود را مصروف آفریدن سجع و کلام خوشاهنگ می‌کردند و از پرداختن به اصل مطلب که شناساندن شاعر به جامعه ادبی بود، دور می‌شدند و نتیجه آن پیدایش همین تذکرةهایی است که اطلاعات چندانی را در اختیار ما قرار نمی‌دهد. به نظر می‌رسد که برای نوشتن تذکرة، بهترین شیوه، استفاده از نثر مرسل و ساده باشد که می‌تواند با زبان خبری بیشترین کمک را به نثر تحقیقی بنماید و مفصل‌ترین گزارش را به خوانندگان ارائه دهد. علاوه بر سجع، نویسندگان تذکرةها گاهی با کاربرد صنایع بدیعی لفظی و معنوی، آرایش ادبی کلام خود را به اوج رسانده‌اند و تذکرة بی‌نظیر، از این دیدگاه در مرتبه خاصی قرار گرفته که آن را در جایگاه والایی نشانده است، مثلاً:

«نجات چنین مضراب بر تار سخن می‌زند»<sup>۱</sup>.

---

۱- بی‌نظیر، ص ۱۲۳.

«فکر رسا داشت و غزالان معانی را چنین در دام می‌کشید»<sup>۱</sup>.

«او خون از رگ اندیشه می‌چکاند»<sup>۲</sup>.

«آهوان سخن او می‌خرامند»<sup>۳</sup>.

«اکنون به احوال نوآب صمصام‌الدوله زبان قلم را رطب می‌سازم»<sup>۴</sup>.

همچنان که می‌بینیم میر عبدالوهاب متخلص به افتخار، نویسنده تذکره بی‌نظیر، از بسیاری شاعران که در تذکره او معرفی شده‌اند، با این نثر زیبا و خیال‌آفرینی گسترده، بسی شاعرتر می‌نماید. همچنین این گونه سخن‌آرایی‌ها در تذکره‌های دیگر نیز به چشم می‌خورد:

«امید از جوهریان بازار سخندانی و گل‌چینان گلزار معانی آنست که این رشته جواهر آبدار فصاحت و این گلدسته گل‌های تازه بلاغت را هیکل گردن دل و زیب دستار جان سازند»<sup>۵</sup>.

«گاه‌گاه به ابیات چیده چیده گل فشانی می‌فرمود»<sup>۶</sup>.

«در شیوه شاعری کوس رستمی می‌نواخت و آفتاب پیش رای منیرش رنگ خود می‌باخت»<sup>۷</sup>.

«طوطی سخنی که چون شکر از پسته روان کردی هوش از مردمان بردی»<sup>۸</sup>.

---

۱- بی‌نظیر، ص ۱۲۳.

۲- همان، ص ۵۰.

۳- همان، ص ۲۸.

۴- همان، ص ۱۳۴.

۵- سفینه هندی، ص ۲۶۵.

۶- خوشگو، ص ۲۲۲.

۷- مخزن الغرایب، ج ۳، ص ۳۷۸.

۸- همان، ص ۴۲۳.

«به شاگردیش سرافتخار به فلک می‌ساید»<sup>۱</sup>.

«در زمین سنگلاخ غزل‌های مشکل طرح می‌کند»<sup>۲</sup>.

«هرچه می‌گوید ناخن به دل می‌زند»<sup>۳</sup>.

مخلص کلام اینکه در عرصه‌ی زیبایی‌آفرینی و خیال‌پروری نیز تذکرة‌های فارسی هند دارای اهمیت هستند و به خصوص تذکرة‌بی‌نظیر، از این دیدگاه تشخیص و برجستگی زیادی دارد اما همچنان که پیشتر گفته شد در کار تحقیقی باید از زبان خبری استفاده کرد نه از زبان ادبی. زیرا زبان ادبی نویسنده را در تنگنای آفریدن تصویر قرار می‌دهد و ذهن او را متوجه خلق هنر می‌کند و در نتیجه او را از پرداختن به هدف تحقیق باز می‌دارد.

---

۱- مردم دیده، ص ۱۶۷.

۲- همان، ص ۱۷۵.

۳- همان، ص ۱۱۵.



### فهرست منابع

- ۱- آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانة عامره، مطبع منشی نول‌کشور، کانپور، ۱۸۷۱ م.
- ۲- افتخار، میر عبدالوهاب: تذکره بی‌نظیر، به ترتیب و تصحیح سید منظور علی. اله‌آباد، ۱۹۴۰ م.
- ۳- حاکم لاهوری، عبدالحکیم: مردم دیده، به اهتمام سید عبدالله، چاپخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۳۳۹ ش. ۱۹۶۱ م.
- ۴- حسینی اوحدی دققی، تقی‌الدین محمد: عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پتنا (بیهار).
- ۵- خلیل، علی ابراهیم خان: صحف ابراهیم، نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پتنا (بیهار).
- ۶- خوشگو، بندرین داس: سفینه خوشگو، مرتبه شاه محمد عطاء‌الرحمن عطا کاکوی، انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی، پتنا (بیهار)، ۱۳۷۷ هجری.
- ۷- سرخوش، محمد افضل: کلمات الشعراء، به تصحیح صادق علی دلاوری، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۴۲ م.
- ۸- عاشقی عظیم‌آبادی، آقا حسین قلی خان: نشتر عشق، به تصحیح اصغر جانفدا، نشریات دانش، دوشنبه، ۱۹۸۱ م.
- ۹- عوفی، محمد: لباب الالباب، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵ ش.، جلد دوم.
- ۱۰- گوپاموی، محمد مظفر حسین: روز روشن، بهوپال، ۱۲۹۷ هجری.
- ۱۱- لکهنوی، آفتاب رای: ریاض العارفین، تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، ۱۳۹۶ هجری.
- ۱۲- نقوی، علی رضا: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۳ ش.



- ۱۳- هاشمی سندیلوی، احمد علی خان: مخزن الغرایب، به اهتمام دکتر محمد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۲ م.
- ۱۴- هندی، بهگوان داس: سفینه هندی، پتنا (بهار)، ۱۳۷۷ هجری.

\* \* \*

## معرفی منظومه تاریخ سعادت

سید احسن الظفر\*

در قرنهای هفدهم، هجدهم و نوزدهم میلادی تاریخ هند علی الخصوص تاریخ استان اوده هر چند خوشایند بوده اما دردناک نیز بوده است. جنگ بکسر در سال ۱۷۶۴ میلادی سرنوشت کشور هند و فرمانروایی آینده‌اش را مشخص کرد. از اینرو بسیاری از مورخان این دوره، در این باب اثری نوشته‌اند؛ مثلاً: تاریخ اوده تألیف نجم الغنی، عمادالسعادت تألیف سید غلام علی نقوی، تاریخ اوده تألیف بابو هت پرشاد اکبرآبادی، تاریخ اوده آصفی تألیف ابوطالب، تاریخ اوده تألیف گرسهای، تاریخ شاهیه نیشابوریه تألیف قاسم علی بن مرزا محمد، فرسخ بخش تألیف منشی فیض بخش کاکوروی و تاریخ انجمن هند تألیف شیخ صدیق احمد و غیره.

تاریخ سعادت، تألیف امام بخش بیدار، نیز جزء همان سلسله آثار تاریخی می‌باشد، با این تفاوت که این تاریخ منظوم به صورت ساقی‌نامه به زبان فارسی سروده شده است. به علاوه، به عنوان یکی از بهترین منابع تاریخی دوره نواب سعادت علی خان

---

\*- استادپار فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.



(۱۸۱۴-۱۷۹۴ م) و شهر لکهنو آن دوره تلقی می‌شود؛ زیرا نویسنده وقایع را به چشم خود مشاهده کرده است.

### معرفی نسخه خطی

این نسخه در کتابخانه عمومی امیرالدوله لکهنو تحت شماره RP۸۵۴/B۳۸/۴۸۳۵۹ قابل شناسایی است. نام نویسنده آن امام بخش متخلص به «بیدار» است. نسخه مزبور کرم خورده و آخر کتاب از بین رفته است. ابعاد آن ۲۲×۱۴ سانتی‌متر است. هر صفحه دارای نه شعر است و تاریخ تألیف، کتابت و نام کاتب در هیچ جا آورده نشده است. روی جلد عنوان کتاب «تاریخ سعادت» نوشته شده است. به علاوه، شش مهر و یک نوشته دیگر هم به شرح ذیل وجود دارد:

تحریر: نمبر ۱۰۳، پنجم ربیع الاول ۱۲۶۲ هجری به جایزه رسید.

اوراق: ۸۲

مهرها:

- ۱- یارب گناه ما به طفیل امام بخش.
  - ۲- خوش است مهر کتابخانه سلیمان جاه به هر کتاب مزین چو نقش بسم الله ۱۲۴۴.
  - ۳- سید عارف حیدری ۱۲۳۲ هجری.
  - ۴- ... چون من مزین بر کتاب خاتم امجد علی در پای رکاب
  - ۵- خاتم واجد علی سلطان عالم بر کتاب ثابت و پرنور بادا تا فروغ آفتاب ۱۲۶۳ ه.
  - ۶- در تحویل سید حسین ۱۲۳۳ هجری.
- در پایان فهرست روی صفحه پنجم مهر نویسنده «یارب گناه ما به طفیل امام بخش» هم قرار دارد. از این مهرها برمی‌آید که نسخه مزبور به ترتیب در اختیار عارف حیدری و در سال ۱۲۴۴ هجری در کتابخانه سلیمان جاه و آخر در سال ۱۲۶۴ هجری در اختیار امجد علی شاه بوده است.

از مهر نویسنده روشن است که این نسخه در زمان حیات خودش نگارش شده و به دیگری تقدیم شده است. و از غلطهایی که در املا و ناموزونی موجود در اشعار نشان می‌دهند که نویسنده خود آن را کتابت نکرده است بلکه کاتبی آن را انجام داده و فرصتی برای تجدید نظر نیافته است.

این کتاب مشتمل بر پنجاه و دو باب است اما در فهرست تنها پنجاه و یک باب نوشته شده.

باب هشتم «در سبب تألیف این کتاب و بنای قصه‌ها برای جناب نواب سعادت علی خان بهادر» که در فهرست نیامده در صورتی که باب هفتم در فهرست وجود دارد اما در متن کتاب نیست. باب چهل و سوم ظاهراً تمام به نظر می‌رسد. پس از آن بابهای چهل و چهارم، چهل و پنجم، چهل و ششم و چهل و هفتم وجود ندارند. باب چهل و هشتم «به ترتیب دادن مهمانی برای انگلیس» پرداخته و ظاهراً کامل به نظر می‌رسد البته بعضی از اشعار ابتدای آن نیست. باب پنجاهم وجود ندارد. باب پنجاه و یکم احوال نویسنده را بیان می‌کند؛ ولی از آخر ناتمام است. باب پنجاه و دوم که مربوط به خاتمه کتاب است هم وجود ندارد. تعداد اوراق موجود هفتاد و دو است. در صورتی که روی جلد هشتاد و دو نوشته شده است، لذا روشن است که اوراق گم شده مشتمل بر ده اوراق است.

#### معرفی نویسنده

منشی امام بخش بیدار خلاصه‌ای از احوال خود را در آخر کتاب آورده است. از بیانات وی برمی‌آید که او از اهالی لکهنو بوده و در جاهای مختلف تحت مقامات عالی مرتبه انگلیس به سمت منشی، امین و فوجداری منصوب شده است. نخست در دوره استاندار اوده هستنگ (Husting) تحت مدلتن (Middleton) به نوشتن احوال استان اوده مأمور شده. بعد تحت نظر جانسن (Johnson) همین کار را انجام داد. و همراه او



به کلکته رفته، سه سال آنجا سمت منشی مورس (Moris) را بر عهده داشته است، او سپس بیدار را همراه خود به رنگپور برد، یک سال آنجا ماند، چون آب و هوای آن سامان موافق او نیامد رخصت گرفته به وطن خود لکهنو بازگشت.

در لکهنو دچار بیماری و بیکاری و زندگانی تلخ شد، آنگاه ژنرال کلاؤد مارتین (Claude Martin)، در خانه خود مطابق هوش و استعداد او کاری مناسب به او داد. هفت سال در خدمت او ماند چون مارتین درگذشت وضع اقتصادیش خیلی وخیم شد. مارتین در سال ۱۸۰۰ میلادی درگذشت لذا می‌توان حدس زد که او از سال ۱۷۹۴ تا ۱۸۰۰ میلادی در خدمت مارتین بوده است. پس از درگذشت وی بیدار خانه‌نشین شد. پس از بیکار ماندن برای چند روز همراه با انگلیس به بهرت‌پور رفت و به دربار ویمس راه یافت و به سمت امین منصوب شد. چون راس (Ross) جانشین ویمس شد و شاید بیدار نتوانست با او روابط حسنه داشته باشد لذا به وطن خود برگشت.

پس از سه ماه بیکاری، بیدار به کلکته رفت، آنجا با مردم خوب و بد برخورد کرد. بالآخره وقتی ادوارد ریض (Edward Ridge) به پست دادرس و قاضی منصوب شده به مدناپور رفت امام بخش را همراه خود آنجا برد. او به پست رئیس دادگاه منصوب شد و امام بخش به پست فوجدار. در مدناپور سه سال کارهای دیوانی را طبق قوانین انگلیس انجام داد.

هنگامی که ادوارد ریض به انگلستان بازگشت و دیگری جانشین او شد کارهای امام بخش مورد اطمینان و رضایت او قرار گرفت که به امام بخش را لقب «چهیته» یعنی پسندیده و محبوب داد. امام بخش به وطن خود بازگشت؛ پس از بیکارماندن برای چهار سال دیگر برای گذراندن ایام باقی‌مانده زندگی خود به خدمت نواب سعادت علی خان آمد، می‌گوید:

بجز تو نیامد کسی در نظر که در خدمتش آرم عمری بسر

در دوران خدمتش «تاریخ سعادت» را نوشت و به پیشگاه نواب تقدیم کرد، چنانکه می‌گوید روزی در خواب حضرت علی<sup>(ع)</sup> را زیارت کردم، ایشان به طور خصوصی فرمودند که: «آن را به سعادت خان تقدیم کن»:

پس آنکه بفرمود ما را اولی ده این را به نذر سعادت علی  
«گلشن سعادت» نام دیگر این کتاب است. چون او به نواب تقدیم کرد، نواب  
مزبور او را یکهزار سکه ارزانی داشت و خلعتی اعطا کرد.

### موضوع کتاب

موضوع این تاریخ منظوم چنانکه از عنوانش روشن است ارائه کردن شرح تاریخ تخت‌نشینی نواب سعادت علی خان و فعالیت‌های سیاسی و نظامی و آبادانی اوست. ضمناً جنگ شاه عالم پادشاه و شجاع‌الدوله و آصف‌الدوله با انگلیس و صلح ایشان با آخرالذکر را بیان کرده است:

به نظم آورم داستان کهن	کنم یاد نام‌آوران کهن
رقم سازم احوال شاه و وزیر	که در ملک شد با شجاعت امیر
وزیر و شهنشاه عالی گهر	که در پتنه جنگید با زیب و فر
عیان حال آن جنگ بکسر کنم	دگر جنگ چنارگره سرکنم
نمایم دگر بار لشکرکشی	ز قوم فرنگی کنم سرکشی
کنم باز آن جنگ حافظ رقم	بن و بیخ افغان همه سرکنم
کنم نذر پیش سعادت علی	نوشته به خط خفی و جلی
چو آوردم از درج گوهر بدام	به «تاریخ سعادت» نمودم بنام

پس از حمد، مناجات بیان شرح معراج، خلافت حضرت علی<sup>(ع)</sup>، دیدن حضرت علی<sup>(ع)</sup> در خواب و هدایتش برای نذرکردن این کتاب به سعادت علی، منقبت حضرت علی<sup>(ع)</sup> و سبب تألیف، آنچه نویسنده بیان کرده است خلاصه‌اش بقرار زیر است:

شکست شاه عالم و وزیرش شجاع‌الدوله در جنگ با انگلیس در مرشدآباد، جنگ دوم شاه عالم با انگلیس به اشاره قاسم خان و شکست وی در این جنگ، صلح پنهانی پادشاه با انگلیس و عزیمتش به دهلی، تفویض امور اداری کشور به شجاع‌الدوله، شکست انگلیس، سلطه انگلیس بر قلعه چنارگره و پس‌گیری آن توسط قشون نواب، فوج کشی شجاع‌الدوله علیه محمد خان، فتح انگلیس بر قلعه اله‌آباد و کنترل و نفوذشان در آن شهر، دعا کردن شجاع‌الدوله، صلح وی با انگلیس پس از به امضا رسیدن قرارداد صلح مربوط به تقسیم کشور، انتصاب مقام عالی مرتبه انگلیس به پست ریزیدن، ورد شجاع‌الدوله در فیض‌آباد، آبادسازی شهر توسط وی، جنگ شجاع‌الدوله با حافظ رحمت خان به اتفاق انگلیس، پیروزی نواب، کشته‌شدن حافظ رحمت، بازگشت شجاع‌الدوله به فیض‌آباد، و مرض و درگذشت وی، تحت‌نشینی آصف‌الدوله، فوج‌کشی او بر رامپور، کشته‌شدن غلام محمد خان، شکست افغان، مسندنشینی احمد خان، ورود آصف‌الدوله در لکهنو به تزک و احتشام، مرض و وفات وی، فرمانروایی وزیر علی برای چهار ماه، دستگیر شدن وزیر علی به دست انگلیس، تخت‌نشینی سعادت علی خان، توزیع (تقسیم) استان اوده در دو بخش، تحویل بخشی از آن به کمپانی هند شرقی برای پرداخت حقوق دو فوج، اصلاحات اداری و دیوانی سعادت علی خان، تأسیس شهری به نام «سعادت‌آباد» بر لب دریای گومتی که طولش دو فرسنگ و عرضش دو کوس بود، تعمیر بناهای خاص بازار، دلگشا، فرح‌بخش، باره دری و خیابانها، تأسیس رمنه برای بدست‌آوردن نژاد اسپ‌های گوناگون با گذاشتن آنها در آن، ویژگیهای باره دری، تعمیر مسجد نزد گول دروازه، ورود نواب در شهر با پالکی، در خلال راه عطا یکهزار روپیه به سید که از وی درخواست کرده بود، تعیین‌کردن وظیفه‌های ماهیانه برای جمله سادات لکهنو که تعداد آنان در آن هنگام دو هزار دو صد بود، خلال شکاربازی، کشتن شیر در جنگهای نان‌پاره، شکار گورخر و آهو و غیره، عبادت و ریاضت نواب، ترتیب دادن مهمانی برای انگلیس و احوال شاهان گذشته.



## سبک تاریخ سعادت

تاریخ سعادت یکی از میراث مکتوب است که به شکل ساقی‌نامه نوشته شده که در پایان هر یکی از داستانها ساقی را مخاطب ساخته و ازو خواستار، می و آرزوی پیروزی در کارهایی که درپیش دارد، شده است:

بیا ساقی آن می که مستی دهد      به او ماندگان چیره‌دستی دهد  
 به جانم از آن جرعه چند ریز      که در جنگ بازی کنم من ستیز  
 سبک اشعار عموماً ساده و روان است ولی به علت سهو کاتب در جاهای مختلف غلط‌های املائی زیاد راه یافته است، در بخشهای کرم خورده، یافتن واژه‌ها و ترکیبها کاری بس دشوار است.

رویه‌مرفته استنباط می‌شود که امام بخش گوینده و سخنرانی بوده اما نه خیلی بلندآوازه و مشهور، در بعضی جاها به فردوسی اشاره کرده و می‌گوید:

شنیدم که دهقان دیرینه فن      کند تازه افسانه‌های کهن  
 ولی درباره خود می‌گوید:

بیان می‌کنم داستان نو به نوبه      ز من تازه افسانه نو شنو  
 چنین به نظر می‌رسد که در ترسیم مناظر طبیعی و معرکه‌های رزم و محافل بزم، او شاهنامه را در نظر داشته و تلاش کرده است از آن پیروی کند اما چه نسبت خاک را با عالم پاک. حتی گویندگان ایرانی با همه ذوق و قریحه شاعرانه نتوانستند به درجه فردوسی رسند تا چه رسد به این شاعر غیرمعروف. البته در تلاش خود در تقلید از شاهنامه او مثل کسی است که در عطار خانه نشسته باشد اگر مشک بدستش نرسد دست کم بوی خوش آن حتماً به دستش خواهد رسید به چند بیت توجه بنمایید:

پی جشن کرده بنا محفلی      می و مل طلب کرد رنگین گلی  
 چنان مژده‌ای داد بلبل به باغ      که عهد گل آمد به باغ و به راغ  
 رخ لاله بشگفت در هر چمن      تر و تازه هر سو گل یاسمن

بنفشه همی بود در پیچ و تاب      شد از دیده نرگس آثار خواب

\*

ز سر ناهمی آمد آواز تیز      که خواهد شد در زمان رستخیز  
تبیره زنان برزده دست خویش      صدای جرس کرده دل را بریش  
صف زنده پیلان گروه‌ها گروه      بهر دو طرف ایستاده چو کوه  
همه توپخانه نهادند پیش      همه جنگ‌جویان برانداز خویش  
صف لشکر آراست چون شاه هند      درافتاد شورش به چین و به سند

\*

سعادت علی خان فرخنده خوی      بنا کرد شهری لب آبجوی  
عجب شهر آباد کرده امیر      عمارت درو شد بسی دلپذیر  
بنایش چه در ساعتی خوش نهاد      مگر نام او سعادت‌آباد داد  
ز دروازه نو تا دلگشا      مرتب دکانهای بس جانفزا

\*

شنیدم که نواب عالی وقار      سواری نمودی به عزم شکار  
به صحرا همی رفت صید افگنان      به پیش آمدش چند آهو دوان

یکی از ویژگی‌های این ساقی‌نامه این است که نامهای انگلیسیان و هندوان را هم در آن گنجانیده است ولو بعضی تفاوتها در تلفظ روی داده است. همچنین تاریخ هر جنگ را هم ذکر کرده است مثلاً درباره تاریخ جنگ بکسر می‌گوید:

ز هجرت بجستیم تاریخ گفت      هزار و صد و بود هفتاد و هفت

\*\*\*

## شخصیت امیر خسرو دهلوی در نگاه تذکره‌نویسان و دیگران

نرگس جهان\*

هر چند که در احوال و آثار امیر خسرو، تحقیقات علمی بسیاری به عمل آمده است و هیچ گوشه‌ای از زندگانی وی باقی‌نمانده که دوستان شعر خسرو و محققان زبان و ادبیات فارسی، دانشمندان و پژوهشگران علم و ادب به آن بپردازند؛ اما راقم سطور سعی دارد شخصیت امیر خسرو دهلوی را از نگاه تذکره‌نویسان و دیگران مورد مطالعه قرار بدهد و با مطالعه و بررسی تذکره‌ها و مآخذ ذیل:

- ۱- تذکره شعرای پنجاب،
- ۲- تذکره علمای هند،
- ۳- تذکره نتایج‌الافکار،
- ۴- تذکره خزانه عامره،
- ۵- تذکره اخبارالاخیار فی اسرارالابرار،

---

\* - استادیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

- ۶- شعر فارسی در عهد شاهرخ،
- ۷- کتاب جامی، تألیف علی اصغر حکمت،
- ۸- مثنوی هشت بهشت، به تصحیح و تنقیح و تحشیه سید سلیمان اشرف،
- ۹- منتخب التواریخ،
- ۱۰- تاریخ فیروزشاهی،
- ۱۱- تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی،

برای نگارنده مشخص شد همه تذکره‌نگاران بر این متفق‌الرای هستند که اصل امیر خسرو از هزاره بلخ لاجین است و پدرش امیر سیف‌الدین که از قبیله لاجین بوده در عهد چنگیز خان به قصبه پتیالی (هند) آمد و سکونت اختیار و با دختر عمادالملک که از امرای عصر بود نکاح کرد و امیر خسرو از بطن وی در پتیالی به دنیا آمد.<sup>۱</sup>

تذکره نتایج‌الافکار اضافه می‌کند:

”بالجمله در عمر هشت سالگی به مقتضای استعداد فطری در کمتر مدتی به کسب کمالات متنوعه پرداخته از پتیالی همراه پدر به اتفاق دو برادر دیگر به خدمت سلطان المشایخ حضرت نظام‌الدین بدایونی قدس سره که آغاز ظهور آنحضرت بوده رسید... و چون به عمر نه سالگی رسید پدرش که عمر هفتاد ساله، به روایتی هشتاد و پنج ساله داشت در معرکه کفار به رتبه شهادت فایز گردید... پس از آن جدّ مادری او عمادالملک در تعلیم و تربیت وی کوشید... تا آنکه در فضل و کمال ترقی پذیرفت“<sup>۲</sup>.

---

۱- خزانه عامره، ص ۲۰۹؛ تذکره شعراء پنجاب، گردآورنده خواجه عبدالرشید اقبال آکادمی، کراچی، ص ۱۴۰؛ تذکره علمای هند، رحمان علی نولکشور، لکهنو، ص ۵۶؛ تذکره نتایج‌الافکار، ص ۲۱۰.

۲- تذکره نتایج‌الافکار، ص ۲۱۱.

طبق روایت دولت شاه سمرقندی: "اصل امیر خسرو ترک است." او درباره شهرکش توضیح می‌دهد:

"شهرکش را مردم «شهر قبه الخضرا» می‌گفتند و اهل قبیله هزاره لاجین در حدود «پای مرغ و قرشی» زندگی می‌کردند و مردم در این قبیله در فترات چنگیز خان از ماوراءالنهر گریخته به دیار هند افتاده به دهلی مقام گرفته‌اند.<sup>۱</sup> در حالی که خزانه عامره می‌نویسد که:

"پدرش امیر سیف‌الدین به هند افتاد و در قصبه پتالی از توابع دارالخلافه دهلی رنگ اقامت ریخت."<sup>۲</sup>

تذکره شعرای پنجاب می‌نویسد که: شهرکش در ناحیه جرجان واقع است نیز او این شهر را با «نادره جهان» یاد کرده است.<sup>۳</sup>

تذکره نتایج‌الافکار، تذکره خزانه عامره و تذکره اخبارالاخیار اشاره می‌کنند، وقتی که امیر خسرو تولد یافت پدرش او را در جامه پیچیده پیش مجذوبی که به قرب جوار<sup>۴</sup> سکونت داشت برد، مجذوب به محض ملاحظه فرمود. آوردی شخصی را که دو قدم از خاقانی پیش تواند رفت.<sup>۵</sup> اخبارالاخیار فرموده مجذوب این طور توضیح داده است که "قصده آن مجذوب از دو قدم مثنوی و غزل باشد چه وی در طرز قصیده چنانچه بعضی از نهادیم فرموده‌اند به خاقانی رسیده است. اگر رسیده پیش نرفته..."<sup>۶</sup>

۱- دولت شاه سمرقندی، ص ۱۵۸.

۲- خزانه عامره، ص ۲۰۹.

۳- تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۰۴.

۴- اخبارالاخیار این را جوارخانه امیرالاجلین گفته است، ص ۱۰۵.

۵- تذکره نتایج‌الافکار، ص ۲۱۱؛ اخبارالاخیار، ص ۱۰۵، خزانه عامره، ص ۲۰۹.

۶- تذکره اخبارالاخیار، ص ۱۰۵.

مرشد حضرت امیر خسرو، خواجه نظام‌الدین اولیا بود. به قول تذکره‌نویسندگان افکار "امیر خسرو به همراه پدر و دو برادر خویش از پتالی به دهلی آمد و مرید شیخ گشت<sup>۱</sup>. تذکره‌خزانه‌ عامره اشاره می‌کند که شیرینی در کلام امیر خسرو صله‌ای است که شیخ به خسرو در صله‌ قصیده‌ای که در مدح نظام‌الدین سروده شده بود، عطا کرد. او می‌نویسد: "دست ارادت به دامن اقدس حضرت شیخ... زد. وقتی مدح برای شیخ خود گفته از نظر انوار گذرانید. شیخ را خوش آمد، فرموده به «صله آن چه می‌خواهی؟»، چون در آن وقت شیفتگی به نظم داشت عرض کرد که "شیرینی کلام خود می‌خواهم. شیخ فرمود طاس پُرشکری که زیر چهارپای من است بیار و بر سر خود نثار کن و قدری از آن به حلق فرو بر امیر خسرو حکم بجا آورد. لازماً شیرینی کلامش مذاقها را شیرین ساخت<sup>۲</sup>."

نتایج‌الافکار در این بخش اضافه می‌کند:

"امیر حسب‌الحکم به عمل آورد. لاجرم عذوبت کلام دلپذیرش مذاق جانها را شیرین گردانیده و تشنگان زلال معانی را به سرچشمه سیرابی رسانیده لیکن از این درخواست تا آخر حیات تأسف و تحیر می‌نمود که چرا از شیخ بهتر از این چیزی نه درخواستم"<sup>۳</sup>.

حضرت نظام‌الدین اولیا در تربیت و پرورش شخصیت امیر خسرو سهم بزرگی دارد. امیر خسرو به سبب خوبی‌های شخصیت خود مورد توجه خاص شیخ بوده. اخبارالاخیار از معمولات امیر خسرو و ارشادات نظام‌الدین اولیا که در ضمن شخصیت‌سازی خسرو از زبان مبارک فرموده بود، اشاره می‌کند:

۱- تذکره‌نویسندگان افکار، ص ۲۱۱.

۲- تذکره‌خزانه‌ عامره، ص ۲۰۹.

۳- همان، ۲۰۹.

”وی هر شب در وقت تهجد هفت (از) سی پاره قرآن می خواندی. روزی شیخ از او پرسید ترک حال مشغولی هات چیست؟ عرض کرد که مخدوم چند گاه باشد که به وقت آخر شب گریه مستولی می شود. فرمود الحمدلله که اندکی ظاهر شدن گرفت... هر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از یاران هر که را درخواست بودی عرضه کردی<sup>۱</sup>.

دولت شاه سمرقندی اضافه می کند:

”و دست ارادت به دامن تربیت الشیخ العارف السالک المحقق قدوة الواصلین نظام الحق و الدین قدس سره زد و سالها به سلوک مشغول بوده... و در کشف حقایق، مقامات عالی یافت. شیخ الشیوخ نظام الدین اولیا بارها گفتی که روز حشر امیدوارم که مرا (به) سوز سینۀ این ترک بخشند و خواجه خسرو مال و اسباب بسیار در قدوم شیخ ایثار کرد...“<sup>۲</sup>

تذکرۀ نتایج الافکار به این موضوع اشاره می کند:

”از مقبول ترین مریدان حضرت شیخ بوده که احدی مافوق او قربتی و منزلتی نداشت و همواره طریق اطاعت و محبت می پیموده... توصیف ذات همایونش لاتعداد و لاتحصی است و بالاترین از این چه خواهد بود که سلطان المشایخ در حق وی فرمودی روز قیامت امیدوارم که مرا به سوز سینۀ این ترک بخشند... او اشعار زیر را که شیخ نظام الدین اولیا در توصیف خسرو گفته است نقل می کند:

خسرو که به شاعری نظیرش کم خاست

در ملک سخنوری شهی خسرو راست

این خسرو ماست ناصر خسرو نیست

زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

۱- نتایج الافکار، ص ۲۱۲.

۲- دولت شاه سمرقندی، ص ۱۵۹.



گر برای ترک ترکم اره بر تارک نهند

ترک تارک گیرم و هرگز نگیرم ترک ترک<sup>۱</sup>

صاحب منتخب التواریخ از نفحات الانس نقل می‌کند که:

”روز قیامت هر کسی به چیزی نازد و ناز من به سوز سینه این ترک الله است.“

غالباً امیر خسرو به همین معنی اشاره کرده است:

خسرو من کوش به راه صواب تات شود ترک خدایی خطاب<sup>۲</sup>

از نقل قول‌های بالا می‌توان به این نتیجه رسید که «ترک الله» لقب خسرو بود که نظام‌الدین به امیر خسرو داده بود. دوّم اینکه سوز سینه خسرو که از آتش عشق روشن بود برای نجات و بخشش حضرت شیخ و عقیدت و احترام و ارادت می‌داشت. به قول دولت شاه سمرقندی ”خواجه خسرو مال و اسباب بسیار در قدم شیخ ایثار کرده و کتاب خمسه را به اشارت شیخ نظم کرد. این دو بیت در وصف شیخ سروده است:

جدار خانقاه او به تقدیم حطیم کعبه را ماند ز تعظیم

ملک کرده به سقفش آشیانه چو اندر سقفها گنجشک خانه<sup>۳</sup>

از این عبارت دولت شاه سمرقندی معلوم می‌شود که امیر خسرو «خمسه» را به اشارت شیخ نظام‌الدین اولیا نوشته بود.

طبق تذکره علمای هند:

”امیر خسرو فنا فی الشیخ یا مرشد خود مولانا شیخ نظام‌الدین اولیا... بود.“<sup>۴</sup>

۱- نتایج الافکار، ص ۴-۲۱۳.

۲- منتخب التواریخ، ص ۲۰۰.

۳- دولت شاه سمرقندی، ص ۱۵۹.

۴- تذکره علمای هندی، ص ۵۷.



اخبارالاخیار نامه‌ای از شیخ نظام‌الدین اولیا نقل کرده است که او به امیر خسرو نوشته بود. در این نامه جناب شیخ به امیر خسرو چند نصیحت کرده است که در تربیت شخصیت امیر خسرو کار بزرگی انجام داده‌اند. عبارت نامه:

”بعد از محافظت جوارح از امور ناصیه [که] شرع اجتناب نماید و در مراعات اوقات هم کوشد و عمر عزیز که سبب تحصیل کلی مرادات است غنیمت شمرد و روزگار را به بطالت مصروف نگرداند و اگر در ضمیر انشراح رود که آن در طریقت اصلی معتبر است و در کلی کارها استخاره را تقدیم نماید...“<sup>۱</sup>

تذکره اخبارالاخیار از حواله تذکره سیرالاولیا می‌نویسد که امیر خسرو مرحمت‌هایی که از شیخ در باب او صادر شده بود آن را کتابت کرده است و نسخه آن این است: ”یک بار سلطان المشایخ قدس سره این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نیایم دو بار گفت که از همه تنگ آیم تا حدی که از خود تنگ آیم و از تو تنگ نیایم.“

وقتی مردی به خدمت ایشان درخواست و جرأت نمود که ایشان نظرهایی که در حق خسرو است یکی در کار من کن در حضور او، جواب نگفت اما بنده را گفت. آن وقت در خاطر می‌گذشت که می‌خواستم آن مرد را بگویم که قابلیت بیار.

وقتی بر زبان مبارک خواجه رفت دعایی من بگو که بقایی تو موقوف است بر بقایی من. باید که ترا پهلوی من دفن کنند. این سخن به کرات به خدمت ایشان یاد داده شده است و ایشان فرموده‌اند که همچنین خواهد شد ان شاء الله تعالی و خدمت خواجه با بنده عهد خدا کرده است که هر گاه که در بهشت بخرامد بنده را برابر خود در بهشت برآور ان شاء الله تعالی. وقتی خواجه در خواب دید گویی

---

۱- اخبارالاخیار، ص ۱۰۵.



در پایان بنده نزدیک دروازه پیش خانه شیخ نجیب‌الدین متوکل آبی روان شده است به غایت روشن و صافی و دعاگویی در دوکانچه بلندتر نشسته است و وقتی به غایت خوش و امیدواری پیدا شده در چنان وقتی بر خاطر من گذشتی و برای تو از ما نعمتی که ما را مطلوب باشد خواسته‌ام. می‌دانم که دعا مستجاب شده است و در تو آن حال پیدا خواهد شد ان شاء الله تعالی و وقتی بنده از زبان مبارک خواجه شنید که فرموده‌اند امشب در سر دعاگویی فرود خواند خسرو را محمد کاسه لیس خوانند از غیب بنده را این خطاب آمده است و مخبر صادق اخبار کرده بدین اسم، بنده امیدوار نعمت‌ها است ان شاء الله المعطی. بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده است. و چندین فرمان و مزین به خط مبارک ایشان بدین خط در حق بنده مبذول بوده و بنده آن را تعویذ ساخت تا به وقت دفن برابر بنده باشد فردای قیامت. رحمان به حق من بیچاره بدان کاغذها ببخشاید ان شاء الله تعالی<sup>۱</sup>.

از عبارت این نامه معلوم می‌شود که «ترک الله» لقب خسرو بوده که شیخ نظام‌الدین به امیر خسرو عطا کرده است. دوّم اینکه خسرو نامه را تعویذ ساخته برای نجات خود قرار داده است. سوّم اینکه خود شیخ خسرو را وسیله نجات خود می‌دانست این چقدر جالب است که هر دو پیر و مرید یکدیگر را وسیله نجات هم می‌پنداشتند.

تذکره اخبارالاخیار همین نامه را اضافه می‌کند:

”خواجه بنده را طلب فرمود. چون بنده پیش رفت فرمودند خوابی دیده‌ام بشنو، بعد از آن بر زبان ایشان گذشت که شب آدینه در خواب می‌بینم که شیخ صدرالدین پسر شیخ الاسلام بهاء‌الدین زکریا علیهم الرحمة پیش آمد،

---

۱- اخبارالاخیار، ص ۱۰۶.

من به تواضع بلیغ پیش آمدم و او خود چندان تواضع نمود که نتوان گفت. در این اثنای می‌بینم تو که خسرو از دور پیدا شدی و نزدیک ما آمدی و بیان معرفت آغاز کردی. هم در این میان صلاح موذن بانگ نماز گفت، بیدار شدم. چون این خواب تقریر فرمودند گفتند بنگر که این چه مرتبه باشد. بعد از آن من بیچاره از سرفرازی و نیازمندی عرضه داشت کردم که من کئاس را چه حد آن مرتبه باشد نه آخر داده شماست. خواجه را از این سخن گریه گرفت به آواز بلند گریست. بنده نیز از گریه سخت ایشان در گریه شد. بعد از آن خواجه فرود کلاه خاصه آوردند و به دست مبارک خود بنده را لباس کرد و فرمود که می‌باید که کلمات مشایخ را بسیار در نظر داری. این دو بیت از انشای شیخ نظام‌الدین اولیاست که در حق امیر خسرو گفته‌اند:

#### رباعی

خسرو که به نظم و نثر مثلش کم خاست      ملکیت ملک سخن آن خسرو راست  
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست      زیرا که خدای ناصر خسرو ماست<sup>۱</sup>  
از عبارت مذکور قربت شیخ و مرید با یکدیگر به اثبات می‌رسد. دوّم اینکه خواجه نظام‌الدین امیر خسرو را شخصاً مرید کرده بود. به علاوه از این حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا نیز شاعر بوده و او در وصف امیر خسرو رباعی سروده است که در بالا نقل شده است.

تذکره نتایج‌الافکار اظهار نظر می‌کند که:

”وبا این همه اشتغال شعر و سخن و مصاحبت سلاطین زمن از ارباب درد و ذوق بود و سرمست باده شوق، شورش عشق در سر داشت و از سوز درونی خسته جگر، سینه بی‌کینه‌اش گنجینه عرفان و دل صفا منزلش آینه اهل ایقان

۱- اخبارالاخیار، ص ۷-۱۰۶.

به ریاضت شاقه آشنا و به مجاهدات ما فوق الطاقه هم نوا بوده چهل سال صایم الدهر بود و ادای حج به طریقی طی ارض همراه شیخ نموده و از مقبول‌ترین مریدان شیخ بوده که احدی ما فوق او قربتی و منزلتی نداشت و همواره طریق اطاعت و محبت می پیموده و نظر به پیر پرستی و جان‌نثاری می‌گماشت<sup>۱</sup>.

امیر خسرو شاعر درباریان بود و به شاهان زمان به سبب شعرگویی تعلق خاصی می‌داشت. دوّم اینکه او یک عارف با کمال بود و به حیث صوفی بیشتر وقت در ریاضت و عبادت می‌گذرانید تا حدّی که او چهل سال صایم الدهر بوده است؛ برای ادای حج از طریق زمین در همراهی شیخ رفته بود.

دوّمین شخصیتی که امیر خسرو با آن عقیدت و احترام فراوان می‌داشت شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی بود. دولت شاه سمرقندی اشاره می‌کند:

”شیخ مصلح‌الدین سعدی... به امیر خسرو صحبت داشته و به دیدن از شیراز به هند رفته و خواجه خسرو را نسبت شیخ سعدی اعتقاد زیاده از تصور بود و در این بیت اعتقاد خود را بیان می‌کند:

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت      شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود“  
و جای دیگر فرماید:

”جلد سخنم دارد شیرازه سعدی“<sup>۲</sup>

در حالی که صاحب تذکره شعرای پنجاب، آمدن شیخ سعدی را به هند باطل قرار می‌دهد. او می‌نویسد:

۱- تذکره نتایج الافکار، ص ۲۱۳.

۲- دولت شاه سمرقندی، ص ۱۵۹.

”امیر خسرو را اعتقاد تامی به شیخ مصلح‌الدین سعدی بوده و همیشه آرزوی صحبت ایشان می‌کرده. در وقت که سلطان غیاث‌الدین بلبن ملتان را قصر سلطنت خود قرار ساخت، امیر خسرو به سلطان عرض می‌نمود که دو کلمه به حضرت شیخ سعدی بنویسید و خدمتش را، از روی خواهش بطلبید. سعدی نوشت: ”که باقی عمر از زاویه بیرون نمی‌آیم معاف دارید...“<sup>۱</sup>

ولی این مسلم است که امیر خسرو و امیر حسن دهلوی از معاصرین سعدی بودند و این هر دو شاعر بزرگ در هند به تقلید سعدی غزل را طرز نو عطا کرده‌اند، در هند امیر خسرو را با نام «طوطی هند» و امیر حسن دهلوی را «سعدی هند» گفتند، ولی عبدالرحمن جامی هر دو شاعر را با نام «طوطی هند» یاد کرده است:

آن دو طوطی که به نوخیزی‌شان بود در هند شکرریزی‌شان  
عاقبت را سخن افلاک شدند خامشان قفس افلاک شدند

همه تذکره‌نویسان و دیگران در فن شعرگویی معترف به بزرگی امیر خسرو هستند و در الفاظ گوناگون ستایش می‌کنند، مثلاً دولت شاه سمرقندی اظهار نظر می‌کند:

”کمالات او از شرح مستغنی است و ذات ملک صفات او به غنایم عالم معنی غنی گوهرکان ایقان و در دریای عرفان است. عشق‌بازی حقایق را در شیوه مجاز پرداخته بلکه با عرایس حقایق عشق باخته جراحات عاشقانه مستهام را از اشعار ملیح او نمک می‌پاشد و دل‌های شکسته خستگان را زمزمه خسروانی او می‌خراشد، پادشاه خاص و عام است؛ از آتش خسرو نام است. در ملک سخنوری این نامش تام است و در حق او مرتبه سخن‌گذاری ختم تمام است...“<sup>۲</sup>

در تذکره اخبارالاکخیار این طور آمده است:

۱- تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۴.

۲- دولت شاه سمرقندی، ص ۱۵۸.

”وی سلطان شعرا و برهان‌الفضلاست در وادی سخن یگانه عالم و نقاده نوع بنی آدم است. در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد. آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست داد هیچ کس را از شعرای متقدمین و متأخرین نداده و در طرز سخن بر فرمود شیخ خود رفته است“<sup>۱</sup>.

اخبارالاخیار اظهار نظر می‌کند:

”با وجود وفور فضایل موصوف بود به صفات تصوّف و احوال مشایخ اگر تعلق به پادشاهان داشت و یا ملوک و امرا به عنوان خوش طبعی و ظرافت مخالط بود“<sup>۲</sup>.

تذکره شعرای پنجاب می‌نویسد:

”عارف صاحب رتبه و عاشقی بلند مرتبه است، اشعار آبدار و ابیات غرای آن خسرو خورشید اشتها مستغنی از تعریف بی‌نیاز از توصیف ارباب امتیاز و اصحاب اخبار است“<sup>۳</sup>.

تذکره نتایج‌الافکار می‌نویسد:

”الحق خسرو ممالک سخن و پیشرو مالک این فن بود، صورت سخن را به نقش و نگار تازه جلابخش گردید و پیک کلام را به نهایت خوبی و خوش‌اسلوبی حسن آرایش بخشیده به ادا بندی مضامین و معانی در وادی

۱- اینجا اشاره است به فرمود: شیخ نظام‌الدین اولیا که قول شیخ را نقل کرده است: ”ای ترک سخن به طرز اصفهانیان گو، امیر علاءالدوله قزوینی صاحب نفایس‌المآثر در تفسیر این قول گوید یعنی عشق‌انگیز و زلف و خال‌آمیز“ (خزانه عامره، ص ۲۰۹).

۲- اخبارالاخیار، ص ۱۰۵.

۳- تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۴.

سخنوری یگانه و به صنایع و بدایع و لطف اطوار در طرق نظم گستری منتخب  
زمانه است...<sup>۱</sup>

در توصیف امیر خسرو شعرای دیگر شعر سروده‌اند. اینجا ابیاتی چند به نقل قول،  
نقل می‌شود:

امیر حسن دهلوی نه تنها معاصر و دوست صمیمی امیر خسرو بود بلکه در فنّ  
غزل‌گویی او را با لقب «سعدی هند» یاد می‌کردند و نیز او خود موجد طرز خاص  
بود؛ حسن در ابیات ذیل خسرو را این طور ستایش می‌کند:

خسرو از راه کرم بپذیرد آنچه من بنده حسن می‌گویم  
سخنم چون سخن خسرو نیست سخن این است که من می‌گویم<sup>۲</sup>  
کاتبی در قطعه‌ای که در تعریف ملّا عصمت الله بخارایی گفته است: بزرگی  
امیر خسرو را این طور اعتراف می‌نماید:

”امیر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم به خواب  
گفتم این عصمت ترا یک خوشه‌چین خرم‌نست  
شعر او چون شعر تو اندر جهان شهره گرفت  
گفت با کی نیست شعر او همان شعر منست“<sup>۳</sup>

امیر حسن سبزواری در ضمن وصف بابا کمال خجندی در توصیف امیر خسرو  
می‌سراید:

گر حسن معنی ز خسرو برد نتوان عیب کرد      زانکه استادست خسرو بلکه ز استادان زیاد  
ور معنی حسن را برد از دیوان کمال      هیچ نتوان گفت او را دزد بر دزد اوفتاد<sup>۴</sup>

---

۱- نتایج‌الافکار، ص ۲۱۲.

۲- مقدمهٔ مثنوی هشت بهشت، ص ۱۴۶.

۳- همان.

۴- همان.

مرزا محمد طاهر آشنا درباره خسرو اظهار نظر می‌کند:

ای که سوال کرده‌ای کز متقدمین کرا هست زیاده در سخن شعر بلند و دلنشین  
 وز متاخرین بود شعر خوش که بیشتر بیش ز همگان بود طبع که معنی آفرینی  
 نزد من‌اند در سخن زین دو گروه این دو تن خسرو دهلوی ازان قدسی مشهدی ازین<sup>۱</sup>  
 عبدالرحمن جامی چون اعتراف به بزرگی خسرو می‌نماید، آرزو دارد در اوج کمال  
 مانند نظامی باشد و در لطافت و پختگی مثل خسرو، او می‌گوید:

اهل دل از فکر چو محفل نهند باده را زار قدح دل دهند  
 رشح ازان باده به جامی رسان رونق نظمش به نظامی رسان  
 پست چو خاکست بریز از نوش جرعه از جامگه خسروش  
 قافیه آنجا نظامی سزاست برگذر قافیۀ جامی سزاست  
 بریز خسرو که بلند اخترست از کف درویش گلی درخورست<sup>۲</sup>

امیر خسرو در هر صنف سخن شعر ساخته است. چنانچه در قصیده‌گوی، شیخ  
 عبدالحق محدث دهلوی از حواله سیرالاولیا، پیشنگویی مجذوب را تفسیر کرده مقام  
 خسرو تا خاقانی رسانیده است. او می‌نویسد:

”قصد مجذوب از دو قدم مثنوی و غزل باشد. چه وی در طرز قصیده بعضی از  
 مخادیم فرموده‌اند به خاقانی رسیده است اگر رسیده پیش نرفته...“<sup>۳</sup>  
 به قول خزانه عامره:

”امیر خسرو هفت پادشاه را خدمت کرد. اوّل سلطان غیاث‌الدین بلبن. در عهد  
 او با پسرش سلطان محمد خان، ناظم ملتان پنج سال بسربرد. کفار تار بر سر  
 ملتان تاخته در سنه اربع و ثمانین و ستمائة، سلطان محمد را شهید ساختند و

۱- مقدمه مثنوی هشت بهشت، ص ۱۴۷.

۲- همان، ص ۱۴۹

۳- اخبارالاحبار، ص ۱۰۶.



امیر خسرو را اسیر کرده به بلخ بردند. او بعد دو سال رهایی یافته به خدمت سلطان بلبن آمد و قصیده‌ای که در مرثیه‌ی خان شهید گفته بود. برخواند طرفه شیونی از مجلسیان برخاست و سلطان آنقدر گریست که مریض به تب شد. و به همان عارضه عنقریب درگذشت. دوّم سلطان معزالدین کیقباد. سیوم سلطان جلال‌الدین فیروزشاه، چهارم سلطان علاءالدین، پنجم سلطان قطب‌الدین، ششم سلطان غیاث‌الدین تغلق شاه و در دولت او، امیر خسرو رفاه بسیار بهم رساند و تغلق‌نامه به نام او در سلک نظم کشید. هفتم سلطان محمد که در ربیع‌الاول سنهٔ خمس و عشرين و سبعمائة بر تخت نشست. امیر خسرو چند ماه زمان او را دریافت...<sup>۱</sup>

خزانهٔ عامره اضافه می‌کند که "امیر خسرو «نه سپهر» را به نام سلطان قطب‌الدین بن سلطان علاءالدین خلجی نظم کرد. سلطان جایزهٔ آن را برابر جثهٔ فیل تسلیم نمود"<sup>۲</sup>. امیر در آن کتاب «نه سپهر» تصریح می‌نماید و از زبان سلطان قطب‌الدین می‌فرماید:

به تاریخ همچون من اسکندری	کند هر که آرایش دفتری
ز گنج گرانمایهٔ بی‌شمار	او هم بار بینش نه آن پیل بار
مرا خود درین ره پدر شد دلیل	که می‌داد زر هم ترازوی فیل
شناسد کسی کش خرد رهنمون	که از پیل بار است وزنش فزون
چو میراث شد پیل ز سوادنم	نه زیباست زین سهل‌تر دادنم
شها گنج بخشا کرم گسترا	معانی شناسا سخن داورا
مرا عمر کز شصت بالا گذشت	همه پیش شاهان والا گذشت
بسی بندگی کردم از عون بخت	کمر بسته در خدمت چار تخت
ز شاه کسی کاوّلّم کرد یاد	معزالدنا بود شه کیقباد

۱- خزانهٔ عامره، ص ۱۱-۲۱۰.

۲- همان، ص ۲۰۹.

ازان پس ز فیروزه چرخ بلند      شدم پیش فیروز شاه ارجمند  
 ازان پس که در شه ستایی شدم      تو نگر ز گنج علایی شدم  
 شد اکنون که اقبال همدم مرا      نوازنده شد قطب عالم مرا  
 چنین بخششی کز تو جم یافتم      در ایام پشینه کم یافتم  
 کنون لابد از سحر سنج چو من      به اندازه بخشش آید سخن  
 جراید کزین پیش پرداختم      چون این نامه خاص کم ساختم<sup>۱</sup>

خزانه عامره توضیح می‌دهد که چطور زر را با برابر جثه فیل وزن کردند:  
 ”معلوم ناظرین باد که شخصی نقل کرده که یکی از حکام جثه فیل را وزن کرد  
 به این طور که فیل را در کشتی گرفت. کشتی به قدر بار فیل در آب فرورفت،  
 آنگاه خط حد آب بر کشتی کشید و فیل را از کشتی بیرون آورد و کشتی را از  
 سنگریزه‌ها پُر کرد. چندانکه تا خط نشان آب فرونشست. بعد از آن سنگریزه‌ها  
 را وزن کرد. گویند سیصد من پخته شاهجهانی برآمد و ظاهر است که وزن پیل  
 به اعتبار اختلاف جثه مختلف خواهد بود. خداوند فیلی که همسنگ صله  
 امیر خسرو بود چه وزن داشت. اینقدر مسلم که فیل هر چند حقیرالجثه باشد زر  
 خطیر همسنگ او می‌شود“<sup>۲</sup>.

از عبارت بالا چند نکته مهم می‌توان درک کرد. یکی اینکه وقتی که امیر خسرو  
 نه سپهر را سرود عمرش شصت سال بود. دوّم اینکه این کتاب را به سلطان قطب‌الدین  
 خلجی پسر علاءالدین خلجی تسلیم کرد. سوّم اینکه صله زر برابر وزن جثه فیل  
 دریافت کرد. چهارم اینکه قبل از قطب‌الدین خلجی خدمت چهار پادشاه کرده بود. اوّل  
 معزالدین شاه کیقباد، دوّم سلطان جلال‌الدین خلجی، سوّم علاءالدین خلجی، چهارم  
 قطب‌الدین خلجی بود.

۱- خزانه عامره، ص ۲۱۰.

۲- همان.

نکته مهم دیگر این است که واقعه شهادت شهزاده خان شهید در سنهٔ اربع و ثمانین و ستمائتہ رخ داد و امیر خسرو را اسیر کرده به بلخ بردند و او دو سال در اسیری ایشان در بغداد گذاشت، نیز امیر خسرو پنج سال در خدمت امیر در ملتان زندگی کرده بود. امیر خسرو دهلوی اولین شاعر است که جواب خمسهٔ نظامی را نوشته است. شهریار شاطر در تذکره به عنوان «شعر فارسی در عهد شاهرخ، نیمهٔ اول قرن نهم یا آغاز انحطاط در شعر فارسی» در ضمن تذکره در غزل و مثنوی، اسم امیر خسرو و امیر حسن را این طور می‌برد:

”اما در این دوره در غزل و مثنوی به امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی و نظامی و حافظ و سلمان ساوجی و از معاصرین به کمال خجندی و عصمت بخارایی و کاتب ترشیزی و در قصیده به خاقانی و انوری و سلمان نظر داشته‌اند. از این مقایسه چنان برمی‌آید که هر چند روزگار ما روشنی و فصاحت بیان و راستی و سادگی در کلام مورد توجه است. در آن زمان باریک اندیشی و مضمون‌یابی مورد اقبال و التفات شعرا قرار بوده است“<sup>۱</sup>.

شهریار شاطر در این ضمن چند تن از مثنوی‌گویان را ذکر نموده است که ایشان به تقلید امیر خسرو و نظامی مثنوی سروده‌اند:

”در فن مثنوی‌گویی فردوسی و امیر خسرو، مولوی و حسن دهلوی مورد توجه و تتبع، شعرای زمان قرار داشتند. مثنوی به عنوان «حالنامه» از محمد عارف هراتی است که از لحاظ سبک لفظی و روش بیان معانی تقلیدی است از نظامی و امیر خسرو“.

جای دیگر اشاره می‌کند:

---

۱- شاهرخ، ص ۱۰۳.

”مولانا یحیی سبیک نیشابوری متخلص و معروف به فتاحی، متوفی به سال ۸۵۲ یا ۸۵۳ هجری مثنوی به عنوان «دستور عشاق یا حسن و دل» تقلید ضعیفی است از نظامی و امیر خسرو.<sup>۱</sup>

عبدالرحمن جامی در ضمن تذکره شعرائی که به نحو اخص در مثنوی مورد توجه بوده‌اند، اسامی نظامی و امیر خسرو دهلوی را نام می‌برد که بسیاری از شعرا در جواب گفتن خمسه ایشان کوشیده‌اند. او در آغاز «خردنامه اسکندری» که هفتمین مثنوی وی است از نظامی و خسرو چنین یاد می‌کند:

کنون کرده‌ام پشت همّت قوی	دهم مثنوی را لباس نوی
کهن مثنوی‌های پیران کار	که ماندست از آن رفتگان یادگار
اگرچه روان بخش و جان‌پرورست	در اشعار نو لذت دیگرست
نظامی که استاد این فنّ ویست	درین بزمگه روشن ویست
ز ویرانه گنجه شد گنج سنج	رسانید گنج سخن زان به پنج
چو خسرو بآن پنج هم پنجه شد	وزان بازوی فکرتش رنجه شد
کفش بود ز آنگونه گهر تهی	دهش ساخت لیک از زر دهدهی
در این کارگاه فنون و فسوس	ز من ساختم پنج گنج فلوس
من و شرمساری زده گنجشان	که این پنج من نیست ده پنجشان <sup>۲</sup>

صاحب منتخب التواریخ می‌نویسد:

”از جمله شاعران که زمان سلطان علاءالدین به وجود ایشان مزین و مشرف بود یکی خسرو شاعران است... که آفاق کران تا کران از نظم و نثر وی مملو و مشحون است و خمسه را در ششصد و نود و هشت (۶۹۸ هـ.) به نام سلطان

۱- شاهرخ، ص ۱۸۳.

۲- کتاب جامی، تألیف علی اصغر حکمت، ص ۳-۱۲۱.

علاءالدین در مدت دو سال تمام ساخته و از آن جمله مطلع الانوار در دو هفته گفته؛ چنانچه می‌فرماید:

سال کزین چرخ کهن گشته بود      از پس ششصد نود و هشت بود  
از اثر اختر گردون خرام      شد بدو هفته مه کامل تمام<sup>۱</sup>

از این عبارت مذکور می‌توان نتیجه‌گیری کرد که امیر خسرو خمسه را در مدت دو سال تمام کرده بود و خمسه را به علاءالدین خلجی منسوب کرد و مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار نظامی هست در مدت دو هفته نوشت.  
دولت شاه سمرقندی می‌نویسد که:

”خمسه امیر خسرو هژده هزار بیت است و خمسه نظامی بیست و هشت هزار بیت، عجب است در بعضی سخنان اطناب و در بعضی ایجاز هر آینه ایجاز فصاحت و بلاغت مطلوب و مرغوب است و امیرزاده بایسنغر خمسه امیر خسرو را بر خمسه نظامی تفضیل دادی و خاقان مغفور الغ بیگ گورکان انارالله برهانه قبول نکردی و معتقد نظامی بودی و در میان این دو شهزاده فاضل بکرات جهت این دعوی تعصب دست داده اگر آن عصبیت در این روزگار بودی خاطر نقاد جوهریان بازار فصل این روزگار که عمرشان بخلود پیوسته باد راه ترجیح نمودندی و رفع اشتباه کردند. القصه معانی خاص و نازکی‌های امیر خسرو و سخنان پرشور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی می‌زند و در توحید این دو بیت امیر خسرو را است:

قطره آبی نخورد ماکیان      تا نکند روی سوی آسمان

در معراج رسول<sup>(ص)</sup> صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

بر آن آینه دل واجب است آه      که در معراج او شک را دهد راه

۱- منتخب التواریخ، ص ۲۰۰.



و در نازکی‌ها چون در خمسه او تفکر کند نکته‌ها هست که وصف نتوان کرد. از آن جمله:

خری را که تیمار خربنده کشت سه چو در شکم به که سی من به پشت<sup>۱</sup>

می‌توان از این نتیجه‌گیری کرد که تعداد ابیات خمسه امیر خسرو هژده هزار است و از نظامی گنجوی بیست و هزار بیت. دوّم اینکه در خمسه امیر خسرو معانی خاص و نازکی‌ها وجود دارد. ولی در هر حال خمسه نظامی برتر از خمسه خسرو بشمار می‌رود.

روش سرودن مثنوی نظامی و امیر خسرو این بود که ایشان مانند مثنوی سرایان گذشته از حمد خدا، نعت رسول<sup>(ص)</sup> و مناجات آغاز می‌کنند و همین روش مورد مثنوی سرایان بعدی بوده.

امیر هاشمی کرمانی از معاصرین جامی بود. او مثنوی به عنوان «مظهر الآثار» در جواب مخزن الاسرار جامی سروده است و در این فنّ معترف استادی جامی است. سپس در این فنّ مهارت امیر خسرو را قبول اشاره می‌کند:

چون ز قضا لایحه نورسید	کوکبۀ نوبت خسرو رسید
خامه برآورد بنگر جواب	ماند قلم بر ورق آفتاب
خامۀ خسرو چو گهر بار شد	نامه او مطلع الانوار شد
کرد در آن نامه تکلف بسی	گفت جوابی که چه گوید کسی
بزم سخن را بسخن ساز کرد	بر همه کس راه سخن باز کرد
مُهم رموزش نکند هر کسی	زانکه معانیست بسی در بسی
زبدۀ اسرار حقایق همه	محض اشارات دقایق همه
گفته او در نظر نکته‌دان	می‌دهد از علم لدنی نشان
آنچه در این مایده افکنده شور	سر بسر از قوت طبع‌ست و زور

۱- دولت شاه سمرقندی، ص ۶۰-۱۵۹.

این می صاف از قدح دیگرست      مستی او را فرح دیگرست  
 هست در این بزم گه دلفروز      نوبت هر اهل دلی پنج روز  
 دور قدح طی شد و ساقی نماند      در خم دوران مئی باقی نماند

چون می خسرو به تمامی رسید

دور می عشق به جامی رسید<sup>۱</sup>

در سفینه الاولیا داراشکوه می نویسد:

”امیر خسرو در شعر چنان قادر بودند که مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار است در دو هفته تمام کرده‌اند و در اشعار ایشان یکی بیتها است که کمتر کسی به آن خوبی گفته باشد. مضمونهای تازه عالی در اشعار امیر آن قدر است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده می‌شود...“<sup>۲</sup>

خواجهی کرمانی اولین شاعر است که بعد از خسرو خمسه نوشت او درباره خسرو اظهار نظر می‌کند:

”سوختم این لخلخه خسرو      در طبق موهبت مولوی“<sup>۳</sup>

جامی در مثنوی تحفة الاحرار اظهار نظر می‌کند:

”این صدف پاره چند است بی مقدار از جستجوی کارگاه بی سرانجامی گرد کرده شده و خزف ریزه چند بی اعتبار از رفت و روب بزمگاه شکسته جامی فراهم آورده، چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش برند چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات به منزله ایست که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن

۱- مقدمه از مثنوی هشت بهشت، ص ۱۵۰.

۲- همان، ص ۱۵۱.

۳- همان، ص ۱۴۷.

اعجمی‌اند و این در وقت معانی و لطافت اشارت به مشابه که نادره‌گویان عالم  
در معرض جواب آن معترف با بکمی<sup>۱</sup>.

امیر خسرو در فنّ مرثیه‌نگاری هم شهرت دارد. او مرثیه‌ای در مرگ پدر خویش  
نوشته است. تذکره نتایج‌الافکار بیتی از آن نقل کرده است:

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم شد      دریای خون روان شده در یتیم ماند<sup>۲</sup>  
از این بیت می‌توان نتیجه‌گیری کرد که امیر خسرو در این فنّ نیز مهارت داشته، و  
بدیهی است که دل خسرو از غم مرگ پدر ریش ریش شده بود.

علاوه بر این مرثیه‌ای که او بر شهادت سلطان خان شهید نوشته به دهلی، نزد پدر  
سلطان فرستاده بود تأثیر شدیدی داشت. تأثیر سوز و گدازش تا این حدّ بود وقتی که  
پدرش آن را خواند در بیماری تب گرفتار شده و از آن بیماری از دنیا رخت سفر  
بست. به قول ضیاءالدین برنی:

او در مرثیه خان شهید شعرها گفته است و ساحری‌ها کرد:

مهر و مه بر روی آن فرخ لقا بگریستند      روز و شب بر سال آن اندک لقا بگریستند  
خلق ملتان مرد و زن مویه کنان و موکنان      کو به کو و سو به سو و جا بجا بگریستند  
از خروش گریه و بانگ دهل شب کس نخفت      بس که در بر خانه اهل عزا بگریستند  
روز چون باقی نبود آن آفتاب ملک را      روز چیزی بود کان آفتاب افتاده شد<sup>۳</sup>  
چنانکه همه می‌دانند امیر خسرو نه تنها یک عارف با کمال، یک صوفی بزرگ و  
یکی از شاعران شبه قاره هند بود، بلکه در فنّ موسیقی مهارت داشت، او موجد بسیار  
راگهاست. ایجاد سه‌تار به او منسوب است. چنانچه ما می‌بینیم که شعر خسرو حامل

۱- مقدمه از مثنوی هشت بهشت، ص ۱۴۹.

۲- تذکره نتایج‌الافکار، ص ۲۱۱.

۳- برنی، ص ۱۲۹.



یک نغمه، ترنم و موسیقی است. بعضی از تذکره‌نویسان به این هنر خسرو اشاره کرده‌اند. دولت شاه سمرقندی می‌نویسد:

”امیر خسرو با وجود فضایل صوری و معنوی در علم موسیقی وقوف تمام داشته و نوبتی، مطربی با او بحث کرد که علم موسیقی از جمله علوم ریاضت است و به شرف از علم شعر و شاعری افضل است و امیر خسرو در الزام معنی این قطعه را گفت:

<p>علم موسیقی ز علم شعر نیکوتر بود لیک این علم‌یست کاندز کاغذ و دفتر بود هر دو را سنجیده بر وزنی که آن درخور بود علم موسیقی سه دفتر بودی ار باور بود گر دهد انصاف آن کز هر دو دانشور بود کو نه محتاج اصول و صوت خنیاگر بود نی به معنی هیچ نقصان نی به نظم اندر بود چون سخن نبود همه بی‌معنی و ابتر بود لاجرم در قول محتاج کسی دیگر بود از برای شعر محتاج سخن پرور بود نیست عیبی گر عروس خوب بی‌زیور بود ور نداند پرسد از من ور نه پرسد خر بود<sup>۱</sup></p>	<p>مطربی می‌گفت خسرو را که ای گنج سخن زانکه آن علم‌یست کز وقت نیاید در قلم پاسخش دادم که من در هر دو معنی کاملم نظم را کردم سه دفتر ور به تحریر آمدی فرق من گویم میان هر دو معقول و درست نفس را علمی تصوّر کن به نفس خو تمام گر کسی به زیر و بم نظمی فروخواند رواست ور کند مطربی بسی هوهو و هاها در سرود نای زن را بین که صوتی دارد و گفتار نی پس در این معنی ضرورت صاحب صوت و سماع نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش من کسی را آدمی دانم که داند این قدر</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

امیر خسرو اگرچه قطعات، رباعیات، ترجیعات و ترکیبات بند نیز سروده است ولی همه تذکره‌نویسان تقریباً راجع به این هنر خسرو ساکت‌اند. ولی فنّ غزل‌گویی خسرو را اعتراف کرده‌اند. دولت شاه سمرقندی اظهار نظر می‌کند:

۱- تذکره دولت شاه سمرقندی، ص ۱۶۲.

”و در نهایت حال امیر خسرو اشعار خود را چهار قسم ساخته و بعضی سه قسم گفته‌اند اما چهار اصح است و هر قسم را به اسمی موسوم گردانیده و این است. آن اقسام تحفة الصغر اشعار ایام شباب، وسط الحیات اشعار آغاز سلوک و در کهولت، غرة الکمال اشعار ایام تکمیل و اول روزگار شیخوخت و بقیه نقیه اشعار ایام نهایت فقر و روزگار هرم... دولت شاه سمرقندی غزلی از چهار قسم دیوان نقل کرده است. اینجا تنها مطلع‌های هر چهار غزل نقل می‌شود:

تحفة الصغر:

دل شد ز دست و بر مژه از خون نشان بماند      جان رفت و یار گم شده هر جای جان بماند  
وسط الحیات:

شاه قبا چست کرد رخت به میدان برید      این سر و هر سر که هست در خم چوگان برید  
غرة الکمال:

خم تهی گشت و هنوزم جان ز می سیراب نیست  
خون در خود خور آخر ای دل چون شراب ناب نیست  
بقیه نقیه:

جوان و پیر که در بند مال و فرزندند      نه عاقلان که طفلان ناخرمدند<sup>۱</sup>  
صاحب تذکره دولت شاه سمرقندی جای دیگر اظهار نظر می‌کند:

”کمالات او از شرح مستغنی است و ذات ملک او به غنائیم عالم معنی غنی، گوهرکان ایقان و در دریای عرفان است. عشق‌بازی حقایق را در شیوه مجاز پرداخته بلکه با عرایس حقایق عشق باخته، جراحات عاشقانه مستهام را از اشعار ملیح او نمک می‌پاشد و دل‌های شکسته خستگان را زمزمه خسروانی او می‌خراشد. پادشاه خاص و عام است. از آتش خسرو نام است. در ملک

۱- تذکره دولت شاه سمرقندی، ص ۶۲-۱۶۰.

سخنوری این نامش نام است و در حق او مرتبه سخن‌گذاری ختم تمام است<sup>۱</sup>. باید گفت که در فنّ غزل‌گویی سعدی در ایران بنیان‌گذار غزل است و امیر خسرو در هند بر این فنّ مهر زده‌اند. در عبارت بالا به خصوصیات شعر خسرو اشاره می‌شود، او در فنّ غزل‌گویی مضامین عاشقانه و عارفانه را تسبیح کرده است. نیز در این فنّ تتبع سعدی بود. دولت شاه سمرقندی ابیات زیر آورده است:

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت      شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود  
مصراع:

جلد سخنم دارد شیرازۀ سعدی<sup>۲</sup>

اخبارالاحیاء اظهار رای می‌کند:

”وی سلطان الشعرا و برهان الفضلا است. در وادی سخن یگانه عالم و نقادۀ نوع بنی آدم است وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد. آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست داد هیچ کس را از شعرای متقدمین و متأخرین نداده و در طرز سخن بر فرموده شیخ خود رفته است که فرموده سخن را بر طرز اصفهانیان بگو...“<sup>۳</sup>

در تذکرۀ خزائنۀ عامره به هنر شعر امیر خسرو اشاره می‌شود:

”امیر خسرو دهلوی، خسرو قلمرو معانی است و صاحبقران سواد اعظم، سخندانی نمک کلامش شورافکن انجمنها و سوز سینۀ او آتشزن خرمنا...“<sup>۴</sup>  
شهریار شاطر در تذکرۀ شاهرخ می‌نویسد:

---

۱- دولت شاه سمرقندی، ص ۱۵۸.

۲- همان، ص ۱۵۹.

۳- اخبارالاحیاء، ص ۱۰۵.

۴- خزائنۀ عامره، ص ۲۰۹.

”امیر خسرو مثنوی گوی و غزل سراسر است و می توان گفت که در این دوره که غزل و مثنوی بیش از سایر انواع شعر مورد توجه بود وی بیش از شعرای دیگر شهرت داشت و شعرای زمان استادی او را مسلّم می داشتند...”<sup>۱</sup>

تذکره علمای هند به شعر امیر خسرو اظهار رای می کند:

”شاعران نامدار و سرآمد متصوفان معرفت شعار...”<sup>۲</sup>

تذکره شعرای پنجاب اظهار نظر می کند:

”عارف صاحب رتبه و عاشقی بلند مرتبه است. اشعار آبدار و ابیات غرای آن خسرو خورشید اشتها، مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف ارباب امتیاز و اصحاب اخبار است... قصیده و غزل و مثنوی را ورزیده و همه را به کمال رسانید...”<sup>۳</sup>

تذکره شاهرخ به صفات غزل امیر خسرو اشاره کرده است:

”صفات معشوق در غزل ذکر می شود و در نظر کسی که از انواع معشوق و احوال اجتماعی زمان آگاه نباشد، غریب می آید. مستی و شراب خواری و حتی عربده جویی از صفات معشوق است.“

تذکره مزبور مطلع زیر از غزل امیر خسرو برای نمونه نقل می کند:

شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده هزار طعنه خوبی بر آفتاب زده<sup>۴</sup>

خصوصیت دیگر شعر امیر خسرو این است که او در شعر مضامین اخلاقی آورده

است؛ شهریار شاطر به این جانب اشاره می کند:

---

۱- شاهرخ، ص ۸۱

۲- تذکره علمای هند، ص ۵۷.

۳- تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۴.

۴- شاهرخ، ص ۱۵۹.

”در دوره مورد بحث ما شرایط رواج اشعار اخلاقی چه از جهت غلبه افکار مذهبی و رواج تصوّف و چه از جهت تقلید از شعرایی چون نظامی و امیر خسرو که اشعار اخلاقی سروده‌اند فراهم بود و مضامین اخلاقی و عبرت‌انگیز در انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی مشاهده می‌شود“<sup>۱</sup>.  
 ضیاءالدین برنی هم عصر امیر خسرو راجع به صفات امیر خسرو اظهار نظر می‌کنند:  
 ”امیر خسرو خسرو شاعران سلف و خلف بوده است و در اختراع معانی و کثرت تصنیفات غریبه نظیر نداشت و هر چه نسبت طبع لطیف و موزون کند باری تعالی او را در آن هنر سرآمد گردانیده بود و در قرن متأخر از نوادر اعصار پیدا آورد“<sup>۲</sup>.

امیر خسرو در غزل از شیخ سعدی و در مثنوی از نظامی گنجوی تقلید کرده است. ولی جای تعجب این است که شعرای بعد در هر دو صنف سخن در تتبع امیر خسرو نه تنها فخر و ناز کردند بلکه اعتراف به بزرگی خسرو کرده‌اند، جمع و تدوین آثار وی مورد توجه بوده.

چنانکه شهریار شاطر اشاره می‌کند:

”چنانکه مولانا محمد معتمی، صدر بابر میرزا، مصنفات او را جمع کرد و امیر علی شیر در این باب می‌گوید که کسی بهتر از وی اشعار و رسایل و تصنیفات امیر خسرو را جمع نکرده. نیز بایسنقر شخصاً به جمع اشعار او پرداخت. در تذکرها اشاره به تقلید شعرای زمان از وی و جواب گفتن اشعار او بسیار است. از جمله جامی در بهارستان می‌نویسد که خواجه عصمت الله

۱- شاهرخ، ص ۲۱۹.

۲- مثنوی هشت بهشت، ص ۱۵۱.



بخارایی در غزل پیرو امیر خسرو است.<sup>۱</sup> و از تذکره حیب السیر نقل قول می‌کند:

”چون خواجه عصمت الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی می‌نمود و بسیاری از معنای آن جناب را در منظومات خویش درج فرمود...“

امیر علی شیر نیز به تقلید مفلسی و مولانا عبدالقهار و مولانا عبدالوهاب اسفراینی به امیر خسرو اشاره می‌کند و بعضی مطلع را که در جواب امیر خسرو گفته‌اند می‌آورد. در ماده تاریخی که در وفات شیخ آذری ساخته‌اند به تقلید او از امیر خسرو اشاره شد:

دریغا آذری شیخ زمانه که مصباح حیاتش گشت بی‌ضو  
چراغ دل به مفتاح حیاتش به انواع حقایق داشت پرتو  
چو او مانند خسرو بود در شعر از آن تاریخ فوتش گشت خسرو

و نیز اضافه می‌کند:

”از غزل امیر خسرو را در شعر بیشتر غزل‌سرایان این دوره، خاصه آذری، بساطی و خیالی و امیر همایون اسفراینی مشاهده می‌کنم، نیز خمسه را جواب گفته‌اند، به وی نظر داشته‌اند.“

امیر حسن سبزواری در قطعه‌ای که در وصف کمال خجندی سروده است تقلید وی به امیر خسرو را اشاره می‌کند:

گر حسن معنی ز خسرو برد نتوان عیب کرد زانکه استادست خسرو بلکه ز استادان زیاد  
ور معانی حسن را برد از دیوان کمال هیچ نتوان گفت او را دزد بر دزد افتاد<sup>۱</sup>  
خواجوی کرمانی نیز از مقلدان امیر خسرو بود:

سوختم این لخلخه خسروی در طبق موهبت مولوی<sup>۲</sup>

۱- مثنوی هشت بهشت، ص ۱۴۶.

۲- همان، ص ۱۴۷.

جامی که خود در مثنوی‌گویی یکی از تقلیدکنندگان بوده، در جایی بزرگی هر دو شاعر بزرگ مثنوی‌سرای را اعتراف می‌کند و خمسه نظامی را با «دُرشاهوار» و خمسه امیر خسرو را با «زر خالص» تعبیر می‌کند:

ز ویرانه گنجه شد گنج سنج      رسانید گنج سخن را به پنج  
چو خسرو بدان پنجه هم پنجه شد      وزان بازوی فکرش رنجه شد  
کفش بود از آن گونه گوهرتهی      زرش ساخت لیکن زر ده دهی<sup>۱</sup>

جامی در جای دیگر آرزو می‌کند که سخنش در اوج و کمال به حد نظامی برسد و به پختگی و لطافت مانند شعر خسرو:

اهل دل از فکر چو محفل نهند      باده راز از قدح دل دهند  
رشحه ازان باده به جامی رسان      رونق نظمش به نظامی رسان  
پس چو خاکست بریز از نوش      جرعه از جامگه خسروش  
قافیه آنجا که نظامی سزاست      برگزر قافیه جامی سزاست  
بر سر خسرو که بلند اخترست      از کف درویش گلی درخورست<sup>۲</sup>  
تذکره خزانه عامره اظهار نظر می‌کند:

”و هیجدهم شوال سال مذکور به سرای سرور خرامید و در دهلی پایان مرقد خویش مدفون گردید.“

شدی عدیم المثل یک تاریخ او      وان دگر شد طوطی شکر مقال  
تذکره مزبور از حواله امیر علاءالدین قزوینی اضافه می‌کند:

۱- مثنوی هشت بهشت، ص ۱۴۸.

۲- همان، ص ۱۴۹.

۳- تذکره علمای هند، ص ۵۷؛ تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۴.

۴- دولت شاه سمرقندی، ص ۱۶۳.

”وقتی که مهدی خواجه از معتبران زمان فردوس مکانی بابر بادشاه تعمیر مقبره امیر خسرو می نمود. ملّا شهاب الدّین یغمایی تاریخ مذکور گفته بر لوح مزار امیر نقش کرده اند.“

تذکره اخبارالاحیاء در وفات امیر خسرو اظهار نظر می کند:

”در وقتی که شیخ به ریاض رضوان می خرامید، امیر خسرو حاضر نبود و همراه تغلق شاه به دیار لکنوی رفته بود. چون از آن سفر بازآمد گریه ها کرد و تعزیتها داشت و دیوانگی ها نمود و گفت من از برای خود می گریم که مرا بعد از شیخ چندان بقایی نخواهد بود. شش ماه بزیست. نقل شیخ، هیژدهم ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و سبعمائة و وفات امیر خسرو هیژدهم شوال سنه مذکور رحمة الله علیه“<sup>۱</sup>.

در منتخب التّواریخ قطعه تاریخ وفات امیر خسرو که مولا شهاب معمایي گفته بود، کاملاً نوشته است. اینجا نقل می شود:

میر خسرو خسرو ملک سخن	آن محیط فضل و دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین	نظم اوصافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بی قرین	طوطی شکر مقال بی مثال
از پی تاریخ سال فوت او	چون نهادم سر به زانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او	دیگری شد طوطی شکر مقال <sup>۲</sup>

از عبارات بالا می توان به این نتیجه رسید که امیر خسرو شب جمعه بعد از شش ماه وفات مرشد خویش بگذشت و مزار مبارکش را در زمان بابر ساختند و نیز مولانا شهاب معمایي تاریخ وفاتش را گفته است.

۱- تذکره اخبارالاحیاء، ص ۱۰۷.

۲- منتخب التّواریخ، ص ۲۰۱.



## منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانة عامره، منشی نول کشور، کانپور.
۲. امیر خسرو دهلوی: مثنوی هشت بهشت، به تصحیح و تنقید و تحشیة مولانا سید سلیمان اشرف، استاد مدرسة العلوم علیگره، به اهتمام محمد مقتدی خان شروانی، مطبع انستیتوی علیگره، ۱۹۱۸ م.
۳. برنی، ضیاءالدین: تاریخ فیروزشاهی، حصه اول، به تصحیح شیخ عبدالرشید، استاد و رئیس گروه تاریخ و مدیر تحقیقات تاریخی، بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره، ۱۹۵۷ م.
۴. حکمت، دکتر علی اصغر: جامی، چاپ تهران.
۵. دولت شاه سمرقندی: تذکرة الشعراء، به تصحیح و تمهید از جناب شیخ محمد اقبال صافی، ام.آ. گرداس پور، ناشر شیخ مبارک علی، لوهاری دروازه، لاهور، ۱۹۳۹ م.
۶. رحمان علی: تذکرة علمای هند، مطبع نامی، منشی نول کشور، لکهنو.
۷. شاطر، دکتر احسان یار: شعر فارسی در عهد شاهرخ؛ نیمه اول قرن نهم یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، تهران، چاپخانه دانشگاه، ۱۳۳۴ ه. ش.
۸. عبدالحق محدث دهلوی، شیخ: اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، مطبع محمدی، دهلی.
۹. عبدالرشید، خواجه، گردآورنده: تذکرة شعرای پنجاب، اقبال آکادمی، کراچی، اکتبر ۱۹۶۷ م.
۱۰. عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی: منتخب التواریخ، به تصحیح مولوی احمد علی، به اهتمام کبیرالدین احمد، کالج پریس، کلکته، ۱۸۶۸ م.
۱۱. گوپاموی، محمد قدرت الله: تذکرة نتایج الافکار، ناشر اردشیر شاهی فرزند خدارحم مرزبان اله آبادی خاضع، چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ ه. ش.

\*\*\*



## احوال میر غلام علی آزاد بلگرامی

سید حسن عباس\*

میر غلام علی آزاد بلگرامی (۱۲۰۰-۱۱۱۶ هـ)، حسّان الهند، از شعرای نامدار و تذکره‌نویسان توانای قرن دوازدهم هندوستان به شمار می‌رود. برای مسلمانان شبه قاره علما و فضایی خود که افتخار می‌کنند که آزاد بلگرامی یکی از آنان است. او در عصر خود در فنّ تذکره‌نویسی فارسی نظیر نداشت. در شعرگویی عربی بی‌همتا بود و به زبان عربی با چنان فصاحت و بلاغتی در مدح حضرت پیامبر<sup>(ص)</sup> قصیده‌ها می‌سروده که وی را لقب «حسّان الهند» داده‌اند. شعر فارسی او نیز از حیث حسن بیان، پختگی ذوق و معنی آفرینی در مرتبه‌ای والا قرار دارد و در میان شاعران مقام او ارجمند و پایه‌وی بسیار بلند است.

### اجداد وی

سید محمد صغری (م: ۶۴۵ هـ)، نیای بزرگ آزاد و سایر سادات واسطی بلگرام است. نسبت سادات واسطی بلگرام به حضرت علی<sup>(ع)</sup> می‌رسد بدینگونه: محمد صغری بن

---

\*- استادیار فارسی دانشگاه هندوی بنارس، واراناسی.

علی بن حسین بن ابوالفتح ثانی بن ابوالفراس بن ابوالفرح واسطی بن داوود بن حسین بن یحیی بن زید بن علی بن حسن بن علی العراقی بن حسین بن علی بن محمد بن عیسی مؤتم الاشبال<sup>۱</sup> ابن زید شهید بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امام علی<sup>(ع)</sup> ۲.

۱- «مؤتم الاشبال» یعنی یتیم کننده شیر بچه گان، این لقبی است که مردم به عیسی داده بودند و علت آن این بود که موقعی که او از جنگ بصره فارغ شد، متوجه کوفه شد. دربین راه به شیری درنده برخورد کردند. شیر به او حمله نمود و عیسی به شیر حمله ور شد و شیر را بکشت، این شیر همیشه دربین راه مزاحم مردم می شد؛ موقعی که مردم این خبر مهم و مسرت بخش را شنیدند، برکشنده آن آفرین گفتند. غلام او از روی تعجب گفت: «مولایم، بچه شیرها را یتیم کردی؟» گفت: «بله، «انا مؤتم الاشبال»، من یتیم کننده شیر بچه گانم و بعد از این نامی مستعار برای او شد و یاران وی، او را به همین لقب یاد می کردند» (رک: به سید ابوالفضل رضوی اردکانی: زید بن علی، ص ۳۷۰؛ سید احمد: سراج الانساب، ص ۱۰۰).

آزاد در قصیده ای می گوید:

ثبت است مَهر خاص نبوت	نازم به این شرف که زال پیغمبرم
فرزند ارشد اسدالله صفدرم	آنم که نی به ناخن شیر فلک کنم
لعل ثمین زید شهید است گوهرم	دانند صاحبان بسیرت بهای من
یاد از سلاح مؤتم الاشبال خنجرم	تب از هراس حربۀ من شیر شرزه را
- کلیات فارسی آزاد، ص ۱۸۵	
عیسی جان بخش شیرانم بامداد نفس	گرچه باشد مؤتم الاشبال عیسی جدّ من

\*

چراغ دودۀ زید شهید روشن شد مرا به تیغ ستم کشت و گفت از ناز

خزانۀ عاصره، ص ۱۲۳.

۲- آزاد بلگرامی، مآثرالکرام، ص ۱۱-۲.

سید محمد صغری مرید خواجه قطب‌الدین بختیار کاکای اوشی بود<sup>۱</sup>. او در عهد سلطان ایلتمش (۶۳۳-۶۰۲ ه.ق) همراه با غازیان اسلام به بلگرام آمده و آن شهر را از بُت‌پرستان پاک نموده، در آنجا حکومت تأسیس کرد<sup>۲</sup>. سید محمد صغری در بلگرام قلعه‌ای تعمیر کرد و پس از سی و یک سال حکومت در آن منطقه در سال ۶۴۵ هجری به رحمت ایزدی پیوست.

غلام علی آزاد بلگرامی از اخلاف سید محمد صغری است. پدر او سید محمد نوح نام داشت که در سال ۱۱۶۵ هجری وفات یافته است. آزاد راجع به پدر و پدر بزرگ خود سخن چندانی نگفته است. فقط دو جا به پدر خود سید محمد نوح اشاره‌ای نموده است که او نیز هفت سال در بهکر و سیوستان به نیابت پدر زن خود میر عبدالجلیل بلگرامی (م: ۱۱۳۸ ه.ق) خدماتی انجام داد<sup>۳</sup>. در جای دیگر درگذشت پدر خود را ذکر نموده و ماده تاریخ وفات او را آورده است. آزاد می‌گوید که پدرش در شب عاشورا در سال ۱۱۶۵ هجری در سن هفتاد سالگی وفات یافته و در کنار قبر پدر خود سید فیروز مدفون گردید<sup>۴</sup>. آزاد قطعه تاریخ وفات پدر خود را چنین سروده است:

میر سید نوح آن نخل ریاض مکرمت      روز عاشورا علم افراخت در مُلکِ بقا  
سائلی پرسید از آزادی سال رحلتش      گفت: "حشر والد ما با شهید کربلا"  
(۱۱۶۵ هجری)

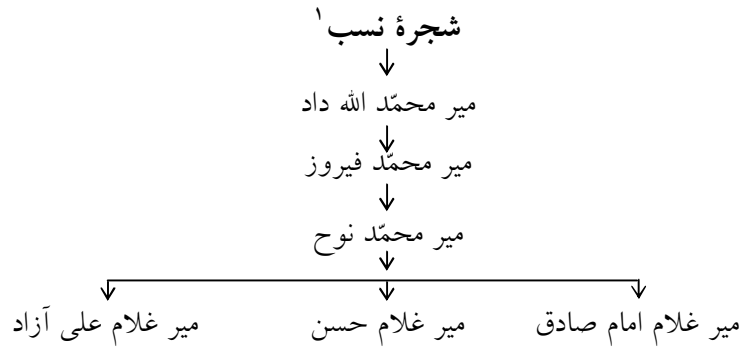
---

۱- خواجه قطب‌الدین بختیار کاکای اوشی خلیفه بزرگ خواجه معین‌الدین چشتی است. از اکابر اولیا و اجله اصفیاست. قبولی عظیم داشت و به غایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی. در ۶۳۳ هجری وفات یافت (عبدالحق دهلوی: اخبارالانخیا، ص ۶-۲۵).

۲- ماده تاریخ فتح بلگرام به دست سید صغری از کلمه «خداداد» (= ۶۱۴ ه.ق) حاصل می‌شود.

۳- مآثرالکرام، ص ۲۸۳.

۴- همان، ص ۲۳۵.



**تولد و زادگاه؛** آزاد به روز یکشنبه ۲۵ صفرالمظفر سال ۱۱۱۶ هـ. ۹/ ژوئن ۱۷۰۴ م. در محله میدان پوره بلگرام متولد شد. او خود می گوید: "فقیر حقیر در تاریخ بیست و پنجم ماه صفر سنه ست عشر و مائه و الف لباس هستی پوشید"<sup>۲</sup>. و در جای دیگر نوشته است:

"ورود فقیر از شبستان عدم در انجمن وجود بیست و پنجم صفر روز یکشنبه سنه ست عشر و مائه و الف، مولد و منشأ محله میدان پوره واقع در قصبه بلگرام تابع صوبه اود از سرزمین پورب"<sup>۳</sup>.

#### صاحب تبصرة الناظرین می نویسد:

"در این سال عالی منزلت، والا مرتبت میر غلام علی ولد میر محمد نوح بن سید فیروز بن سید الهداد به تاریخ بیست و پنجم شهر صفرالمظفر

۱- مقدمه سبحة المرجان (به انگلیسی) از دکتر فضل الرحمن ندوی، ص ۳.

۲- سرو آزاد، ص ۲۹۳؛ مآثرالکرام، ص ۱۴۲.

۳- خزانه عامره، ص ۱۲۳؛ سید محمد بلگرامی: تبصرة الناظرین (خطی)، ص ۳۸ - عبدالحی در نزهة الخواطر ج ۶، ص ۲۰۱، سال تولد آزاد را ۱۱۱۰ هجری و نقش علی در باغ معانی (ص ۱۹) ۱۱۱۷ هجری نوشته است که درست نیست.

با به عرصه وجود نهادند و روشنی بخش عالم و عالمیان گردیدند. حق سبحانه در عمر ایشان برکت کند. جدش سید فیروزالهداد مطابق سال، تاریخ تولد برخوردار مذکور لفظ غلام الهداد یافته‌اند<sup>۱</sup>.

بلگرام شهرکی است معروف و مردم‌خیز در ایالت اترپرادش فعلی در هندوستان. در هر برهه زمان افرادی از خاک بلگرام برخاسته‌اند و در میدان علم و ادب کارهای فوق‌العاده انجام داده و باعث شهرت بلگ<sup>۲</sup> شده‌اند. میر عبدالجلیل بلگرامی در وصف بلگرام چنین سروده:

آب و گل من که فیض عام است	از خطه پاک بلگرام است
سبحان الله چه بلگرامی	کوثر می و آفتاب جامی
خاکش گل نوبهار عشق است	آبش می بی‌خمار عشق است
از عشق سرشته ایزد پاک	از روز ازل خمیر این خاک
هر لاله کزین دیار روید	تخم دل داغدار روید
هر گل که دمیده است زین خاک	خونین جگریست پیرهن چاک
نرگس نبود به طرف گلزار	منصور برآمد است بر دار
گل با سنبل به هم در آن خاک	آویخته بسملی به فتراک
خورشید از آن بهار نیرنگ	پژمرده گلیست باخته رنگ
از فیض هوای آن گلستان	سرسبز شود نفس چو ریحان
ز آتشکده سبزه می‌زند جوش	همچون خط یار از بناگوش
تا شد چمنش بیده محسوس	شد پرده چشم بال طاووس
تابستانش که عیش بار است	چو گرمی عشق سازگار است
گرمی آنجاست مایه زیست	گویی که حرارت عزیزست
سرما چو در آن مقام آید	عنقای هوا به دام آید
هر در که از جگر کند گل	افسرده شود چو شاخ سنبل

۱- سید محمد بلگرامی: تبصرة الناظرین (خطی)، ص ۲۸.

چون موسم بر شگال آید حُسنش شود چو شاخ سنبل  
چولان سحاب شوخ طَنّاز چون خیل پری بود به پرواز<sup>۱</sup>  
خود آزاد بلگرامی دربارهٔ بلگرام در ترجمهٔ ملّا نظام‌الدّین سهالوی می‌نویسد:  
”در صوبهٔ او ده محروسهٔ بلگرام از قدیم منشأ فضلائی کرام و مظهر علمای عظام  
است و فراوان دانشمندان از این شهر برخاسته و مجلس افاده و استفاده به کمال  
خوبی آراسته“<sup>۲</sup>.

بلگرام از توابع شهر هَرْدُوئی<sup>۳</sup> به فاصلهٔ ۲۴ کیلومتر به طرف غرب واقع است.  
هَرْدُوئی از لکهنو مرکز ایالت اترپرادش، به فاصلهٔ ۱۲۰ کیلومتر در سمت غرب  
قرار دارد. طبق سرشماری سال ۱۹۵۱ میلادی جمعیت بلگرام ۹۵۶۵ نفر بود. آزاد  
بلگرامی می‌نویسد:

”طول البلد (آن) یکصد و شانزده درجه و پانزده دقیقه و عرض البلد بیست و  
شش درجه و پنجاه دقیقه است.“ و امروز از لحاظ گرینویچ طول البلد ۸۵/۲ و  
عرض البلد ۲۷/۱۱ می‌باشد.<sup>۴</sup>

”بلگرام قصبه‌ای است خوش هوا، بیشتر مردم آن خوش فهم و سرود سرا، و در  
آنجا چاهی است که هر که چهل روز آب ازو برآشامد، شناسایی و حسن منظر  
افزاید“<sup>۵</sup>.

---

۱- عبدالجلیل بلگرامی: مثنوی امواج الخیال (خطّی)، ص ۳-۲.

۲- مآثرالکرام، ص ۲۲۳.

3- Hardoi.

۴- دکتر فضل‌الرّحمن ندوی: ”بلگرام“، مجلهٔ علوم اسلامیة، علیگره، ژوئن - دسامبر ۱۹۶۵ م،  
ص ۹۰.

۵- ابوالفضل علامی: آیین اکبری، ج ۲، ص ۷۹.



### وجه تسمیه

راجع به وجه تسمیه بلگرام حکایات جالب و دلنشینی بیان کرده‌اند. از کتب قدیم چنین برمی‌آید که اسم قدیمی آن «سری‌نگر» بود که به نام راجه سری رام موسوم شده بود، و از اشعار میر عبدالواحد شاهدهی بلگرامی (م: ۱۰۱۷ هـ.) و شاه برکت الله عشقی ملقب به صاحب البرکات (م: ۱۰۷۰ هـ.) نیز برمی‌آید که نام سابق بلگرام «سری‌نگر» بوده است.

میر عبدالواحد شاهدهی بلگرامی گوید<sup>۱</sup>:

چو آید درین خاک سید انام<sup>۲</sup>

«سری‌نگر» را نام شد «بلگرام»

---

۱- میر عبدالواحد بلگرامی در سال ۹۱۲ یا ۹۱۵ هجری متولد شده و بیش از صد سال زندگی کرد. صوفی و درویش بود و سلیقه و قریحه شعری هم خوب داشت. خود را شاگرد معنوی خواجه حافظ شیرازی می‌دانست. او در سال ۱۰۱۷ هجری وفات یافت. در فارسی تألیفات زیادی دارد از آن جمله: شرح کافیة ابن حاجب، حقایق هندی، شرح نزهة الارواح، شرح رساله غوثیه، مناظره انبه و خربزه، شرح معمای قصه چهار برادر، تفسیر مفیض المحبت و مورث المعرفة و سبع سنابل. این کتاب را مفتی محمد خلیل خان برکاتی (م: ۱۹۸۵ م.) به اردو برگرداند و در لاهور (پاکستان) به چاپ رسانده است (رک به: سرو آزاد، ص ۸-۲۴۷؛ مآثرالکرام، ص ۳۲-۲۵؛ مجله دانش، اسلام‌آباد، شماره ۳، پائیز ۱۳۶۴ هـ. ش، ص ۳-۱۹۱).

۲- مراد از سید انام سید محمد صغری است که در ۶۱۴ هجری بر بلگرام حمله نمود و راجه سری رام را شکست داد که بلگرام به نام وی معروف شده بود.

شاه برکت الله عشقی پیمی ملقب به صاحب البرکات<sup>۱</sup> به زبان هندی گفته است:  
 هم باسی «سری نگر» آبی بسی سب چهور «ماره‌ری» سی نگر مون جهان ساه نهین چور  
 اما غلام حسین ثمین بلگرامی در این مورد نظری دیگر دارد. او می‌گوید که:  
 ”بلگرام تلی است که به نام «بیل» مشهور است. گویند بیل نام دیو یا جنی بود،  
 در عهد کفار آنجا مقام داشت. اسم بلگرام نسبت به اوست“<sup>۲</sup>.  
 نیز معروف است که ساحران و مرتاضان سری نگر مجسمه بیل دیو را از کشمیر آورده،  
 در آنجا نصب کرده بودند و مردم آن را پرستش می‌کردند. آزاد در ترجمه پیر عبدالله  
 بلگرامی نوشته است که:

---

۱- شاه برکت الله در بلگرام در سال ۱۰۷۰ هجری تولد و در سال ۱۱۴۲ هجری درگذشت.  
 او عارف سوخته دل و شاعر خوش قریحه بود، به زبانهای فارسی و هندی شعر می‌سرود.  
 در اشعار فارسی «عشقی» و در هندی «پیمی» تخلص به‌کرد. در فارسی و هندی چند اثر از  
 خود به یادگار گذاشته است. رساله سؤال و جواب (در حل معانی حقایق)، رساله چهار  
 انواع (در آداب)، مثنوی ریاض عشق، عوارف هندی و پیم پیرکاش (به هندی). دکتر محمد  
 انصارالله استاد زبان و ادبیات اردو، دانشگاه اسلامی علیگره (هند) «عوارف هندی» را با دو  
 نسخه خطی تصحیح و در مجله دانش اسلام آباد، شماره ۱۴ تابستان ۱۳۶۷ ه. ش. به چاپ  
 رسانده است. این رساله درباره ضرب المثلهای هندی (اردوی قدیم) می‌باشد با توضیحات  
 و توجیهاات عرفانی به زبان فارسی. «پیم پیرکاش» را پانندیت لکهمی دهر در سال ۱۹۴۳ م.  
 به چاپ رسانده است. رک به: سرو آزاد، ص ۲۵۰-۲۴۸؛ مآثرالکرم، ص ۳-۱۱۱؛ لازم  
 به ذکر است که چند اثر او: مجمع البرکات، دیوان عشقی، مثنوی ریاض عشق، رساله سؤال  
 و جواب و عوارف هندی در یک مجموعه به کوشش علی احسن در هردویی در سال  
 ۱۸۹۷ م. در ۱۸۶ + ۱۶ صفحه به چاپ رسیده است (رک به: Edward Edwards: *Persian*  
*(Printed Books in the British Museum, p.149.*

۲- ثمین بلگرامی: شرایف عثمانی، به نقل از مجله علوم اسلامی، ص ۹۱.

”مرقد منورس در سواد جنوبی شهر طرف میدان بیل واقع شده“<sup>۱</sup>.

از کلمه «میدان بیل» معلوم می‌شود که بخشی از بلگرام به نام «بیل» موسوم بوده. وقتی مسلمانان سری‌نگر را فتح نمودند مجسمه بیل دیو را از منطقه دور کردند، و به نام همین بیل دیو به منطقه «بیل گرام» یعنی «ده بیل» مشهور گشت. با مرور ایام «ی» به کسره تبدیل شد و بیلگرام به «بلگرام» تغییر یافت.

حکایت دیگر در مورد اسم منطقه بلگرام این است که کلمه «سری» از زبان سانسکریت است و این واژه برای تعظیم و تکریم افراد به کار می‌رفت و مردم در وقت خطاب به کسی واژه «سری» را در آغاز اسم اضافه می‌کردند. چون بلرام برادر کرشن الال پسر بلال را به قتل رسانده و این منطقه را در زمانه قدیم آباد کرده بود، لذا هندوها بر مبنای احترام منطقه را «سری‌نگر» نامیدند تا این که مسلمانها بر منطقه تسلط یافتند و وقتی فرمانروایان مسلمان با خبر شدند که منطقه به نام «سری‌بلرام» نامیده می‌شود، آنان کلمه «سری» را که فقط برای احترام به کار می‌رفت، حذف نموده و آن را «بلگرام» نامیدند.<sup>۲</sup>

در زمان اکبر شاه ستاره بخت بلگرام در اوج بود و از همان وقت در کتابهای تاریخ و تذکره این کلمه «بلگرام» به همین صورت دیده می‌شود.

### ورود مسلمانان به بلگرام

درباره مسلمانان به بلگرام و این که آنان چگونه و کی آمدند و فاتح اول بلگرام کیست؟ در میان اهالی بلگرام اختلاف نظر دیده می‌شود. اما آزاد بلگرامی می‌نویسد:

---

۱- مآثرالکرام، ص ۱۴.

۲- محمود بلگرامی: تنقیح الکلام فی تاریخ بلگرام، ج ۱، ص ۲۹۴.

”... اوّل کسی از اکابر طریقت که به مقدم گرامی، بلگرام را شایسته اکرام ساخت  
خواجه عمادالدین و سید محمد صغری هر دو مرید خواجه قطب‌الدین دهلوی  
و جناب معین‌الدین چشتی اجمیری قدس اسرارهم می‌باشند“<sup>۱</sup>.

سید محمد صغری در زمان سلطان شمس‌الدین ایلتمش (۶۳۳-۶۰۲ ه.ق) با حمایت  
یک دسته نیروی سلطنتی به بلگرام آمد و با راجه آن دیار جنگید و او را شکست داد و  
از کلمه «خداداد» تاریخ آن به دست می‌آید. میر عبدالجلیل بلگرامی در قصیده‌ای این  
موضوع را روشن ساخت و چنین می‌گوید:

ماییم نخل سبز ریاض پیمبری احسان ماست بر همه از سایه گستری  
جدکان محمد صغری که تیغ او بر بلگرام یافته فتح و مظفری  
مفتوح گشت در زمن شاه التمش (کذا) تاریخ آن ز لفظ «خداداد» بشمری  
در سال ششصد و چهل و پنج فوت کرد آسوده بر بساط معلای عبقری  
باشد به بلگرامی مزار مبارکش بر مرقدش کنند ملائک مجاوری<sup>۲</sup>  
اما ثمین بلگرامی معتقد است که خواجه عمادالدین فاتح بلگرام است.

ثمین بلگرامی سعی نموده است که خواجه عمادالدین را از زمانه محمود غزنوی و  
هم سفر و هم رکاب محمد یوسف کازرونی ثابت کند.

باشندگان بلگرام مشتمل‌اند بر شیوخ فرشوری، شیوخ عثمانی، ترکمنها، سادات  
رضویه و سادات حسینی زیدی واسطی و... و حق این است که سادات واسطی عامل  
اصلی شهرت بلگرام‌اند و آزاد بلگرامی از همین خانواده بود. دودمان این خانواده در  
تاریخ و ادبیات عربی و فارسی هند به عنوان نویسندگان، علما، شعرا و مدبرین نام‌آور  
معرفی شده و شهرت فراوان کسب کرده‌اند. از آن میان افراد زیر بیشتر مشهور و  
معروف‌اند.

---

۱- مآثرالکرام، ص ۷.

۲- همان، ص ۷۱-۲۷۰.

میر عبدالجلیل بلگرامی (۱۱۳۸-۱۰۷۱ هـ.)، میر سید محمد شاعر بلگرامی، میر غلام علی آزاد بلگرامی، امیر حیدر بلگرامی نوہ آزاد، سید علی بلگرامی و برادر بزرگ وی عمادالملک سید حسین بلگرامی، سید مرتضی بلگرامی زبیدی صاحب تاج العروس و غیره. ابراهیم خان خلیل نوشته است که "و آن قصبه رجال خیز است اکثر ارباب کمال از آنجا برخاسته‌اند".<sup>۱</sup>

میر سید محمد شاعر بلگرامی (م: ۱۱۸۵ هـ.) در تعریف بلگرام غزلی دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست:

سیر باید کرد یاران نوبهار بلگرام بر زمرد ناز دارد سبزه‌زار بلگرام  
هر نفس عطر گلستان یمن بو می‌کند خوش دماغان از نسیم مشکبار بلگرام  
عطف از فردوس می‌سازد عنان دیده را از سواد اعظم دولت مدار بلگرام  
شش جهت تنگ است بر جولان رخس همتش برفراز عرش نازد شهسوار بلگرام  
خواجہ کامل عمادالدین قطب الاولیا حلقہ باب حریم او حصار بلگرام  
از ورود موکب بن خسرو عالی جناب سرمه چشم ملک باشد غبار بلگرام  
آستان اشرف او بوسه‌گاه آسمان بارگاه اقدس او افتخار بلگرام  
یاد هندوستان کجا از خاطر طوطی رود می‌کند شاعر بجا وصف دیار بلگرام  
چنانکه گفته شد بلگرام شهرکی است بسیار قدیم و اهالی آن علم دوست و صاحب علم و ادب بودند. در هر زمینه کارهای شایانی انجام داده و تألیفات فراوان از خود به یادگار گذاشته‌اند. در آن منطقه کتابخانه‌های متعددی وجود داشت که پر از گنجینه‌های علم و ادب بودند. اما از دستبرد روزگار بیشترشان خراب شده و حالا اثری از آن باقی‌نمانده است. در کتاب تنقیح الکلام<sup>۲</sup> ذکری مختصر از کتابخانه‌های قاضی ابوالفتح بلگرامی عرف شیخ کمال (م: ۱۰۰۱ هـ.)، سید عبدالله قابل بلگرامی (م: ۱۱۳۲ هـ.)

۱- ابراهیم خان خلیل: صحف ابراهیم (خطی)، گ ۶۴.

۲- محمد محمود بلگرامی: تنقیح الکلام فی تاریخ بلگرام، ج ۲، ص ۳۵۵.

و شاه طیب (م: ۱۱۵۲ هـ). به میان آمده است. همچنین دیگر اکابر بلگرام از آن جمله سید عبدالواحد بلگرامی و میر سید عبدالجلیل بلگرامی نیز کتابخانه‌های بزرگ داشتند. درباره بلگرام و رجال معروف و مهم بلگرام چندین کتاب نوشته شده یا در کتابهای مختلف ذکری از آنان به میان آمده است، از آن جمله مثنوی امواج الخیال از میر عبدالجلیل بلگرامی، تبصرة الناظرین از میر سید محمد شاعر بلگرامی، انیس المحققین، مآثر الکرام، تاریخ بلگرام، سرو آزاد، خزانه عامره، سبحة المرجان فی آثار هندوستان (عربی)، ید بیضا، شجره طیبه از میر غلام علی آزاد بلگرامی، شکرستان خیال از ذوقی بلگرامی، مرآة المبتدین از سید شریف بن سید عمرالحسینی الواسطی البلگرامی، سفینه بیخبر از میر عظمت الله بلگرامی، تنقیح الکلام فی تاریخ بلگرام (اردو) از محمد محمود بلگرامی<sup>۱</sup>، تاریخ بلگرام از سید فرزند احمد صغیر بلگرامی، شرایف عثمانی از شیخ غلام حسین ثمین بلگرامی، تکمله شرایف عثمانی (خطی)، شریف احمد عثمانی، سفینه الکرام فی شجره سادات رضویه بلگرام از سید شاهد حسین رضوی، حیات جلیل (اردو) از سید مقبول احمد صمدانی<sup>۲</sup>، تاریخ خطه پاک بلگرام (اردو) از قاضی شریف الحسن بلگرامی، روضة الکرام (شجره نسب سادات زیدی واسطی بلگرام) از سید وصی الحسن<sup>۳</sup>، حیات شادان بلگرامی (اردو) از سید اصغر علی شادانی<sup>۴</sup>، تتمه شجره طیبه از میر فدا حسین بلگرامی، تحفة الکرام فی تاریخ بلگرام، تذکره الکلام فی تاریخ بلگرام، رساله سجالات فی تاریخ القضاة و اکمال الکلام فی

۱- چاپ علیگره (هند) در سال ۱۹۳۰ م.

۲- چاپ اله آباد (هند) در سال ۱۹۲۹ م.

۳- چاپ گورکھپور (هند) در سال ۱۹۲۰ م.

۴- چاپ کراچی (پاکستان) در سپتامبر ۱۹۸۶ م.

مآثرالکرام، حدیقه الاقالیم از مرتضی حسین معروف به الله یار و جُنیدیه (شجره نسب سادات بلگرام و بارهه) از سید جنید صغروی بلگرامی و...

آزاد پس از سفر حج در سال ۱۱۵۲ هجری بنا به دعوت نواب آصف جاه در اورنگ آباد اقامت گزید. وی در حدود هفت سال در تکیه بابا شاه مسافر نقشبندی<sup>۱</sup> (م: ۱۱۲۶ هـ.) زندگی کرد و وقتی حاکم لاهوری برای ملاقات با آزاد به اورنگ آباد رفت، در آن موقع آزاد در تکیه شاه محمود زندگی می کرد. حاکم لاهوری در وصف تکیه شاه محمود چنین می نویسد:

”در این ولا که ۱۵ جمادی الاولی ۱۱۷۵ هجری، از سُورت مبارک به خجسته بنیاد وارد شدم و در تکیه شاه محمود صاحب عالی مناقب (که رشک باغ ارم است و در خوش آب و هوایی علم، در تمام قلمرو هندوستان این چنین مقام نزهت نشان چشمی ندیده و گوش نشنیده:

اگر فردوس بر روی زمینست همینست و همینست و همینست

۱- ملکاپوری، محبوب الزمن: تذکره شعرای دکن، ج ۱، ص ۲۶۱.

آزاد در مدح بابا شاه مسافر نقشبندی غجدوانی ابیات زیر را سروده است:

قطب زمان صاحب شأن عظیم	شاه مسافر به در حق مقیم
خسرو بی تاج و نگین و علم	تاج ده قیصر و خاقان و جم
ریشه به اسرار حقیقت دواند	دامن همّت به دو عالم فشاند
خودشکنی ها اثر ذکر او	روشنی دل اثر فکر او
بادشه سلسله نقشبند	یک نظر او دو جهان را پسند

نیز در تاریخ رحلتش گفته است:

مسافر شاه ارباب معارف	مقیم عرش شد از فرش این طاق
خرد تاریخ سال رحلتش گفت	«مسافر شد ز عالم قطب آفاق»

(= ۱۱۲۶ هجری)

مآثرالکرام، ص ۵-۱۵۴.

و از اخلاق و شخصیت صاحب تکیه چه توان گفت که یکتای دوران و یگانه زمانه‌اند و سبحانه تعالی سلامتش دارد) فروکش کردم و به صحبت فیض درجت سید عالی دودمان فضایل و کمالات نشان صاحب طبع و قادی، میر غلام علی آزاد بلگرامی که زبانِ درازِ قلم در ادای وصف آن مجمع خوبیها کوتاه است...“<sup>۱</sup>!

## آورنگ‌آباد

آورنگ‌آباد شهری است در جنوب هند. در قدیم زیر نظر حکومت نظام حیدرآباد اداره می‌شد و پس از یکم مه ۱۹۶۰ میلادی جزو ایالت مهاراشترا قرار گرفت. این شهر در مسیر راه آهن حیدرآباد گوداوری واقع است. طبق سرشماری سال ۱۹۶۱ میلادی جمعیت آن شهر ۸۷,۵۷۹ نفر بود. این شهر در کنار رود کاون (Kaun) و حدود ۱۴۵ کیلومتر شمال شرقی شهر پونا و در ۲۱۵ کیلومتری شمال شرقی بمبئی قرار دارد. در سال ۱۳۴۷ م. ۷۴۶ هجری این منطقه در حکومت سلسله بهمنی‌ها درآمد و بعد از سقوط حکومت بهمنی‌ها، آورنگ‌آباد جزو حکومت نظام شاهیان احمد نگر درآمد. ملک عنبر وزیر بود که در سایه رهبری او احمد نگر می‌توانست حمله‌های مغولها را دفع کند، اما در سال ۱۶۲۶ م. پس از درگذشت وی، این منطقه جزو حکومت تیموریان قرار گرفت. در نیمه اول قرن هجدهم چون سلطنت تیموریان سقوط کرد، آورنگ‌آباد زیر نظر نظام درآمد و از سال ۱۹۵۶ م. این شهر از توابع شهر بمبئی به شمار می‌رود.

اسم نخستین آورنگ‌آباد، کهرکی بود و این شهر در دوران حکومت ملک عنبر پایتخت احمد نگر بود. ارتشیان مغول در سال ۱۶۱۲ م. این شهر را سوزانده و تبدیل

---

۱- حاکم لاهوری: مردم دیده، ص ۶-۱۵.



به خاکستر کرده بودند، اما دوباره بازسازی شد و به نام اورنگ‌زیب، به عنوان اینکه صوبه‌دار دکن در آنجا اقامت داشت نامگذاری شد.

### تحصیلات آزاد

آزاد نزد پنج استاد درس خوانده بود و در تذکره‌های خود ذکر آنان را به تفصیل آورده و از آنان به خوبی و نیکی یاد کرده است. آزاد علوم لغت، حدیث، سیره نبوی، ادبیات، عروض و قوافی و غیره را خوب خوانده و خود در زمره استادان وقت درآمد. او در حق استادان خود غزلی سروده است و در آن اسامی استادان خویش را برده است:

کیستم خاکپای استادان خوشه‌چینی ز خرمن ایشان  
تربیت این فقیر را کردند پنج استاد صاحب احسان  
کرد تعلیم دانش درسی میرسید طفیل خیر زمان  
یک قلم علم شعر و علم لغت میر عبدالجلیل داد نشان  
نقش خاطر عروض و قافیه را کرد سید محمد ذیشان  
بود استاد بنده شیخ حیات در احادیث مایه ایمان  
عبد وهاب شیخ طنطاوی نکته‌های حدیث کرد بیان  
شکر احسان این اکابر را نتوان کرد با هزار زبان  
بنده آزاد از نوازشان  
گشت مشهور در تمام جهان<sup>۱</sup>

آزاد کتب مقدماتی و درسی را نزد طفیل محمد بلگرامی و علوم لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب را پیش میر عبدالجلیل بلگرامی که جد مادری او بود، خوانده بود. عروض و قوافی و برخی از فنون ادبیات را نزد میر سید محمد پسر میر عبدالجلیل که دایی آزاد بود، تحصیل کرد. سپس در مدینه منوره نزد شیخ محمد حیات سندی

۱- دیوان آزاد (فارسی) (خطی)، برگ ۲۵۸.



(م: ۱۱۶۳ هـ). صحیح بخاری و سایر مفردات را خوانده و اجازه صحاح سته از او گرفت. در مکه مکرمه از شیخ عبدالوهاب طنطاوی (م: ۱۱۵۷ هـ). بعضی فواید علم حدیث را یاد گرفت. کتاب هدایه در فقه را در محضر سیّد عبدالله بلگرامی خوانده بود. در این باره می‌نویسد:

”شاه اسدالله نبیره و صاحب سجاده وجیه‌الدین علوی گجراتی قدس سره شرح موافق به خدمت (عبدالله) گذرانید و من هدایه (در) فقه تحصیل نمودم“<sup>۱</sup>.

### شرح حال استادان آزاد

۱- میر عبدالجلیل بلگرامی (م: ۱۱۳۸ هـ)، میر مذکور جدّ مادری آزاد بود؛ او در سال ۱۰۷۱ هجری در بلگرام زاده شد و در سال ۱۱۳۸ هجری در شاهجهان‌آباد درگذشت و در بلگرام مدفون گردید. میر عبدالجلیل عالم متبحری بود و بر زبانهای عربی، فارسی، ترکی و هندی تسلط کامل داشت و در شعر واسطی تخلص می‌کرد. از طرف اورنگ‌زیب (۱۱۱۸-۱۰۶۸ هـ). در سند به سمت وقایع‌نویسی و میر بخشی‌گری منصوب شده بود. در علوم دینی مانند حدیث و فقه و تفسیر و غیره و در علوم لغت، موسیقی و شعرگویی مهارت تام داشت. آزاد بلگرامی از میر مذکور کتب لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب فراگرفته بود<sup>۲</sup>. در واقع این تربیت و پرورش میر عبدالجلیل بوده که زمینه ظهور شخصی مانند آزاد را فراهم کرد. آزاد نیز در ذکر و ستایش میر عبدالجلیل هیچ نکته‌ای را فرونگذاشته است و هر موقع که فرصتی به دست آورده، در مناقب آن بزرگوار قلم را به جولان درآورده است.

۱- مآثرالکرام، ص ۲۳۸.

۲- خزانه عامره، ص ۴-۱۲۳؛ سرو آزاد، ص ۸۶-۲۵۳؛ مآثرالکرام، ص ۲۵۳.

آزاد می‌گوید که او میر عبدالجلیل را در سن هفده سالگی نخستین بار در بلگرام دیده بود.<sup>۱</sup> سپس در سال ۱۱۳۴ هجری برای تحصیل نزد میر به شاهجهان‌آباد رفت و حدود دو سال در نزد وی کتب احادیث خواند.

میر عبدالجلیل نابغه روزگار بود و به قول آزاد:

”با امیر خسرو دهلوی مشابَهت تمام داشت“، و خود میر چنین گفته است:

اگرچه میر خسرو بود استاد ندارد چرخ چون او دیگری یاد

به فکر دور دو پرواز دارد نبی نبود ولی اعجاز دارد

در انواع سخن شور جهان است به قدرت خسرو صاحبقران است

ولی من هم ازین گلدسته نو درین عصرم به جای میر خسرو

کمال از هر نمط دلخواه دارم امید تربیت از شاه دارم<sup>۲</sup>

آزاد تصریح می‌کند که: ”تشابه ایشان با امیر خسرو هم از راه جامعیت علم و عمل و هم از جهت مصاحبت ارباب دول، چه امیر خسرو از آغاز تا انجام با سلاطین دهلی بسر بُرد و هفت پادشاه را خدمت کرد. طرفه آنکه علامه مرحوم هم به لوازم خدمت هفت پادشاه دهلی از سلاطین تیموریه پرداخت. یعنی خلد مکان عالمگیر و شاه عالم و محمد معزالدین (جهاندار شاه) و محمد فرخ‌سیر و رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی و محمد شاه“<sup>۳</sup>.

از آثار میر عبدالجلیل بلگرامی «مثنوی امواج النخیال» در وصف بلگرام است و در آن «اکثر قواعد موسیقی هندی ضبط نموده» است،<sup>۴</sup> و قطعه تاریخ فتح قلعه ستاره

۱- مآثرالکرام، ص ۲۵۳.

۲- سرو آزاد، ص ۲۶۳.

۳- همان، ص ۴-۲۶۳.

۴- همان، ص ۲۶۵.

به عربی و فارسی را به نام «گلزار فتح شاه» و «طوی نامه فیروززی شاه عالمگیر» سروده است. در این رساله، یازده قطعه تاریخ فتح قلعه ستاره که در یک شب سروده گرد آمده است. علاوه بر این، دیوان شعر به عربی و فارسی، مثنوی پدماوت، جواهرالکلام (لغت منظوم عربی، فارسی، ترکی و هندی)، انشای جلیل، انشای عقدالشمین، مثنوی در جشن طوی محمد فرخسیر، رساله تعریب، رساله موسیقی، رساله ریاض النعیم فی احوال نبی الکریم<sup>(ص)</sup> از دیگر تألیفات میر عبدالجلیل می باشد.

آزاد بلگرامی در مدح میر مذکور و همچنین در وفات او قصایدی غرا به عربی و فارسی دارد و اشعار پراکنده‌ای نیز در ستایش و تجلیل او در دیوان آزاد دیده می شود. آزاد در مدح میر عبدالجلیل قصیده ای به مطلع:

ادرک عیلا لقاء منک یکفیه طرفک الناعس الممرض یشفیه

به عربی سروده است که ۳۷ بیت دارد. سید احمد بن عبدالله یمنی بر آن شرح نوشته و خود آزاد حاشیه بر آن نگاشته است و مولانا سید مصطفی بن عمر سورتی بدینگونه ستایش کرده است: «هذا قصیده یحقُّ ان یغبط فیها» یعنی این قصیده به حق لایق رشک است!

۲- میر طفیل محمد بلگرامی (م: ۱۱۵۱ هـ.)، میر طفیل محمد بن سید شکرالله الحسینی اترولی بلگرامی جامع علوم ظاهری و باطنی در قصبه اترولی (در ایالت اترپرادش هند) در سال ۱۰۷۳ هجری به دنیا آمد. در هفت سالگی همراه عم خود احسن الله به دهلی آمده و همانجا مشغول به تحصیل شد. مقدمات را نزد عارف مشهور دهلی، سید حسن رسول نما (م: ۱۱۰۳ هـ.)، خواند. در سن پانزده سالگی به بلگرام رفت و کتابهای دیگر درسی را نزد سید مرئی بلگرامی (م: ۱۱۱۷ هـ.)، سید سعدالله بلگرامی (م: ۱۱۱۹ هـ.)، قاضی علیم الله (م: ۱۱۱۵ هـ.) و مولانا قطب الدین شمس آبادی

۱- مآثرالکرام، ص ۲۶۲.

فراگرفت. پس از تحصیل علوم در بلگرام رحل اقامت افکند و تمام عمر خویش را در خدمت درس و تدریس گذرانید. او در تاریخ ۲۴ ذی‌الحجّه ۱۱۵۱ هجری درگذشت و در بلگرام مدفون گردید. آزاد بلگرامی در حق استاد خود گفته است: شاگرد خاص میر طفیل محمّد او در علوم عقلی و نقلیست رهبرم نیز قطعه تاریخ وفات استاد خود را چنین سروده است:

افسوس که آفتاب معنی از حلقه آسمان برون رفت

تاریخ وصال او خود گفت علامه از جهان برون رفت<sup>۱</sup>

(= ۱۱۵۱ هجری)

همچنین در رحلت استاد قصیده‌ای به عربی سروده است که در مآثرالکرام<sup>۲</sup> درج است. او پس از رحلت استاد خود فریضه حج را ادا کرده و از طرف استاد عمره بجا آورده است.<sup>۳</sup>

۳- **شیخ عبدالوهاب طنطاوی** (م: ۱۱۵۷ ه.)، او از علمای اکابر مصر بوده، زمانی که آزاد در سال ۱۱۵۱ هجری برای زیارت حرمین شریفین به مکه مکرمه رفته بود، شیخ نیز از مصر به مکه آمده بود، همانجا نزد شیخ به تحصیل علوم حدیث پرداخت. خود آزاد می‌نویسد:

”در مکه معظمه و طائف معدن اللطائف صحبت شیخ عبدالوهاب طنطاوی قدس سره دریافتم و فواید فن حدیث برگفتم“<sup>۴</sup>.

---

۱- سرو آزاد، ص ۲۵۲.

۲- مآثرالکرام، ص ۱۳۷.

۳- همان، ص ۱۳۷.

۴- همان، ص ۲۹۵.

آزاد می‌گوید که شیخ اشعار عربی وی را بسیار پسندیده و وقتی از معنی کلمه آزاد که تخلص او بود، با خبر گشت بسیار خوشحال گردید و گفت «أنت من عتقاء الله»، شما از آزادشدگان خدا هستید. از تصانیف شیخ طنطاوی کتاب بذل العسجد فی حسینی من اسرا احمد و عقد الزیرجد من حروف محمّد را می‌توان نامبرد. شیخ در سال ۱۱۵۷ هجری وفات یافت.

۴- شیخ محمّد حیات سندی مدنی (م: ۱۱۶۳ هـ). عالم عامل و محدث بزرگ بوده. اسم پدر او ملّا قاریه است که از قبیله چاچرا بود که دیهی نیز به همین اسم در سند (پاکستان) واقع است و همین محلّ جای تولد شیخ محمّد حیات است. او در نوجوانی به زیارت حرمین شریفین رفت و در مدینه منوره سکونت گزید. همانجا تحصیلات خود را به پایان رساند. در فن حدیث مهارت و تسلط پیدا کرد و سرآمد روزگار خود شد. آزاد در اقامت مدینه از شیخ علم حدیث را فراگرفته بود، می‌گوید:

«به خدمت شیخنا و مولانا شیخ محمّد حیات سندی مدنی حنفی قدس سرّه صحیح بخاری قرائت نمود و اجازت صحاح سنّه و سایر مفردات (از) مولانا گرفت»<sup>۲</sup>.

شیخ محمّد حیات سندی در سال ۱۱۶۳ هجری فوت کرد و در قبرستان بقیع دفن شد. آزاد از کلمه «رحله شیخی» تاریخ وفات او یافته است.<sup>۳</sup>

شیخ در عربی تألیفات زیادی دارد از آن جمله: الايقاف علی سبب الاختلاف، رسالة فی رد بدعة التعزية، تحفة الانام فی العمل بحديث النبی علیه الصلوة والسلام، رسالة

۱- مآثر الکرام، ص ۱۴۳.

۲- سرو آزاد، ص ۲۹۳.

۳- مآثر الکرم، ص ۱۴۶.

فی النهی عن عشق صورالمرد و النسوان، رساله فی ابطال الضرائح، شرح الترغیب و الترهیب للمندری، مقدمه فی العقائد، تحفة المحبیین فی شرح الاربعین (النوویة)، شرح الحکم العطائیه، شرح الاربعین (لملاً علی قاری)، شرح حکم الحدادیة، مختصرالزواج لابن حجر و البشارة لاهل الاشارة<sup>۱</sup>.

۵- میر سید محمد شاعر بلگرامی (۱۱۸۵-۱۱۰۱ هـ.)، فرزند میر عبدالجلیل بلگرامی است که در سال ۱۱۰۱ هجری در بلگرام به دنیا آمده و کتب درسی نزد استاد المحققین میر طفیل محمد بلگرامی و از پدر خود میر عبدالجلیل بلگرامی خوانده بود. او در سند منصب وقایع نگاری و میر بخشی گری داشت. او به صفات حمیده متصف بود و «شاعر» تخلص می کرد. از آثار وی «الجزء الاشراف من المستطرف»<sup>۲</sup> (منتخب کتاب مستطرف) و «تبصرة الناظرین»<sup>۳</sup> است که شامل وقایع سند از سال ۱۱۰۱ تا ۱۱۸۲ هجری می باشد. آزاد درباره شاعری وی نوشته است:

”میر، طبعی وقاد و ذهنی نقاد دارد... مهارت زبان عربی و فارسی و هندی از حد افزون است و اشعارالسنة ثلاثه در خزانه حافظه عالی از حصر بیرون. سخن را اکثر اوقات موزون می کند و جواهر آبدار در سلک نظم می کشد“<sup>۴</sup>.

---

۱- قاضی عبدالنبی کوکب: فهرست مفصل مخطوطات عربیه کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، ج ۱، ص ۳۰-۲۲۷.

۲- المستطرف فی کل فی مستطرف تألیف شهاب الدین محمد (۸۵۰-۷۶۰ هـ.) در آداب و مواعظ می باشد.

۳- این کتاب سالنامه علمی و فرهنگی و سیاسی شبه قاره است، البته بیشتر مطالب مربوط به معاصران و معاشران و بزرگان بلگرام است. هنوز به چاپ نرسیده است. برای نسخه های خطی آن (رک: فهرست مشترک، ج ۱۲، ص ۱۸۹۵).

۴- سرو آزاد، ص ۲۹۱.



آزاد نزد میر سید محمد بلگرامی عروض و قوافی و برخی از فنون ادب را خوانده بود. در این باره می‌نویسد:

”و عروض و قافیه و بعض فنون ادب از خدمت والا درجت میر سید محمد خلف الصدق علامه مرحوم (میر عبدالجلیل بلگرامی)... تلمذ کرد“<sup>۱</sup>.  
وفات او در سال ۱۱۸۵ هجری اتفاق افتاد. آزاد قصیده‌ای در رحلت میر مذکور سروده و از این مصرع تاریخ یافته است:  
«رفت قدسی جهان سید محمد از جهان»<sup>۲</sup>

### سفرهای آزاد

آزاد در عمر خود سه سفر طولانی نموده و تفصیل آنها را در تذکره‌های خود درج کرده است.

سفر اول در سال ۱۱۳۴ هجری به اتفاق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی (م: ۱۱۴۲ هـ.) به شاهجهان‌آباد نزد جدّ مادری خود میر عبدالجلیل بلگرامی (م: ۱۱۳۸ هـ.) رفت و دو سال در آنجا بود و از میر عبدالجلیل بلگرامی اکتساب فیض کرد<sup>۳</sup>، سپس در سال ۱۱۳۷ هجری به بلگرام بازگشت.

سفر دوم در ذی‌الحجه ۱۱۴۲ هجری به سیستان<sup>۴</sup> رفت. سیستان منطقه‌ای است در سند. آنجا دایی و استاد وی میر سید محمد بلگرامی متخلص به شاعر (م: ۱۱۸۵ هـ.)

۱- سرو آزاد، ص ۲۹۳.

۲- همان، ص ۲۸۶.

۳- آزاد بلگرامی، خزانه عامره، ص ۱۲۴؛ غزلان الهند (نسخه خطی موزه ملی، کراچی، شماره ۱۳۱/۲-۱۹۶۸ N.M.)، ص ۱۰۹.

۴- صاحب نشتر عشق سیستان را سیستان نوشته است، ص ۱۷۶؛ آزاد بلگرامی: غزلان الهند، ص ۱۱۰.



به سمت وقایع‌نویسی و میر بخشی‌گری مأمور بود. آزاد از راه شاهجهان‌آباد، لاهور، مُلتان و اُچ به سیوستان رفت و در دهم بیع‌الاول ۱۱۴۳ هجری به آن دیار رسید. میر مذکور آزاد را به نیابت خود به هر دو منصب منصوب کرد و خود به بلگرام رفت. آزاد در غیاب میر سید محمد به مدت چهار سال در سیوستان وظایف محوله را به نحو احسن انجام داد. البتّه در خلال کار یک بار انفصال خدمت رخ داد. این رویداد بر وی اثری نهاد، ولی می‌گوید که ”در خواب او را حضرت مخدوم لعل شهباز<sup>۱</sup> قدس سرّه بشارت می‌دهد که کار شما درست خواهد شد و چنین شد“<sup>۲</sup>.

آزاد از سیوستان در اواسط سال ۱۱۴۷ هجری به بلگرام برگشت. در حین سفر در شهر بهکّر<sup>۳</sup> با شیخ حزین لاهیجی<sup>۳</sup> (۱۱۸۱-۱۱۰۳ ه. ) که او نیز از ایران به جانب هندوستان عازم بوده ملاقات نمود و در لاهور با والّه داغستانی (۱۱۷۰-۱۱۲۴ ه. )<sup>۴</sup> دیدار کرد. وقتی او به شاهجهان‌آباد رسید معلوم شد که پدرش سید محمد نوح (م: ۱۱۶۵ ه. ) و افراد خانواده او در شهر اله‌آباد می‌باشند. او نیز از طریق اکبرآباد

---

۱- عثمان امیرکبیر (۶۷۳-۵۷۳ ه. ) از عرفای معروف سند است که از مرقد به مُلتان و از آنجا به اُچودهن رفت. مرقد او در سیهون (سند) است.

۲- مآثرالکارم، ص ۵-۲۷۴.

۳- «باهم صحبت‌ها دست داد و جزوی اشعار به خط خود بر سبیل یادگار تسلیم من نمود»، خزانه عامره، ص ۱۹۴.

۴- «باهم تا شاهجهان‌آباد سفر کردیم و بعد ورود شاهجهان‌آباد، فقیر یک هفته توقف کرده، راه اله‌آباد گرفت و از در دهلی رحل اقامت افکند... بعد این سعادت به ملک دکن افتاد» (خزانه عامره، ص ۴۴۸).

(آگره) به اله‌آباد رفت. از آنجا به لکهنو<sup>۱</sup> و بلگرام رفت و سپس به اله‌آباد برگشت. بعداً دوباره به بلگرام رفت و شوق زیارت حرمین شریفین در دل وی شعله‌ور شد.

سفر سوّم آزاد در زمان کودکی خوابی دیده بود که گویا در مسجدی در مکه معظمه است و سرور کائنات حضرت محمد مصطفی (ص) در محراب مسجد حضور دارند. وی در خدمت آن حضرت رفت و حضرت متوجه او شدند و با تبسم با او صحبتی فرمودند.<sup>۲</sup>

آزاد می‌گوید که از همان وقت در خاطره او جلوه جمال آن حضرت (ص) محفوظ مانده و هر وقت که به یاد آن خواب کودکی می‌افتاد، جوش محبت و خدمت افزون می‌شد تا اینکه روز دوشنبه ۳ رجب المرجب ۱۱۵۰ هجری از بلگرام پیاده عازم حجاز گردید. کلمه «سفر خیر» (= ۱۱۵۰ ه.) تاریخ آغاز سفر است. او بدون اطلاع خانواده خود از بلگرام بیرون آمد و از بی‌راهه راه حجاز را پیش گرفت. پس از سه روز وابستگان و خویشاوندان او از این قضیه با خبر شدند. برادرش سید غلام حسن تا سه منزل به سراغ او رفت و وی را نیافت و ناچار برگشت. آزاد تا مالوه نزدیک گجرات پیاده رفته بود، او به پیاده روی عادت نداشت در نتیجه پاهای وی ورم کرد و آبله‌دار شد. از حسن اتفاق نواب آصف جاه بنیانگذار سلطنت آصفیه در دکن) همراه لشکریان خود در آن زمان در مالوه چادر زده بود. شخصی که آزاد را نمی‌شناخت با نهایت احترام وی را مهمان کرد و «رت»<sup>۳</sup> مزین برای سواری نیز اهدا کرد. آزاد در وصف آن رت مثنوی سروده است که مطلع آن این است:

---

۱- او به تاریخ ۱۸ ذی‌الحجه ۱۱۴۸ هجری به لکهنو رفت و در آنجا در تکیه سید جعفر روحی

رنبیرپوری (م: ۱۱۵۴ ه) چند روز ماند (سرو آزاد، ص ۸-۲۰۷).

۲- مآثرالکرام، ص ۲۹۱.

۳- یک نوع سواری است که فیل آن را می‌کشد.

رَبِّ رَنگین لباس و خوش الوان      راه رفتی بسان تختِ روان  
همان سال در تاریخ ۲۲ شعبان المعظم آزاد با نواب آصف جاه ملاقات کرد و یک  
رباعی به خدمت او گذرانید:

رباعی

ای حامی دین محیط جود و احسان      حق داد ترا خطاب آصف شاهان  
او تخت به درگاه سلیمان آورد      تو آل نبی را به در کعبه رسان<sup>۱</sup>  
لازم به ذکر است با وجودی که آزاد موزونی طبع و قدرت سخن‌گویی داشت، اما  
در تمام عمر از مدح‌گویی امرا و سلاطین احتراز کرد، مگر رباعی مذکور فقط برای  
استعانت در سفر حج بر قلم جاری شد. علاوه بر رباعی مذکور، آزاد دو بیت دیگر  
به عربی در مدح نواب نظام‌الدوله شهید (۱۱۶۴ هـ.) سروده است و درباره هر دو قطعه  
شعر یعنی در مورد رباعی فارسی و دو بیت عربی چنین نوشته است:

”روز در عرض راه فیل سواری نواب و فیل سواری فقیر (آزاد) برابر می‌رفت و  
باهم حرف داشتیم. حدیث جبل أحد مذکور شد که هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ، فقیر  
آن را نظم کردم و اخلاص نواب را با خود اقتباس حدیث شریف ادا ساختم:

هُوَ نَاصِرُ الْإِسْلَامِ سُلْطَانُ الْوَرَى      أَبْقَاهُ فِي الْعَيْشِ الْمُخَلَّدِ رَبِّهِ  
حَازَ الْمَنَاقِبَ وَالْمَأْتِرَ كَثَلَهَا      جَبَلُ الْوَقَارِ يُحِبُّنَا وَ نَحِبُهُ

فقیر سواری این قطعه عربی که به طریق اخلاص بر زبان گذشت و رباعی که  
در استعانت سفر حج نسب به نواب آصف جاه نظم شد، لب به مدح دولتمندی  
نگشوده“<sup>۲</sup>.

۱- سرو آزاد، ص ۱۹۲.

۲- همان، ص ۱۹۱-۲؛ خزانه عامره، ص ۱۲۶؛ مآثر الکرام، ص ۲۹۳.

نواب آصف جاه آزاد را خرج سفر داد او از طریق بهوپال و برهانپور به تاریخ ۱۰ ذیقعدۀ وارد بندر سُورت شد و به تاریخ ۲۴ ذیقعدۀ سوار کشتی شده و به روز ۱۸ محرّم به ساحل جدّه رسیده و ۱۹ محرّم به شهر وارد شد. ۲۳ محرّم به مکه رسید و ۲۶ محرّم راهی شهر مدینه شد و ۲۵ صفر به آنجا رسید. ۱۴ شوّال بار دیگر به مکه مراجعت نمود و مناسک حج را بجا آورد. از کلمه «عمل اعظم» (= ۱۱۵۱ هـ.) تاریخ بجا آوردن مناسک حج به دست می‌آید. در مدّت اقامت در شهر مدینه پیش شیخ محمّد حیات سندی صحیح بخاری و در مکه مکرمه نزد شیخ عبدالوهاب طنطاوی درس حدیث خواند. در حین اقامت در مدینه و مکه او عتبات و مزارات مقدّسه را زیارت کرد. در ربیع‌الاول ۱۱۵۲ هجری به طایف و نواحی آن رفت و به زیارت مزار عبدالله بن عبّاس مشرف شد. در اواخر ربیع‌الثانی همان سال پس از طواف خانه کعبه به بندر جدّه رسید و روز سوّم جمادى‌الاولی سوار کشتی شد و پس از هشت روز به بندر «مخا» معروف‌ترین بندر یمن رسید. چهار روز در آنجا ماند، و این فرصت را غنیمت شمرد و به زیارت مزار حضرت ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی مشرف گشت. کشتی او ۲۹ جمادى‌الاولی به بندر سُورت لنگر انداخت و او روز ۲ جمادى‌الآخر در بندر سُورت پیاده شد و در تاریخ ۱۱۵۲ هجری (سفر بخیر)، سفر حجاز او به پایان رسید. او پس از سفر حج بنا به دعوت نواب آصف جاه به اورنگ‌آباد رفته و تا آخر عمر در آنجا زیست.

آزاد درباره سفر حج مثنوی «طلسم اعظم» که اسم تاریخی آن است، سروده است و در مآثرالکرام ابیاتی از این مثنوی درج کرده است.<sup>۱</sup> همچنین سفرنامه‌ای به نثر فارسی

---

۱- مآثرالکرام، ص ۶-۲۹۱.

نوشته است که نسخه آن در کتابخانه و موزه سالار جنگ حیدرآباد شماره ۵۴۶ موجود است.<sup>۱</sup>

### سفرهای کوتاه

آزاد به سیر و سفر علاقه فراوان داشت. در مورد علاقه خود به سیر و سیاحت، چنین می نویسد:

”حق سبحانه علیم است که هلال وار مقصود از این سیر و سفر نه تن پروری باشد حاشا و کلاً بلکه مانند بدر منظور شکست نفس بود. چندی طریقه آب روان اختیار افتاد که مُشت گیاهی به نشو و نما درآید و لختی روش باد صبا پسند آمد که غنچه چند لب به تبسم گشاید امیدوارم که این سیاحت پای شکسته را دستگیری کند و قلمرو سیرفی الله را جاده مستقیم شود“.<sup>۲</sup>

همانطور که گفته شد آزاد پس از سفر حج ۲۷ ذیقعدة ۱۱۵۲ از بندر سُورت به اورنگ آباد (دکن) رفته و همانجا ساکن شد. او در اقامت ۴۸ ساله در دکن بارها به اطراف آن مملکت رفته و به سیر و سیاحت پرداخته است. او پس از مراجعت از این سفر برکت اثر در عشره اخیر ذیقعدة ۱۱۵۲ هجری وارد روضه مقدسه (خلدآباد) گردید و به زیارت خفتگان این مکان مشرف گشت.<sup>۳</sup> به تاریخ ۲ رمضان ۱۱۵۴ هجری به قلعه محمدآباد بیدر رفته، در ۴ محرم ۱۱۵۵ هجری به سیر حیدرآباد پرداخت و ۱۹ صفر در همان سال از حیدرآباد بیرون آمده و به ۱۵ جمادی الاول دوباره به اورنگ آباد برگشته است. وقتی که نواب نظام الدوله شهید در سال ۱۱۵۸ هجری به صوبه داری

---

1- M. Ashraf: *Catalogue of the Persian Mss. In the Salar Jung Museum & Library*, Hyderabad, Vol., II, p.155.

۲- سرو آواز، ص ۲۹۵.

۳- آزاد بلگرامی: روضه الاولیا، ص ۱۴.



اورنگ‌آباد مأمور گشت، در ۲۷ ذی‌قعدة ۱۱۵۹ هجری آزاد را با خود به «سری‌رنگ پتن» بُرد و در صفر ۱۱۶۱ هجری به اورنگ‌آباد بازگشت. او در سال ۱۱۶۰ هجری به گلبرگه رفت و به زیارت مزارات خواجه گیسودراز و مولانا علاءالدین انصاری نایل آمد. آزاد در سال ۱۱۶۱ هجری به برهانپور رفت<sup>۱</sup> و باز به اورنگ‌آباد برگشت. سپس در سال ۱۱۶۲ هجری دوباره به دیدار شهر برهانپور شتافت و پس از سیر و سیاحت آن دیار به اورنگ‌آباد بازگشت.

آزاد در ۱۴ شوال ۱۱۶۲ هجری به آرکات رفت و یک سال و چند ماه در آن شهر اقامت داشت. رساله شمامة العنبر فیما ورد فی الهند من سید البشر را در همانجا تألیف کرد<sup>۲</sup>، و در ۱۵ جمادی‌الاول ۱۱۶۴ هجری به اورنگ‌آباد بازگشت. سپس در ۷ شعبان ۱۱۶۵ هجری به حیدرآباد رفت و ۵ ذی‌الحجه به اورنگ‌آباد برگشت.

۱- صائب تبریزی در وصف برهانپور غزلی دارد که یک بیت آن این است:

توتیا سازد غبار اگره و لاهور را چشم من تا خاکمال گرد برهانپور خورد  
 آزاد نیز غزلی در ردیف برهانپور سروده است. او راجع به این شهر می‌گوید که «شهر  
 برهانپور گرد (و غبار) بسیار دارد نوعی که هیچ شهر به گرد او نمی‌رسد»، مآثرالکرام، ص ۱۰۱.  
 و غزل این است:

فزود نور بصیرت لقای برهانپور	دمید روح به قالب هوای برهانپور
دماغ عالمیان را چه تازگی بخشد	طراوت چمن دلگشای برهانپور
سواد اعظم او بسکه نور افشانست	ز آفتاب زند دم سهای برهانپور
به نام اشرف برهان دین غریب* نمود	نصیر والی کشور بنای برهانپور
فتاد بسکه گذر لشکر محمد را	غبار خیزد بود که کوجهای برهانپور
به سرزمین ورق ابر خامه آزاد	نمود سبز نهال ثنای برهانپور

\* بنیانگذار شهر برهانپور  
 دیوان فارسی آزاد (خطی)، برگ ۱۸۵.

۲- سرود آزاد، ص ۲۹۵.

در رمضان ۱۱۶۱ هجری بار دیگر قصد مسافرت به حجاز کرده بود، لیکن این سفر عملی نشد. در این مورد می‌نویسد:

”در عشرهٔ اخیر رمضان کثیرالفیضان سنهٔ احدی و ستین و مائه و الف (۱۱۶۱ هـ). مزاج بنده را وحشتی بهم رسید. به خاطر افتاد که از همه قطع نظر باید کرد سری به دیار عرب باید کشید، و این داعیه به مثابه قوت گرفت که عنقریب بود که از ممکن قوت به جلوه‌گاه فعل خرامد. ناگاه شب ۲۷ ماه مذکور طرف سحر در عالم رؤیا اندیشه متوجه شعر گردید، بیتی موزون ساختم و معاً از خواب بیدار شدم. بیت به یاد ماند و آن این است:

چه خوش گفت گویندهٔ نام‌دار مکش دست از دامن روزگار

لختی به تأمل رفتم. دانستم که گوینده سرورش غیبی است و مخاطب بنده، امثال امر غیب واجب دیدم و اراده‌ای که تصمیم یافته بود، فسخ نمودم.“<sup>۱</sup>

آزاد تا موقع تألیف خزانهٔ عامره (= ۱۱۷۶ هـ) از گوشه و کنار مملکت دکن به سیر

و سیاحت پرداخته بود، خود می‌گوید:

”در سنهٔ اثنین و خمسین و مائه و الف مطابق «سفر بخیر» (= ۱۱۵۲ هـ) از حجاز سری به دیار دکن کشیدم و در خجسته بنیاد اورنگ‌آباد رنگ اقامت ریختم و چند بار به تماشای اطراف دکن برخاستم. اکنون (= ۱۱۷۶ هـ) در دارالامن اورنگ‌آباد گوشه گیرم و از خاک آستان فقیر سرمه‌کش دیدهٔ ضمیر عمر تنگ مایه به شصت و یک کشیده و آفتاب زندگی به لب رسید، حق تعالی خاتمه بخیر گرداند.“<sup>۲</sup>

۱- آزاد بلگرامی: سرو آزاد، ص ۲۹۲.

۲- آزاد بلگرامی: خزانهٔ عامره، ص ۱۲۵.

## ازدواج و اولاد

آزاد راجع به تأهل خود به تفصیل سخن نگفته است، در شجره طَیبه همین قدر نوشته است که "این بنده کدخدا شده است به دختر خُرد عبدالواحد بن سید سعدالله بن سید مرتضی بن سید فیروز بن سید عبدالواحد قدس سره".<sup>۱</sup>

آزاد پسری به نام نورالحسین<sup>۲</sup> داشت. نورالحسین در سال ۱۱۴۳ هجری متولد شد و در سال ۱۱۶۸ هجری در نوجوانی در آب غرق و درگذشت. دکتر فضل‌الرحمن ندوی در مقدمه سبحة المرجان (۳-۲/۱) نوشته است که آزاد پسر داشت، یکی نورالحسین و دیگری غلام شاه مردان. البته درباره غلام شاه مردان اطلاعی بیشتر نداده است و نه مأخذ خود را ذکر کرده است. اما به نظر می‌رسد که در سال ۱۱۴۳ هجری به خانه آزاد پسری متولد شد که نامش را غلام شاه مردان گذاشتند.<sup>۳</sup> ظاهراً بعداً همین پسر به نورالحسین موسوم یا مشهور گردید و در نوجوانی به سال ۱۱۶۸ هجری درگذشت، چنانکه از مرثیه آزاد نیز پیداست که او یک پسر داشت. صدیق حسن خان در شمع انجمن می‌نویسد: "نورالحسین فرزند میر آزاد بلگرامی است. گاهی به حکم ارث شعر نظم می‌کرد، ازوست:

۱- آزاد بلگرامی: شجره طَیبه (خطی)، برگ ۶۹.

۲- مقبول احمد صمدانی: حیات جلیل، ج ۲، ص ۱۶۸ و دکتر ندوی در مقدمه سبحة المرجان، ص ۳ اسم فرزند آزاد را نورالحسن نوشته‌اند.

۳- آزاد تاریخ تولدش را چنین گفته است:

مرا از فضل یزدانی عطا شد	نهال تازه باغ سیادت
غلام شاه مردان گشته نامش	دلیم را کرده خورم از ولادت
نوشته مصرعی تاریخ سالش	«نهال سبز بستان سیادت»

تبصرة الناظرین، ص ۱۶۲.



بی‌انیسی آمدیم از خانۀ دنیا برون چون شرر تنها سفر کردیم از خارا برون<sup>۱</sup>  
 مرثیۀ آزاد در فوت فرندش چنین است:

قیامت بر سر این بوستان رفت	که یک گل داشت آن هم نوجوان رفت
مقیمان چمن بی‌سایه ماندند	که شمشادی به تاراج خزان رفت
گریبان چاک زد دست تحمّل	که آن جای پدر دامن فشان رفت
الهی من به روز او نشینم	چه واقع شد که امشب سرگران رفت
عصا می‌خواستم در وقت پیری	به دست آمد و لیکن ناگهان رفت
ز آغوش پدر پهلوی تهی کرد	خدنگی بود از دست کمان رفت
ندارد لطف سیر باغ تنها	چرا بی‌من به گلگشت جنان رفت
سرش کردم به قربانش روم من	دلّم را بُرد و آخر از میان رفت
اگر او جا در آغوش زمین کرد	فغان من به هفتم آسمان رفت
بود دست خزان از سرو کوتاه	نمی‌دانم که سرو من چسان رفت
شبی آورد رو این دلت تیز	سحر با نکهت گل هم عنان رفت
چسه سازم گر نمالم دست افسوس	که لعلی از کف من رایگان رفت
نشد از نکهت مقصود فایز	ستمها بر نسیم ناتوان رفت
ز چشم باغبان خون می‌تراود	چمن را غازه رو ارغوان رفت
چه سود الحال سوی مصر رفتن	عزیزان یوسفی از کاروان رفت
خداوند چه آمد بر سر دل	که از اندیشه سود و زیان رفت
شکست آیینۀ دل را معلم	ز محفل طوطی شیرین بیان رفت
تیسّم بر لب احباب خون شد	که از کشمیر عشرت زعفران رفت
کجا صحرا و صید کامیابی	که باز اشتهی از آشیان رفت
دم آخر نشد دیدن میسّر	ندانم شاد یا نامهرمان رفت

۱- برای تفصیل رک: تبصرة الناظرین (خطی) تألیف سیّد محمّد شاعر بلگرامی، ص ۱۶۲ و  
 شمع انجمن، ص ۴۶۴.

نمی‌خواهم که دل در سینه باشد چه کار آید مرا چون دلستان رفت  
دگر ای غم مکن زورآزمایی که کار طاقتم از امتحان رفت  
نبی کرد از غم فرزند رقت مرا هم آتش دل بر زبان رفت  
به صد خون دلش پرورد آزاد چه بی‌رحمانه آن سرو روان رفت  
اگر پرسند تاریخ وفاتش بگو «نورالحسین آه از جهان رفت»<sup>۱</sup>  
(= ۱۱۶۸ هـ.)

پس از وفات نورالحسین، آزاد نوۀ پسری خود امیر حیدر بلگرامی<sup>۲</sup> را که در آن زمان بچه‌ای سه ساله بود نزد خود آورد و به پرورش او همت گماشت. "سید امیر حیدر بن نورالحسین بن میر غلام علی آزاد بلگرامی به تاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج تولد یافت. چنانچه جدش گوید:

به فرزند من میر نورالحسین پسر داد خلاق عالی جناب  
امیر حیدر زیر سایه آزاد علاقه به علم پیدا کرد و چندین اثر مهم از خود به یادگار گذاشت، از آن جمله: رساله در ذکر احکام عشر و خراج و مالکان زمین و بیان عشر و

۱- کلیات آزاد (خطی)، برگ ۹-۴۸؛ دیوان آزاد (خطی)، برگ ۹-۵۸.

۲- "سید امیر حیدر، امیر تخلص خلف میر نورالحسین از احفاد میر غلام علی آزاد و معاصر این خاکسار است. هر چند فقیر آن والاتبار را تا به تحریر این اوراق ندیده، اما صفات حمیده او بسیار شنیدنی از صاحب طبعان عهد شاه عالم پادشاه است." علی ابراهیم خان خلیل: صحف ابراهیم، ذیل ماده الف (شماره ۳۵۵) علاوه از این رک: علی حسن: صبح گلشن، ص ۳۹؛ سامی: قاموس الاعلام، ب ۱۰۴۱.

D.N. Marshal: *Mughals in India*, p.73; C.A. Storey: *Persian Literature*, Section II, Fasciculus, p.554-5.

۳- نشتر عشق، ج ۱، ص ۹۵.

آنچه متعلق به آن است<sup>۱</sup>، سوانح اکبری<sup>۲</sup>، منتخب النحو<sup>۳</sup> و تحقیق الاصطلاحات<sup>۴</sup> و دیوان شعر<sup>۵</sup> فارسی منتخب الصرف<sup>۶</sup>، کلمات النبیل شرح انشای میر عبدالجلیل<sup>۷</sup>، بصایر المتعلمین<sup>۸</sup> (در اخلاق) و... وی در سال ۱۲۱۷ هـ. ۱۸۰۲ م وفات یافت. «وای ویلا امیر حیدر رفت» ماده تاریخ وفات اوست.

### دیگر افراد خانواده آزاد

پدر آزاد میر سید نوح به دختر میر سید عبدالجلیل کدخدا شده بود و از او سه پسر و دو دختر به دنیا آمد. اسامی پسران غلام علی متخلص به آزاد، غلام حسن و غلام امام صادق است.

- ۱- این رساله به انگلیسی نیز ترجمه و در کلکته در سال ۱۷۹۸ م به چاپ رسیده است. رک: Edward Edwards: *Persian Printed Books in the British Museum*, p.124, 602.
- ۲- رک: حکیم حبیب الرحمان: ثلاثه غساله، ترجمه و تعلیقات عارف نوشاهی، ص ۵۱ و ۱۷۶.
- ۳- رک: احمدی منزوی: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۳، ص ۲۹۵۰.
- ۴- درباره اصطلاحات ادبی، دو نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران و کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی قم موجود است، و نگارنده با کمک این دو نسخه متن منقح آن را آماده کرده است.
- ۵- رک: آقا بزرگ تهرانی: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹، ص ۲۰۰ و بیاض آزاد (خطی) کتابخانه ندوة العلماء لکهنو (هند)، ص ۹۲-۱۹۰.
- ۶- رک: فهرست مشترک، ج ۱۳، ص ۲۹۴۹.
- ۷- رک: عارف نوشاهی: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، ج ۱، ص ۴۱۱.
- ۸- نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره در خیره احسن به شماره ۸۹۱.۵۵۲۶/۲ موجود است. رک: قیصر امروهوی: فهرست مخطوطات ذخیره احسن مارهروی، ص ۷۱.

غلام حسن بن نوح با دختر بزرگ سید محمد اشرف بن عبدالعزیز ازدواج نمود و دو دختر از او متولد شد.<sup>۱</sup> غلام حسن در سال ۱۱۵۵ هجری در حمله‌های قوم مرهته به کشتی مسافربری که عازم مکه بود به شهادت رسید. آزاد در مرثیه برادر خود می‌گوید:

تار نفسم گسسته شورم بردند بازوی مرا شکسته زورم بردند  
داغ است دلم که رفت نور بصرم نارم بگذاشتند و نورم بردند<sup>۲</sup>

غلام امام صادق بن نوح که برادر کوچک آزاد بود و میر سید محمد شاعر بلگرامی او را به فرزندگی گرفته بود، با دختر سید عنایت الله بن سید کرم الله بن سید مرتضی بن سید فیروز بن سید عبدالواحد قدس سره ازدواج کرد.<sup>۳</sup> آزاد درباره غلام امام صادق چنین نوشته است:

”او خالی از حیثیت علمی نیست و الان به خدمت علامه فهامه میر طفیل محمد مدظله استفاده برمی‌دارد“<sup>۴</sup>.

غلام امام صادق در سال ۱۱۸۳ هجری فوت شد. آزاد در رثای او سروده است:

چرا فرو نچکد خون ز دیده تر ما که رخت بست ز عالم غلام حیدر ما  
تلاش کرده بیارید پیش ما یاران به زیر خاک فرو رفته است گوهر ما  
کشند سر ز افق وقت شام اخترها هزار حیف که بیرون نیاد اختر ما  
چنین مصیبت عظمی نمی‌توان دیدن مگر برای همین زاده بود مادر ما  
کشید ناله تاریخ رحلتش آزاد سوی الله سفر کرد ناز پرور ما<sup>۵</sup>  
(= ۱۱۸۳ هجری)

۱- آزاد بلگرامی: شجره طیبه (خطی)، ص ۶۹.

۲- آزاد بلگرامی: سرو آزاد، ص ۵-۲۱۴.

۳- آزاد بلگرامی: شجره طیبه (خطی)، ص ۶۹.

۴- آزاد بلگرامی: شجره طیبه، ص ۶۴.

۵- دیوان فارسی آزاد (خطی)، ص ۶۶؛ کلیات فارسی آزاد (خطی)، ص ۲۹.

## مذهب و عقیده آزاد

آزاد حنفی مذهب بود چنانکه خود صراحت کرده است:

”الحسینی نسباً و الواسطی اصلاً و البلگرامی مولداً و منشاءً و الحنفی مذهباً و الجشتی طریقتاً...“<sup>۱</sup>

او ارادت فراوان به حضرت پیامبر<sup>(ص)</sup> و حضرت علی<sup>(ع)</sup> داشت. وی راجع به نام و تخلص خود [غلام علی آزاد] توضیح داده است و می‌نویسد ”حضرت لسان الغیب (= خواجه حافظ) قدس سره سیصد و پنجاه سال تخمیناً پیش از این به نام و تخلص فقیر ایما نموده و از عنایت بی‌نهایت به زبان عقیدتمند تکلم فرموده که:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم      بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

»بنده عشق« ترجمه »غلام علی« است چه عشق عبارت از امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup>

باشد. چنانچه روح الامین می‌گوید:

هر چه گویم عشق زان برتر بود      عشق امیرالمؤمنین حیدر بود

و مسیحای کاشی گوید:

”علی باشد کسی کش عشق خوانی      محبت ضربت مستانه اوست“<sup>۲</sup>

آزاد خود بارها چنین گفته و عشق و علاقه خود به امیرالمؤمنین حضرت علی<sup>(ع)</sup> را

نشان داده است:

گر چه غلام علی از همه آزاد شد      فهم کن از نام او، بنده حیدر بود

\*

حیدر که غلامیش شرف داد مرا      دارد نظر عنایتش شاد مرا

\*

آزاد گر چه دام علائق گسسته است      باشد غلام شاه ولایت پناه را

\*

۱- سرو آزاد، ص ۲-۲۹۱.

۲- خزانه عامره، ص ۱۲۳.



داند همه کس که من «غلام علی» ام احسان فرمود و کرد «آزاد» مرا  
بیرام خان<sup>۱</sup> بیتی دارد که در آن کلمه «غلام علی» را به کار برده است:  
شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او اگر غلام علی نیست خاک بر سر او  
آزاد می نویسد:

«اگر من در عهد بیرام خان می بودم، این مطلع را که به نام من مناسب افتاده  
به عوض نقد جان ازو می خریدم»<sup>۲</sup>.

### طریقه تصوف

آزاد نوشته است که طریقتاً چشتی است<sup>۳</sup>. او در سال ۱۱۳۷ هجری به دست میر سید  
لطف الله معروف به شاه لدها بلگرامی به طریقت صوفیان چشتی درآمد. البته در بعضی  
تذکره‌ها<sup>۴</sup> سال بیعت او ۱۱۳۰ هجری درج است که درست نیست. او خود نوشته است  
که «در سنه سبع و ثلثین و مائة و الف (۱۱۳۷ هـ). شرف بیت جناب مستطاب  
سیدالعارفین میر سید لطف الله بلگرامی اندوخت»<sup>۵</sup>.

۱- رک:

Prof. Sukumar Ray: *Bairam Khan*, edited by M.H.A. Beg, published by Institute of Central and West Asian Studies, University of Karachi, 1992.

۲- آزاد بلگرامی: *خزانه عامره*، ص ۴۵۹.

۳- سرو آزاد، ص ۲۹۱.

۴- محبوب الزمن: *تذکره شعرای دکن*، ج ۱، ص ۲۵۶؛ *تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۲۵۶.

۵- سرو آزاد، ص ۲۹۳؛ *مآثرالکرام*، ص ۱۰۳؛ *خزانه عامره*، ص ۱۲۴.

شرح حال میر سید لطف الله معروف به شاه لدها بلگرامی (۱۱۴۳-۱۰۵۳ ه. ش.)

میر سید لطف الله معروف به شاه لدها فرزند سید کرم الله از احفاد سید محمود اکبر بلگرامی است. سید کرم الله، بزرگ عهد و عمده عصر و صاحب اخلاق و صفات نیکو بود. میر سید لطف الله در سال ۱۰۵۳ هجری متولد شد. او نیز بر طریقه پدر رفته و در زمره صاحب کمالان و از اکمل اولیا محسوب می‌شود. لقب او سیدالعارفین و سیدالاولیا است. در عنفوان شباب همراه پدر به بنگال رفت و در آنجا در خدمت شاه اعظم ریاضتها کشید و مراتب بلند و مدارج ارجمند طی کرد. سپس در نزد نواب نجابت خان (م: ۱۰۷۵ ه. ش.) خدمت نمود و بعد از آن در سن بیست و دو سالگی از علایق دنیا دست کشید، به سیر و سیاحت پرداخت، سپس به شهر برهانپور نزد شاه برهان راز الهی که اکابر صوفیه آن دیار بود، رفت. چندی بعد به کالپی و در خدمت میر سید احمد بن میر سید محمد تحصیل نمود و طریقه چشتیه را اختیار کرد و به بلگرام بازگشت و حدود هفتاد سال در گوشه انزوا ماند. او به تاریخ ۱۴ جمادی الاول ۱۱۴۳ هجری در بلگرام وفات یافت و در جوار حویلی میر نوازش علی فقیر بلگرامی مدفون گردید. آزاد از آیات قرآنی زیر تاریخ وفات شاه لدها را یافته است.

«فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»<sup>۱</sup> و «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»<sup>۲</sup>.

آزاد در سنه ۱۱۳۷ هجری بر دست شاه لدها بیعت کرده بود. او در انیس المحققین مناقب و احوال و کمالات و کرامات و مکتوبات شاه لدها و فرزندان و مریدان او را جمع نموده است. ما این کتاب را در بخش اول «آثار آزاد» بررسی نموده‌ایم.

۱- سوره حج (۲۲)، آیه ۵۶.

۲- سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۲.



## خصائل و ویژگیهای اخلاقی آزاد

آزاد طبعاً شخصی قانع، بذله‌گو، شگفته طبع، خوش اخلاق، منکسر مزاج و معتقد و متعهد به دین اسلام و ارزش‌های اسلامی و انسانی و نیز بی‌نیاز از ثروت و دولت دنیوی بود. با وجودی که با امرا و رؤسا مجالس داشت، اما هیچ وقت از آنان برای خود منصب و مقام نخواست و اگر خود آنان می‌خواستند که به آزاد، مقام و منصبی بدهند با کمال استغنائی و بی‌نیازی از قبول آن اجتناب کرد. او استغنا و بی‌نیازی خود را چنین تعریف کرده است:

”از آن روزی که ناصیهٔ اخلاص با آستان بیت الله آشنا شد. بیگانگی از رسوم ابنای روزگار بهم رسیده و معنی تخلص آزاد به قدر استوار جلوه افروز گردید“<sup>۱</sup>.

آزاد می‌گوید که صله بر دو قسم است اُخروی و دنیوی. اول الذکر نصیب آنان می‌شود که مداحی خاندان نبوت و اکابر دین را پیشه ساخته‌اند و چشم به ثروت و جوایز اُخروی دوخته‌اند، و صلهٔ دنیوی به مدح و ستایش امرا و سلاطین حاصل می‌شود. او می‌گوید:

”فقیر آزاد قصاید عربی هفتصد بیت در نعت نبوی به نظم آورده و وسیله‌ای برای تحصیل شفاعت پیدا کرده، لذا ترانهٔ افتخار می‌سراید:

چون مدح رسول کام من شد «حسان الهند» نام من شد“<sup>۲</sup>

آزاد در ضمن رابطهٔ خود با نواب نظام‌الدوله می‌نویسد:

۱- مآثرالکرام، ص ۱۴۳.

۲- خزانهٔ عامره، ص ۴.



”بین) فقیر و نواب نظام الدوله محبت و اخلاص فوق البیان بود و از ابتدای ملاقات تا انتهای ایام حیات مثل من آزاد را در دام حسن خلق خود مقید داشت هر چند خواستم کناره گیرم نگذاشت“<sup>۱</sup>.

### پرهیز از هجوگویی آزاد

آزاد زبان و قلم خود را از هجوگویی محفوظ نگهداشته است و سعی نموده است که حتی خامه خود را از ذکر و انتخاب کلام شعرای هزلگو محفوظ دارد. در این مورد او نظر خاصی داشت، می گوید:

”عیب جوئی عیبی است عظیم و کج خلقی امریست نامستقیم خنده بر مردم زدن گل رسوایی بر خود چیدن است و پرده دری ابنای جنس نمودن پیراهن عرض خود دریدن. هیچ کس شیشه ناموسی نشکست که آبرویش نریخت و تار و پودی نیافت که سررشته عزتش نگسیخت:

عیب مردم فاش کردن بدترین عیبهاست

عیب گو اول کند بی پرده عیب خویش را“<sup>۲</sup>

باز می گوید:

”محرر اوراق التزام کرده که زبان خامه را از هجویات و هزلیات شعرا نگاه دارد“<sup>۳</sup>. او پرورده میر عبدالجلیل بلگرامی بود و میر مذکور به شاگردان و فرزندان خود نصیحت می کرد که از هجوگویی و ابتذال دوری جویند و آزاد بر این توصیه استاد و مرئی خود تا واپسین نفس عمل کرد.

---

۱- خزانه عامره، ص ۵۵.

۲- همان، ص ۳۳۷.

۳- سرو آزاد، ص ۵۹.

## استغنا و بی‌نیازی آزاد

آزاد شخصی بی‌نیاز و مستغنی بود. شفیق اورنگ‌آبادی شاگرد آزاد از استاد خود نقل می‌کند که یک بار پدر آزاد هر دو پسر خود یعنی آزاد و غلام حسن را برای استخدام پیش نواب میر محمود مخاطب به شاهنواز خان بُرد. پدر آزاد نزدیک نواب ایستاده بود و از او روی احکام امضا می‌گرفت. آزاد و غلام حسن از دور منتظر بودند که نواب به سوی آنان نگاه کند و آنان به او سلام کنند. اما نواب چنان در کار خود مشغول بود که اصلاً به طرف آنان متوجه نشد. آزاد می‌گوید در آنوقت در دل من غیرت و حمیت به جوش آمد که بر در مخلوق چنین عجز و انکسار بی‌معنی است و باید به طرف خالق حقیقی رجوع کرد که خدمت او از همه افضل‌تر است. من از «سلام‌گاه» برگشتم. چو بدار پرسید کجا می‌روی؟ گفتم: خانه. برادرم همانجا منتظر ماند و بعداً در ملازمت نواب درآمد. وقتی پدرم به خانه برگشت، از من پرسید: تو چرا برگشتی؟ آخر چه کار می‌کنی؟ گفتم: هر چه تقدیر باشد!<sup>۱</sup>

## توکل و قناعت آزاد

ملکاپوری از قول مؤلف گل رعنا نوشته است که آزاد پس از مشرف شدن به حج بیت الله به این فکر افتاد که باید زندگی را به طرز فقیری و درویشی گذراند. البتّه فقیر و درویشی انواع و اقسام دارد، کدامیک را باید اختیار کرد. پس از تأمل به این نتیجه رسید که به راه راست ثابت قدم ماند، چرا که در امور دینی دروغ را فروغ نیست. چنانچه آزاد از کرامات گویی و پیری و مریدی فرسنگها دوری نمود، در راستی و درستگی و خوش معاملگی می‌زیست. در حدود ده سال در انزوا با توکل کاری ساخته نیست. پس در همان ایام نواب نظام‌الدوله ناصر جنگ شهید به طرف او دست رفاقت

۱- محبوب الزمن: تذکره شعرای دکن، ج ۱، ص ۸-۲۵۷.

دراز کرد و او نیز به اجبار آن را پذیرفت و تا آخر حیات با او بود.<sup>۱</sup> عبدالوهاب افتخار دولت‌آبادی که شاگرد آزاد بود نوشته است:

”میر آزاد در صفت درویشی و سخن طرازی با امیر حسن تشابه دارد...  
امیر حسن از هند به دکن تشریف آورد و در سرزمین دولت‌آباد رنگ اقامت  
ریخت. میر آزاد را همچنین اتفاق افتاد خود می‌فرماید:  
ز هند آمده با فقر و شاعری به دکن عجب تشابه آزاد با حسن باشد“<sup>۲</sup>

### همدردی با محتاجان

آزاد با دوست و دشمن رفتار همدردانه داشت، مخصوصاً به افراد محتاج کمک می‌کرد.  
آزاد به این خصوصیت خود اشاره کرده است:

”مدار نیت این خادم الخلاق بر آن است که اگر دست کوتاه را قدرت رسایی  
نیست، باری قدم طریق اعانت محتاجان پیماید و اگر انگشت ناتوان را طاقت  
گره‌گشایی نیست به هر حال قلم به سفارش مستمندان زمان گشاید“<sup>۳</sup>.  
حاکم لاهوری نوشته است:

”اصلاً بوی خودی از این بزرگ خداپرست یعنی آزاد نشنیده، با خَلق و خُلُق و  
تواضع و گشاده‌پیشانی پیش می‌آید، و هر قسم غربا و فقرا را از علو همّت ذاتی  
و سخاوت اصلی و اخلاق عمیم خود مرهون و خوشنود می‌گردانند“<sup>۴</sup>.  
شفیق اورنگ‌آبادی درباره آزاد می‌گوید:

---

۱- محبوب الزمن: تذکره شعرای دکن، ج ۱، ص ۵-۲۶۴.

۲- تذکره بی‌نظیر، ص ۳.

۳- خزانه عامره، ص ۴.

۴- مردم دیده، ص ۳۵.

”انحاح حوایج عالم و فیض رسانی و دلسوزی خلق و کلمه الخیر و دستگیری  
غربا و حفظ الغیب هر کدام که در مزاج اقدس یافته می شود از سلف و خلف  
دیده و شنیده نشد“<sup>۱</sup>.

ضیا برهانپوری در مثنوی به وصف فیض رسانی و همدردی آزاد با خاص و عام  
برداخته است:

به هر حصول غرض خاص و عام

هست زبانش متحرک دوام

همّت عالیش سحاب است و بس

رشحه فشان بر گل و بر خار و خس

فیض رسانی عمل خاص او

جمله جهان بنده اخلاص او

بس که بامداد کمر بسته است

خانه او مأمّن هر خسته است<sup>۲</sup>

شفیق اورنگ آبادی نوشته است که نامه های آزاد که برای سفارش دیگران می نوشت

حکم اکسیر را داشتند<sup>۳</sup>.

آزاد خود می گوید:

آزاد من به دشمن خود بد نمی کنم نامنصف است هر که دغا می دهد مرا<sup>۴</sup>

---

۱- مقدمه مآثرالکرام، ص ۵۹.

۲- تمنا اورنگ آبادی: گل عجایب، ص ۶۸.

۳- مآثرالکرام، ص ۶۰.

۴- دیوان فارسی آزاد (خطی)، برگ ۱۷.

### نکته سنجی، بذله‌گویی و شوخ طبعی آزاد

خوش کلامی و شوخ طبعی آزاد در جای جای آثار او پیداست و در اینجا به چند لطیفه اشاره می‌کنیم:

روزی آزاد در خدمت نواب آصف جاه بود. "اتفاقاً هندویی به ارادهٔ اسلام حاضر شد و شرف اسلام دریافت. عرض بیگی به عرض رسانید که امیدوار نام است. [نواب] فرمود: نام باید گذاشت که مشعر دین اسلام باشد. فقیر [آزاد] گفتم: مثلاً دین محمد فرمود: دیروز هندوی مسلمان شد، نام او دین محمد گذاشته شد. گفتم، دین محمد هر قدر زیاد شود بهتر: اللهم انصر من نصر دین محمد. بسیار منبسط گشت و همین نام مقرر نموده".<sup>۱</sup>

\*

شبی در اورنگ‌آباد در خدمت نواب نظام‌الدوله متخلص به «آفتاب» بود. نواب مذکور سادات عرب را دعوت نموده بود. آزاد این قصه را چنین تعریف کرده است: "دور قهوه در میان آمد، نواب قهوه را بسیار دوست می‌داشت. یکی از سادات مدینه منوره خالی ذهن با نواب گفت: القوه محرمة عند بعض العلماء. نواب با فقیر [آزاد] خطاب کرد که مولانا چه می‌فرماید؟ گفتم: غرض مولانا این است که قهوه نزد بعضی علما معظم است و محرّم از مادهٔ محترم است. نواب ساکت شد و سید هم فهمید و بعد برخاست مجلس ادای شکر کرد که کلام مرا عجب توجیهی فوراً به خاطر رساندید".

\*

روزی آزاد با نواب نظام‌الدوله در آرکات بود. آنجا آهوئی را شکار کرده بودند. وقتی پیش نواب آوردند، "نواب به حضار خطاب کرد که این را شکار باید کرد یا آزاد

---

۱- سرو آزاد، ص ۱۸۱.



باید ساخت.“ حضار حرف نواب را تأیید کردند، اما وقتی نواب از آزاد پرسید که آهو را چه باید کرد؟ آزاد برای نواب حکایتی نقل کرد و گفت:

”پادشاهی به قتل اسیری حکم کرد. ضابطه است که هر گاه شخصی را می‌خواهند به قتل رسانند، استفسار می‌کنند که اگر آرزوی داشته باشی ظاهر کن. اگر امری ظاهر می‌کند به عمل می‌آرند. چون اسیر را پرسیدند، گفت: همین آرزو دارم که یک مرتبه در مجلس سلطانی باریاب شوم. مردم به عرض پادشاه رسانیدند، درجه قبول یافت و اسیر را در بارگاه حاضر ساختند و استفسار کردند که عرضی داری؟ گفت: نه خیر. وقتی که پادشاه از مجلس برخاست، اسیر به عرض رسانید که گنه‌کار واجب القتل، اما حق صحبتی بر پادشاه عالم ثابت کرده‌ام. پادشاه از این حسن ادا مسرور شد و او را امان داد. حالا این آهو هم حق صحبت ثابت کرده است. پیشتر هر چه مرضی مبارک باشد. نواب لب به تبسم شیرین کرد و آهو را هم نام آزاد ساخت.“<sup>۱</sup>

### مهر آزاد

نسخه خطی شجره طیبه تألیف آزاد که در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی در قم (ایران) موجود است، در ورق ۶۸ و ۱۰۰ دو نوع مهر آزاد ثبت شده است. یکی به خط نستعلیق و دیگر به خط چلیپا. عبارت هر دو مهر «فقیر آزاد» است. یک مهر بیضوی «میر غلام علی» در نسخه بیاض آزاد موجود در کتابخانه خدابخش پتنا نیز دیده‌ام. همچنین نسخه سفینه خوشگو در همانجا (شماره ۷۰۸) دارای مهر وی «فقیر آزاد» و عبارت «فقیر آزاد بلگرامی» استکساب نمود ۱۱۸۲ هجری می‌باشد.

۱- سرو آزاد، ص ۱۹۱.

## لقب آزاد

به خاطر مداحی پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> او را لقب «حسان الہند» داده بودند. علاوه بر این لقب، سیّد محمد خان صلابت جنگ او را القاب «سراج المحدثین» و «رئیس العلماء» اعطا کرده بود<sup>۱</sup>.

## بنای «خوابگاه روشن»

آزاد در سال ۱۱۹۱ هجری هفتاد و پنج ساله شده بود و پی بُرد که به زودی از دارِ فانی به عالم جاودانی انتقال خواهد یافت. آزاد بلگرامی، میر غلام علی قطعه زمینی برای قبر خود در روضه خلدآباد نزد مزار شاه برهان‌الدین غریب هانسوی خریداری کرد و آنجا را قبر خود ساخت و توصیه کرد که پس از درگذشت او را در آنجا دفن کنند. آزاد آن محل را به «خوابگاه روشن» موسوم ساخت<sup>۲</sup>. پس از بنا شدن خوابگاه روشن، آزاد جشنی برپا ساخت و اطعام داد. شعرا و امرا و مشایخ شهر را دعوت نمود. خود از حضار پذیرایی می‌کرد و بسیار خوشحال بود و به همه می‌گفت: هذا فراق بینی و بینک. این جدایی چند روزه است، سرانجام در آخرت با هم یکدیگر را می‌بینیم. شعرا در

---

۱- دکتر عصمت جاوید: مجلّہ سبّ رس، حیدرآباد، نوامبر ۱۹۸۸ م، ص ۱۶.

۲- محبوب الزمن: تذکرہ شعرای دکن، ج ۱، ص ۶-۲۸۵، ملکاپوری و مؤلف سخنوران بلندفکر نام قبر آزاد را «عاقبت خانہ» و سال تعمیر آن را ۱۱۹۵ هجری نوشته‌اند. در اردو دائرہ معارف اسلامیہ، ج ۱، ص ۱۰۶ بدون ذکر مأخذ آمده است که آزاد را در خلدآباد دکن در احاطه درگاه امیر حسن سجزی دهلوی در آن مقبره دفن کردند که خود او در سال ۱۱۹۱ هجری تعمیر کرده بود و نام آن را «خوابگاه روشن» گذاشته بود. دکتر عصمت جاوید نیز برای قبر آزاد همین اسم را نوشته است. مجلّہ سبّ رس، نوامبر ۱۹۹۹ م، ص ۱۷، ولی مأخذ خود را ذکر نکرده است.



تاریخ تعمیر خوابگاه او قطعات تاریخ سرودند.<sup>۱</sup> آزاد پس از تعمیر «خوابگاه روشن»  
 نه سال دیگر زنده بود. خود او در تاریخ تعمیر «خوابگاه روشن» قطعه زیر را سروده  
 است:

آزاد به قید زندگی ساخت تا حشر برای خویش مسکن  
 شمع خرد چراغ تاریخ افروخته «خوابگاه روشن»<sup>۲</sup>  
 (= ۱۱۹۱ هـ.)

### بیماری آزاد

از نامه‌های صمصام‌الدوله شاهنواز خان چنین برمی‌آید که آزاد در آخر عمر به تب  
 (درد) قولنج گرفتار شده بود. او می‌نویسد:

”حدیث تب (درد) قولنج و رفع آن و بقیه نقاها و پرهیز از نوشته ایشان معلوم  
 شد. دنیا محل مکاره است عاقبت بخیر باد“<sup>۳</sup>.

شاهنواز خان در نامه دیگر می‌نویسد:

”از نوشته‌های رای سدهاری لال معلوم شد که از پیچش و خون و بلغم مزاج  
 دشمنان مهربان کسل دارد و اگر خون کم شده تقاضا و خلش قولنج و فتق و  
 اضطراب از همان قسم است به استماع این معنی موجب تردد و تفکر شد، حکیم  
 علی الاطلاق از فضل خود زود شفای کامل عطا فرماید“<sup>۴</sup>.

۱- صاحب محبوب الزمن تذکره شعرای دکن، ج ۱، ص ۲۸۶ این واقعه را به نقل از کتاب  
 تنبیه الشاکین فی جلائل حضرت محبوب سبحانی تألیف میر غلام علی ارشد نقل کرده  
 است و نوشته است که کتاب مذکور از بین رفته است.

۲- کلیات فارسی آزاد (نسخه مجلس تهران)، برگ ۲۵۳.

۳- مقدمه مآثرالکرام، ص ۵۲.

۴- همان.



## وفات و مدفن آزاد

آزاد در ۲۴ ذیقعدہ ۱۲۰۰ هجری در سنّ هشتاد و چهار سالگی<sup>۲</sup> وفات یافت و طبق وصیت خود در خلدآباد که از اورنگ‌آباد ۱۸ کیلومتر فاصله دارد، در پایین مزار حسن دهلوی مدفون گردید. علی اصغر حکمت می‌نویسد:

”آرامگاه حسن دهلوی... در قصبه خلدآباد معروف به روضه واقع شده است و آن در نُه میلی شمال ایستگاه راه آهن دولت‌آباد می‌باشد... مقبره میر غلام علی آزاد بلگرامی که از اجله فضلائی قرن اخیر است نیز در جنب آن قرار دارد.“  
«آه غلام علی آزاد» ماده تاریخ وفات آزاد است که از این مصراع ۱۲۰۰ هجری به دست می‌آید.

## لوح مزار<sup>۳</sup>

هو الحی القیوم

حسان الہند میر غلام علی آزاد حسینی واسطی بلگرامی

ولادت: ۲۵ صفرالمظفر ۱۱۱۶ هجری

«آه غلام علی آزاد».

۱- در بحر ذخار «۲۱ ذیقعدہ» آمده است.

۲- در مقدمه مآثرالکرام، ص ۵۴ در سنّ هشتاد و شش و در نشتر عشق در ۷۸ سالگی گفته شده است که درست نیست. همچنین صاحب نشتر عشق سال وفات آزاد را ۱۱۹۴ هجری (نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۷۹)؛ شیر علی افسوس در آرایش محفل و نبول در یوبپی. گزیتر سال وفات او را ۱۲۰۲ هجری درج نموده‌اند و در لغت‌نامه دهخدا در ذیل ماده «آزاد بلگرامی» وفاتش را در سال ۱۱۶۵ هجری گفته شده است که این هم درست نیست. رک: لغت‌نامه دهخدا، ص ۸۲ (آ- ابوسعید)، تهران، ۱۳۲۵ ه. ش.

۳- مقدمه مآثرالکرام، ص ۵۴.

## ارادت مردم عامه به مدفن آزاد

تقریباً همه تذکره‌نویسان آزاد را مرد عالم و فاضل و دارای صفات اعلی اخلاقی دانسته و به علم و فضل او اعتراف نموده‌اند. هیگ در کتاب «آثار مهم تاریخی دکن» که به زبان انگلیسی تألیف کرده است، شهرت آزاد پس از مرگ را چنین توضیح داده است:

«صیت و شهرت علم و فضل این شاعر (آزاد) به اندازه‌ایست که والدین بچه‌های خود را به مزار وی می‌برند تا آنها دانه‌ای قند را بال‌های خود از قبرش بردارند و در نتیجه هم صاحب ذوق علم شوند و هم صاحب توفیق و استعداد برای تحصیل آن»<sup>۱</sup>.

\*

از تذکره‌ها معلوم می‌شود که کتابهای آزاد مخصوصاً دواوین شعر عربی او در مدارس تدریس می‌شد، چنانکه محمد اعظم خان متخلص به «اعظم» (م: ۱۲۷۲ هـ.) صاحب تذکره گلزار اعظم نوشته است که کتابهایی که نزد سید ابوطیب خان والا خواندم در آن «دیوان اول عربی از سبعة سیاره آزاد نیز شامل بود»<sup>۲</sup>.

همچنین سید نورالحسن پسر نواب سید محمد صدیق حسن خان صاحب تذکره نگارستان سخن در شرح حال خود می‌نویسد:

«... و بعض قصاید عربیه آزاد از والد ماجد خواند»<sup>۳</sup>.

1- T.W. Haig: *Historical Landmarks of the Deccan*, Allahabad, 1907, p.58.

اصل عبارت اینست:

“The fame of the poet’s learning is such that parents take their children to his shrine in order that they may by picking up with their lips a piece of sugar from the tomb, obtain both a taste for knowledge and the ability to acquire it”.

۲- احمد گلچین معانی: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۵۶.

۳- نورالحسن: نگارستان سخن، ص ۱۳۱.

چند نسخه خطی نیز در کتابخانه‌ها دیده می‌شود که دارای یادداشتهای آزاد یا مُهر وی می‌باشند. از این معلوم می‌شود که او نوشته‌های دیگران را با دقت می‌خواند. از این قبیل است نسخه نفایس المآثر<sup>۱</sup> که در کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، در ذخیره سبحان الله که آزاد آن را خریداری کرده بود و دارای یادداشت و مُهر وی می‌باشد. نسخه‌های از هفت اقلیم نیز در همانجا نگهداری می‌شود که روی آن یادداشتی از وی در مورخ ۱۲ جمادی الآخر ۱۱۵۰ هجری موجود است. نسخه دیگر از دیوان شهاب‌الدین ادیب صابر شماره ۱۴۰۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که روی صفحه اول آن نیز یادداشت آزاد موجود است.

\*

همچنین دو نسخه خطی به عربی در کتابخانه رضا رامپور وجود دارد که بر آن دستخط و یادداشتی از آزاد بلگرامی دیده می‌شود. یکی شرح کافیۀ رضی در نحو است که دو مُهر بیضوی «فقیر آزاد» ثبت است و این عبارت بر بالای آن آمده است:

”من عواری الزمان الی الفقیر غلام علی المتخلص بآزاد الحسینی الواسطی  
البلگرامی عامله الله بلطفه السّامی، ۱۱۶۹ هجری.“

دیگری اکمل الصناعة است که روی آن پنج سطر به خط آزاد بلگرامی به عربی نوشته شده است. عکس هر دو صفحه را در کتابهای «وراثت علمی کتابخانه رضا»<sup>۲</sup> و «تاریخ کتابخانه رضا»<sup>۳</sup> آورده شده است.

۱- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- وراثت علمی کتابخانه رضا، سید حسن عباس.

۳- تاریخ کتابخانه رضا (اردو).



## منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانة عامره، ۱۱۷۶ هجری.
۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: دیوان آزاد (خطی).
۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: دیوان آزاد (فارسی) (خطی).
۴. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: روضة الاوليا.
۵. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: سرو آزاد.
۶. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: شجرة طیبه (خطی).
۷. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: غزلان الهند، نسخه خطی موزه ملی، کراچی، پاکستان، شماره ۱۳۱/۲-۱۹۶۸.N.M.
۸. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: کلیات آزاد (خطی).
۹. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: کلیات آزاد فارسی (خطی).
۱۰. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: کلیات آزاد فارسی (نسخة مجلس شورای اسلامی تهران).
۱۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: آثارالکرام.
۱۲. احمد صمدانی، سید مقبول: حیات جلیل (اردو)، اله آباد (هند)، ۱۹۲۹ م.
۱۳. افتخار بخاری دولت آبادی، سید عبدالوهاب: تذکرة بی نظیر، ۱۱۷۲ هجری.
۱۴. افسوس، شیر علی: آرایش محفل و نبول در یو.پی. گزیتر.
۱۵. انصارالله، دکتر محمد، استاد زبان و ادبیات اردو، دانشگاه اسلامی علیگره (هند): تصحیح عوارف هندی (خطی).
۱۶. بیاض آزاد (خطی)، کتابخانه ندوة العلما لکهنو (هند).
۱۷. تمناً اورنگ آبادی: گل عجایب.
۱۸. ثمین بلگرامی، غلام حسین: شرایف عثمانی.

۱۹. حاکم لاهوری، عبدالحکیم: تذکرہ مردم دیدہ، ۱۱۷۵ ہجری، تصحیح دکتر سید عبداللہ، لاهور، ۱۹۶۱ م.
۲۰. حبیب الرحمن، حکیم: ثلاثہ غسالہ (کتاب شناسی)، ترجمہ و تعلیقات از سید عارف نوشاہی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۸ ہ. ش.
۲۱. خلیل، علی ابراہیم خان: صحف ابراہیم (خطی)، ۱۲۰۵ ہجری.
۲۲. دائرہ معارف اسلامیہ (اردو)، زیر اہتمام دانشگاه پنجاب، لاهور، ج ۱.
۲۳. دہخدا، علی اکبر: لغت نامہ دہخدا، تہران، ۱۳۲۵ ہ. ش.
۲۴. دہرہ، پاندیت لکھمی: پیم پرکاش (بہ ہندی)، ۱۹۴۳ م.
۲۵. رسالہ چہار انواع (در آداب)
۲۶. سامی: قاموس الاعلام.
۲۷. سلیم بھوپالی، سید علی حسن خان: صبح گلشن، ۱۲۹۵ ہجری.
۲۸. شاعر بلگرامی، میر سید محمد: تبصرۃ الناظرین (خطی).
۲۹. شہاب الدین محمد: المستطرف فی کل فی مستظرف (۸۵۰-۷۶۰ ہ. ش.).
۳۰. صدیق حسن خان بہادر، امیرالملک سید محمد: شمع انجمن، ۱۲۹۲ ہجری.
۳۱. طہرانی، شیخ آقا بزرگ: الذریعۃ الی تصانیف الشیعۃ، دارالأضواء، بیروت، ج ۹.
۳۲. عاشقی عظیم آبادی، حسین قلی خان: نشتر عشق، ج ۱، ۱۲۳۳ ہجری.
۳۳. عباس، دکتر سید حسن: شرح کافیہ رضی.
۳۴. عبدالحق محدث دہلوی، شیخ: اخبارالانخيار فی اسرارالابرار، مطبع محمدی، دہلی.
۳۵. عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، علامہ: نزہۃ الخواطر، ج ۶، دائرۃ المعارف العثمانیہ، حیدرآباد (ہند)، ۱۳۹۸ ہ. ۱۹۷۸ م.
۳۶. عصمت جاوید، دکتر: سب رس (مجلہ)، حیدرآباد، نوامبر ۱۹۸۸ م.
۳۷. علامی، شیخ ابوالفضل: آیین اکبری ج ۲.

۳۸. علی احسن: مجموعه‌ای: مجمع البرکات، دیوان عشقی، مثنوی ریاض عشق، رساله سؤال و جواب و عوارف هندی، هردویی (هند)، ۱۸۹۷ م.
۳۹. علی شادانی، سید اصغر: حیات شادان بلگرامی (اردو)، کراچی (پاکستان)، سپتامبر ۱۹۸۶ م.
۴۰. غلام علی ارشد، میر: تنبیه الشاکین فی جلائل حضرت محبوب سبحانی.
۴۱. قیصر امرهوی، سید محمود حسن: فهرست مخطوطات ذخیره احسن مارهروی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۸۳ م.
۴۲. کوب، قاضی عبدالنبی: فهرست مفصل مخطوطات عربیه کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور.
۴۳. گلچین معانی، احمد: تاریخ تذکره‌های فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۰ ه. ش، ج ۲.
۴۴. مثنوی ریاض عشق.
۴۵. مجله دانش، اسلام‌آباد، شماره ۳، پائیز ۱۳۶۴ ه. ش.
۴۶. محمود بلگرامی، محمد: تنقیح الکلام فی تاریخ بلگرام (اردو)، علیگره (هند)، ۱۹۳۰ م.
۴۷. ملکپوری، محبوب الزمن: تذکره شعرای دکن، ج ۱.
۴۸. منزوی، احمد: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد.
۴۹. ندوی، دکتر فضل‌الرحمن: "بلگرام"، مجله علوم اسلامی، علیگره، ژوئن - دسامبر ۱۹۶۵ م.
۵۰. ندوی، دکتر فضل‌الرحمن: سبحة المرجان (به انگلیسی).
۵۱. نقش علی: باغ معانی.
۵۲. نقوی، دکتر سید علی رضا: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۴۲ ه. ش.

۵۳. نورالحسن، سید: نگارستان سخن.
۵۴. نوشاهی، سید عارف: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ج ۱، ۱۳۶۵ ه. ش. / ۱۹۸۶ م و ج ۲، ۱۳۶۹ ه. ش. / ۱۹۸۹ م.
۵۵. واسطی بلگرامی، میر عبدالجلیل: مثنوی امواج الخیال (خطی).
۵۶. وجیه الدین، مولانا: بحر ذخار.
۵۷. وصی الحسن، سید: روضۃ الکرام (شجرۃ نسب سادات زیدی واسطی بلگرام)، چاپ گورکھپور (هند)، ۱۹۲۰ م.
58. Ashraf, M.: *Catalogue of the Persian Mss. In the Salar Jung Museum & Library*, Hyderabad, Vol., II.
59. Edward Edwards: *Persian Printed Books in the British Museum*.
60. Haig, T.W.: *Historical Landmarks of the Deccan*, Allahabad, 1907.
61. Marshal, D.N.: *Mughals in India*,
62. Ray, Prof. Sukumar: *Bairam Khan*, edited by M.H.A. Beg, published by Institute of Central and West Asian Studies, University of Karachi, 1992.
63. Storey, C.A.: *Persian Literature*, Section II, Fascieulus.

\* \* \*





## احوال و آثار مسعود سعد سلمان

### راجندر کُمار\*

مسعود سعد سلمان، شاعر بزرگ دوره غزنوی که در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم هجری می‌زیسته است. پدرش، سعد سلمان، اهل همدان بود و تا شصت سال به عنوان یکی از عمال دیوان غزنوی، خدمت کرد. در سال ۴۲۷ هجری هنگامی که سلطان مسعود بن محمود، فرزند خود، محدود را به فرمانفرمایی هند فرستاد؛ سعد سلمان همراه او بود. مسعود سعد سلمان، راجع به پدرش نوشته است.

”شصت سال تمام خدمت کرد پدر بنده سعد بن سلمان  
که به اطراف بودی از عمال که به درگاه بودی از آعیان“<sup>۱</sup>

مسعود سعد سلمان، در سال ۴۳۸ هجری در لاهور به دنیا آمد.<sup>۲</sup> او دو پسر و یک دختر داشت. یک پسر موسوم به سعادت که شاعر بود و پسر دیگر صالح نام داشته که هنگام زندانی بودن پدر، در مرنج، وفات یافته است.<sup>۳</sup>

---

\*- استادیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۷۵.

۲- همان، ص مو.

۳- همان، ص ۵۸۹.

حیات مسعود سعد سلمان مصادف با عهد شش پادشاه غزنوی بوده است که عبارتند از: شاه فرخ‌زاد، سلطان ابراهیم، مسعود بن ابراهیم، شهرزاد، ملک ارسلان و بهرام شاه. کودکی او در عهد پادشاه فرخ‌زاد بوده، زندگی ادبی و خدمت شاهی او، از عهد سلطان ابراهیم، آغاز می‌شود.<sup>۱</sup> او از رجال مخصوص دربار سیف‌الدوله بن ابراهیم بوده و چند سال پیش از فرمانفرمایی رسمی او در هند، در خدمت او بود. وقتی که سیف‌الدوله از هند بازگشت و عازم غزنین شد برای خدمت سلطان ابراهیم، شاعر مذکور در آن سفر همراهش بوده است.

برای زندانی شدن مسعود سعد سلمان؛ دو علت ذکر کرده‌اند. اول، در سال ۴۸۵ هـ. سیف‌الدوله، به فرمان پدر خود، سلطان ابراهیم غزنوی، زندانی شد و تمام ندیمان و دوستان او نیز زندانی گشتند. منجمله مسعود سعد سلمان بود.<sup>۲</sup>

دوم، این واقعه بر اثر تهمت سیاسی حاسدان، زمانی اتفاق افتاد که مسعود سعد سلمان، خود عازم خدمت ملک‌شاه بوده است.

در لاهور دارایی پدری او را تصرف کردند و وقتی که مسعود نتوانست در هند دادرسی بیابد، به جانب غزنین شتافت تا مستقیماً شکایت به سلطان ابراهیم ببرد، لیکن دشمنان قبلاً او را در نظر سلطان متهم ساخته بودند چنانکه بدادش نرسید. سلطان ابراهیم فرمان داد که او را در قلعه «دهک» در هند زندانی کنند<sup>۳</sup> وقتی که او در دهک بود به وسیله علی ابوالقاسم خاص که از مُقَدِّمان درگاه سلطان بود، وسایل آسایش وی فراهم شد. دشمنان شاه را آگاهی دادند که مسعود سعد در دهک راحتی دارد پس سلطان او را به قلعه «سو» که بر کوهی بلند واقع بود فرستاد و بند برپای او نهادند.

---

۱- نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۱.

۲- چهار مقاله، ص ۴۴.

۳- دیوان مسعود سعد سلمان، ص بی.

مکان قلعه سو معلوم نیست. همین قدر آشکار است که در خاک هند نبوده است، طوری که گفته است:

”و لیک زالی دارم که در کنار مرا      چو جان شیرین پرورد و مرد خرد و کلان  
 نبست هرگز او را خیال و نندیشید      که من به قلعه سو مانم او به هندوستان“<sup>۱</sup>  
 بعد از سو، او به قلعه «نای» فرستاده شد. شهرت فوق‌العاده قلعه نای، این بود که زندان سیاسی است! مکان قلعه نای از روی کتب معلوم نشد. کل مدت حبس او ده سال است و در این شعر تصریح شده است:

”هفت سالم بکوفت سو و دهک      پس از آنم سه سال قلعه نای“<sup>۲</sup>

وقتی که او با سیف‌الدوله زندانی شد از مولد خودش، لاهور چنین یاد کرده است:

”ای لاهور و یحک بی من چگونه‌ای      بی‌آفتاب روشن، روشن چگونه‌ای  
 ای آنکه باغ طبع من آراسته ترا      بی‌لاله و بنفشه و سوسن چگونه‌ای  
 تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار      با من چگونه بودی و بی‌من چگونه‌ای  
 ناگه عزیز فرزند از تو جدا شده‌ست      با درد او به نوحه و شیون چگونه‌ای“<sup>۳</sup>

با وجود همه عتابها و خشمهایی که در این قصیده دیده می‌شود. دوره جوانی این شاعر که در خدمت سیف‌الدوله گذشته، سعادتمندترین ادوار عمرش بود. در این زمان، شمارش دُر و لذت سرداری لشکر را با ذوق شاعری و سخن پردازی باهم داشته است و در ردیف امرا بزرگ آمده و در این خصوص شعری سروده است:

”به گاه مدحت بودم ز جمله شعرا      بوقت خدمت بودم ز زمره عمال“

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۴۲۰.

۲- همان، ص مه.

۳- همان، ص ۴۹۳.

از تحقیقات معلوم می‌شود که رقیب او راشدی، در نزد شاه ابراهیم بوده و علیه مسعود سعد سلمان تهمت زده است و علت خصومت مسعود و راشدی، رقابت در مداحی بوه ولی مسعود نیز علیه مقام درباری راشدی تحریکاتی نموده است:

”هر آن قصیده که گفتیش راشدی یکماه  
 جواب گفتم ز آن بر بدیبه هم بزمان  
 اگر نه بیم تو، بوده شها به حق خدای  
 که راشدی را بفکندمی ز نام و نشان  
 اگر دو تن را جنگ اوفتادی اندر شعر  
 ز شعر بنده، بدیشان شواهد و برهان  
 چو پایگاهم دیدند نزد شاهنشاه  
 که داشتیم بر او جاه و رتبت و امکان  
 به پیش شاه نهادند مرمر تهمت  
 بصد هزاران نیرنگ و مهلت و دستان“<sup>۱</sup>

از احوال مسعود سعد سلمان در درگاه سیف‌الدوله پیش از این اطلاعی در دست نیست.

عاقبت دوره بدبختی او سرآمد ابوالقاسم خاص، یکی از مقربان دربار سلطان ابراهیم، او را در سال ۴۹۰ هجری از زندان نجات داد<sup>۲</sup> و مسعود، پس از خلاصی از زندان سلطان ابراهیم را مدح گفت. وقتی که سلطان ابراهیم، سیف‌الدوله را حبس کرد؛ و پسر دیگر خود علاءالدوله مسعود را به جای او، فرمانفرمایی هند، داد. مسعود سعد سلمان در ستایش او قصاید گفت و اینها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

دسته اول، متعلق به زمان فرمانفرمایی سلطان ابراهیم در هند، و دسته دوم در مدح سلطان علاءالدوله مسعود و متعلق به زمان سلطنت اوست. علاءالدوله مسعود فرزند خود شهرزاد را نایب‌السلطنه هند کرد؛ و ابونصر فارسی را که مردی فاضل و شاعر بود، به عنوان سپهسالار همراه او ساخت. در مجلس شهرزاد، مسعود سعد سلمان مقامی ارجمند یافت و به وسیله ابونصر فارسی حکمرانی چالندر یا جالندر واقع در پنجاب هند، به او سپرده شد. در این خصوص رباعی زیر را می‌گوید:

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۵۳۳.

۲- تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۴۸.

”از بخشش دست من ز سیم و زر پرس و ز خوی خوشم ز مشک و از عنبر پرس  
وز قوت بازوی من از خنجر پرس و ز هیبت من ز راه چالندر پرس“<sup>۱</sup>  
دشمنان او و ابونصر فارسی در نزد سلطان علاءالدوله مسعود در غزنین و شهرزاد  
در لاهور از ایشان بدگویی کردند. نتیجتاً بدبختی او بعد از مغضوب شدن ابونصر  
فارسی، شروع شد. نخست او را از حکومت چالندر معزول کردند و بعداً دارایی او را  
در لاهور ضبط نمودند. با این سخت‌گیریها، مسعود سعد سلمان با یاری خواص،  
رهپسار غزنین شد، امید او در دربار علاءالدوله مسعود، به خواجه طاهر بن ثقه الملک  
وزیر خاص شاه بود. اما او از وی حمایت نکرد و عاقبت سلطان او را در قلعه مرنج  
حبس کرد. او علت زندانی شدن خود را حکمرانی چالندر می‌دانست و راجع  
به سخت‌گیری زندان مرنج حبسیه سروده است:

”گر خوردنی یابم هر هفته یکی روز از دست مرا کاسه و از زانو خوان است  
ور هیچ به زندانبان گویم که چه داری گوید که مخور هیچ که ماه رمضان است  
گویمش که بیمارم رو شربت و ناف آر خنده زند و گوید خودکار در آن است  
بدبخت کسی‌ام که از آن چندان نعمت امروز همه قصه من قصه نان است“<sup>۲</sup>

به وساطت ثقه الملک در آخر سال ۵۰۰ هجری او مورد عفو سلطان واقع شد.  
بهترین ده سال عمرش، در زندان قلعه‌های دهک، سو و نای و هشت سال در مرنج  
گذشت. بدین ترتیب مسعود سعد سلمان ۱۸ سال را در زندان بود. بعد از آزادی از  
حبس دوّم، پیر و ناتوان گشته و با توجه به اینکه باز هم مورد توجه شاهان غزنوی  
مانند ملک ارسلان و بهرام شاه، قرار گرفته بود؛ در شصت و دو سالگی که آزاد شد و  
به فکر نان و جامه بود و تقاضا داشت که شاه وام او را بگذارد و شاه دو «قریه» ده به او  
وقف نمود. از این زمان تا پایان عهد سلطان مسعود، این شاعر دوره پیری و ناتوانی را

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۷۰۲.

۲- همان، ص ۵۸.

طی کرده و شاه کار مناسب این روزگار یعنی روزگار پیری را به او سپرد و آن کتابداری دربار سلطنتی بود.

سلطان مسعود سوم بعد از ۱۷ سال پادشاهی، در سال ۵۰۹ هجری از دنیا رفت و پسرش شهرزاد که والی هند بود، به جای او، بر تخت نشست ولی پس از اندک مدتی، شهرزاد، به دست برادر خود ملک ارسلان مقتول شد؛ و ملک ارسلان بن مسعود به تخت غزنوی نشست؛ و برادران را به زندان افکنده و یکی از برادرانش بهرام شاه گریخت؛ و در خراسان به سلطان سنجر سلجوقی پناه برد؛ و او به کمک شاه سنجر، ارسلان را کشت. شاعر مزبور در سلطنت دو ساله ارسلان سعادت و حرمت یافته بود. بهرام شاه، دانش پرور و شعر دوست بود و بیش از ارسلان، در حق مسعود سعد سلمان، اکرام کرد و سه سال بقیه عمر شاعر که مصادف با سه سال اول حکومت بهرام شاه بود، به راحتی گذشت. در واقع، حرمتی را که همه عمر، دنبال آن بود، وقتی به او داده شد؛ که آفتاب عمرش به غروب نزدیک بود؛ و این مدت، بیش از سه سال نبود. او راجع به بیماریش چنین می گوید:

”لیکن از خدمت، فرومانده است از آنک  
رنج بیماریش بر بستر کشید  
پای نتواند همی نیکو نهاد  
دست نتواند سوی ساغر کشید“<sup>۱</sup>  
علت بیماری و پیری خودش را چنین تعریف نموده است:

”تاری از موی من، سپید نبود  
چون به زندان فلک مرا بنشانند  
ماندم، اندر بلا و غم چندان  
که یکی موی من سیاه، نماند“<sup>۲</sup>

و جای دیگر پیری را اینطور بیان کرده است:

”گر کنم جامه‌ها ز پیری چاک  
ز آن ندارد بجهت پیری باک  
گر نشاطی که در تن آمده بود  
به جوانی نشد به پیری پاک

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۱۱۵.

۲- همان، ص ۵۹۷.

مژدهٔ مرگ، پیری آرد و بس گر کند در جهان پیر چاک<sup>۱</sup>

مسعود سعد سلمان در سال ۵۱۰ هجری از دنیا رفت.

مسعود سعد یکی از قصیده‌سرایان بود و سبک شعر او خراسانی است. دیوان او بهترین گواه می‌باشد که او در هر صنف شعری مهارت داشت. بیشتر اشعارش حسبیه است. علاوه بر قصاید در دیوانش غزل، رباعی، مثنوی، قطعه، چستان نیز یافته می‌شود. زبان او آسان و سلیس می‌باشد. وصف طبیعت یا معشوق یا شراب، در شعر او، کمتر است. بیشتر قصیده‌های شکوه‌ای مسعود، از راه دادخواهی، خطاب به شاهان غزنوی یعنی سلطان ابراهیم بن مسعود و پسرش علاءالدوله بن ابراهیم، شهرزاد بن ابراهیم، ملک ارسلان بن مسعود و بهرام شاه بن مسعود، سروده شده است. در این قصاید ابتدا ستایشی از سلطان به عمل آمده، و سپس به شکوه پرداخته شده است. چندین قصیده در ستایش امرا و دوستانی دارد که به او یاری نموده‌اند. بیشتر اشعار او کلام جامعه است، خصوصاً آنکه در حبس گفته شده است.

در پایان دیوان، او وصف سی روز ماه و روزهای هفته را بر طبق تقویم قدیم ایران

نموده است که بسیار جالب است. برای نمونه چند بیت آورده می‌شود:

”خدا یگانا رامش گزین و شادی بین      که مژده دادت از بخت، ماه فروردین  
بهشت است گیتی ز اُردیبهشت      حلال آمد اینهمه می اندر بهشت  
زینت باغ، ماه خرداد است      گر به باده گرایی از دادست“<sup>۲</sup>

همین طور دربارهٔ اسم روزهای فارسی می‌گوید:

”امروز او رمزدست ای یار مهگسار      برخیز و تازگی کن و آن جام باده آر  
بهمن روز، ای صنم دلستان      بنشین با عاشق در بوستان  
اُردیبهشت روزست ای ماه داستان      امروز، چون بهشت برینست بوستان“<sup>۳</sup>

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۶۰۷.

۲- همان، ص ۶۰۴-۶۰۰.

۳- همان، ص ۶۰۹.

مسعود سعد سلمان سه دیوان داشت؛ که یکی به پارسی و دیگری به تازی و سوّم به هندی بود.<sup>۱</sup> از اشعار هندی او اثری در دست نیست. ولی از تازی، چندی شعر از او، موجود است. قدرت او، در بیان معانی با کلمات مُنتخب و مهارت او در حسن ترتیب و ترکیب است. قوّت خیال او باعث شده است؛ که بتواند گاه مطلبی را با چند تعبیر که هر یک تنها، شایان توجه است، بیان کند. طوری که در ستایش خودش گفته است:

”منم کاندِر عَجَم و اندر عرب کس      نبیند، چون من از چهره زبانی  
گر افتد مُشکلی در نظم و در نثر      ز من خواهد زمانه ترجمانی  
بدین هر دو زبان در هر دو میدان      به گردونم رسیده کامرانی  
سجود آرد به پیش خاطر من      روان رودکی و ابن هانی“<sup>۲</sup>

### منابع و مأخذ

۱. رضازاده شفق: تاریخ ادبیات ایران، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران، بی تا.
۲. سُبْحانی، دکتر توفیق ه. : نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷۷ ه. ش.
۳. عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به اهتمام دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.
۴. عوفی، محمد: لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، به سرمایه کتابخانه ابن سینا، تهران، اسفندماه ۱۳۳۵ ه. ش.
۵. هیری، ناصر: دیوان مسعود سعد سلمان، ناصر انتشارات گلشایی، تهران، چاپ اوّل خردادماه ۱۳۶۲ ه. ش.
۶. یاسمی، رشید: دیوان مسعود سعد سلمان، شرکت کتابفروشی ادب، تهران، تیرماه ۱۳۱۸ ه. ش.

\* \* \*

۱- لباب الالباب، ص ۴۲۳.

۲- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۱-۳۳۰.



## احوال و آثار خواجه محمد ناصر عندلیب

### جمیل الرحمن\*

خواجه محمد ناصر متخلص به عندلیب صاحب ناله عندلیب و شاعر برجسته قرن هجدهم میلادی محسوب می‌شود. او از سادات حسینی بود. سلسله خانواده‌اش از طرف پدر به حضرت بهاءالدین نقشبندی، که یکی از عرفای اسلامی قرن بود، چنانکه خود می‌گوید:

”حضرت خواجه بهاءالدین نقشبندی قدس سره العزیز که از سادات حسینی صحیح‌النسب‌اند به یازده واسطه جد پدری بنده‌اند“<sup>۱</sup>.

و از طرف مادر به سید عبدالقادر جیلانی معروف به حضرت غوث اعظم می‌پیوندند. خواجه محمد طاهر جد بزرگ خواجه محمد ناصر عندلیب در قرن هفدهم میلادی از بخارا به دهلی وارد گردید و از پادشاه باری مغول هند اورنگ‌زیب منصب ارزشمندی دریافت نمود.

---

\*- استادیار فارسی ذاکر حسین کالج، دانشگاه دهلی، دهلی.

۱- علم‌الکتاب، خواجه میر درد، مطبع انصاری، دهلی، ۱۳۰۸ هـ. ۱۸۹۰/م، ص ۸۴.

خواجه محمد طاهر سه پسر داشت به اسامی خواجه محمد صالح، خواجه محمد یعقوب و خواجه فتح الله خان، دو پسر خواجه محمد طاهر با دو دختر شاهزاده مرادبخش برادر کوچک اورنگزيب ازدواج کردند. خواجه محمد صالح با دختر مرادبخش، آسایش بانو، و پسر دوّم خواجه محمد یعقوب با دختر دوّم مرادبخش ازدواج کردند و این پیوند زناشویی در خانواده سلطنتی باعث نایل آمدن مناصب اعلی گردید.

“آن شاه عاقبت اندیش خواجه محمد صالح را منصب نمایان عطا کرد و با دختر برادر خویش شاهزاده محمد مرادبخش کتبخدا گردانید”<sup>۱</sup>.

“برادر دیگرش را که خواجه محمد یعقوب نام داشت هم منصب عمده بخشیده دویم دختر شهزاده مذکور به حباله نکاحش درآورد”<sup>۲</sup>.

پسر سوّم خواجه محمد طاهر به نام خواجه فتح الله خان (م: ۱۱۱۸ هـ. ۱۷۰۷ م.) مایل نبود که در خانواده سلطنتی ازدواج کند و منصب بزرگی هم که به او اعطا کردند نپذیرفت البته با خواهر سربلند خان که میر بخشی اورنگزيب بود ازدواج کرد.

“برادر سیومی خواجه محمد صالح، فتح الله نام داشت که جدّ شما باشد پادشاه او را بر منصبی سرافراز ساخته به هر تکلیف کتخدایی به میان اقبایی خود فرمود لیکن او هرگز قبول این معنی نمود و در آخر کار همشیره حقیقی نواب سربلند خان که میر بخشی سلطان قدردان بود منسوب گردانید”<sup>۳</sup>.

۱- مآثر عالمگیری، مستعد خان، ترجمه انگلیسی، جادونات سرکار، لاهور، پاکستان، ۱۹۸۱ م.

ص ۷۳؛ اورینتال کالج میگزین، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۵۸ م.، ص ۹۸-۱۲۵.

۲- رساله هوش افزا (نسخه خطی)، محمد ناصر عدلیب، برگ ۹۶ به حواله اورینتال کالج میگزین، دانشگاه پنجاب، لاهور، فوریه - مه ۱۹۵۸ م.، ص ۱۳۵.

۳- اورینتال کالج میگزین، دانشگاه پنجاب، ص ۱۳۶؛ شاه ولی الله و دوره اش (انگلیسی)، سید

اطهر عباسی رضوی، ص ۳۴۴.

چنانکه از شجره نسب زیر برمی آید:



میر اثر، نتیجه فتح الله خان و پسر محمد ناصر عندلیب، این رویداد را در مثنوی خود «بیان واقعه» ذکر کرده است:

او به ذات خود نکرد این را قبول تا نگردد مختلط آل رسول<sup>(ص)</sup>

خواجه فتح الله خان یک پسری به نام خواجه ظفرالله خان که پدر خواجه محمد ناصر عندلیب بود. او در امور سیاسی زمان خود آدمی با نفوذی بشمار می آید. وی با دختر سید لطف الله بن سید شیر محمد قادری ازدواج کرد. او بعد از عمر طولانی، در نود و چهار سالگی، به سال ۱۱۶۱ هـ. / ۱۷۴۸ م. از مرض سرطان از این جهان فانی درگذشت.

میان پسران خواجه ظفرالله خان پسری به نام محمد ناصر عندلیب بود که به روز ۲۵ شعبان ۱۱۰۵ هـ. / ۲۴ مارس ۱۶۹۱ م. متولد شد.<sup>۲</sup> بعضی از تذکره نویسان سال

۱- علم الکتاب، ص ۱۳۷.

2- *Pain and Grace*, Annemarie Schimmel, Leiden, 1976 A.D., p.33.

تولدش را ۱۶۹۴ میلادی نوشته‌اند<sup>۱</sup>، ولی پسرش معروف به خواجه میر درد تاریخ تولد پدر خود را چنین متذکر شده است:

”در وجود آمد چون ذات آن ولی شد کمالاتِ امامت زو جلی  
سال تاریخش مرا الهام شد وارث علم و امامین و علی“  
۱۱۰۵ هجری<sup>۲</sup>

محمد ناصر عندلیب، علوم متداوله عصر خود را از پدرش ظفرالله خان و جدش فتح الله خان کسب نمود. او قرآن، حدیث، فقه و تفسیر را یادگرفت و به فن موسیقی نیز تبحر داشت. اگرچه او در یکی از آثار خود به نام «رساله هوش افزا» نوشت همه علوم و معارف از طرف خدا به او اهدا گردیده است:

”این همه علوم معارف شنیده او و این قدر معاملات و کارهایی دیده او که هر کدام را نادر و جدید می‌یابم محض از تأیید علم لدنی و از الهامات الهی می‌نگارم“<sup>۳</sup>.  
ولی جای دیگر می‌نویسد:

”و آنچه هادی بر حق این امی مطلق را از کمال کرم خویش حقایق و دقایق امور اعتقادات و عبادات مشهور و معاش گردانیده و برای علم و عرفان آیات قرآنی و احادیث مصطفوی را به استشهاد رسانیده نیز به کنایت در آوردم“<sup>۴</sup>.  
محمد ناصر عندلیب، آدم جنگ پیشه‌ای بود و در لشکر اورنگ‌زیب شاه مأموریت داشت. ولی دیری نگذشت که این شغل و کار را ترک بگفت و درویشی را اختیار نمود بعضی از تذکره‌نویسان آن زمان چنان نوشته‌اند:

۱- طبق مقاله دوره پیش دکتری، چارو متل، بخش تاریخ دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۹۰ م.

تاریخ تولد محمد ناصر عندلیب «۱۶۹۴ م.» نوشته شده است، ص ۱۰۷.

۲- علم الکتاب، ص ۱۳۷.

۳- رساله هوش افزا (خطی)، برگ ۹۴ ب، به حواله اورینتال کالج میگزین، ص ۷-۸۶.

۴- همان، ص ۹۸-۱۲۵.

«شاه محمد ناصر مصنف کتاب «نالہ عندلیب» در عهد فردوس آرامگاه سپاهی پیشه بود آخر ترک روزگار بر سجاده درویشی در علم و فضل یگانه روز شد»<sup>۱</sup>. او در علم موسیقی هم خیلی دستی داشت و علوم موسیقی را خوب یادگرفته بود و در محافل موسیقی سازها را با حسن و خوبی می نواخت و آواز می خواند. در اجتماع موسیقیان هم می سرایند<sup>۲</sup>. و همچنین بادی طریقت وی شاه سعدالله گلشن در فن موسیقی به لقب خسرو ثانی<sup>۳</sup> معروف بود تذکره نویسان درباره وی چنین می گویند: «در فن موسیقی به غایتی رسید که به خسرو ثانی مشتهر گردید»<sup>۴</sup>. «شاه گلشن در علم موسیقی دخل تمام داشتند»<sup>۵</sup>. این هم تذکره ها چنین قیدگردیده است که تخلص «عندلیب» به خواجه محمد ناصر از طرف پیری بفت ایشان شاه سعدالله گلشن اعطا گردید و به مناسبت «گلشن» تخلص «عندلیب» را پسندید.

شاه سعدالله گلشن از مرض اسهال در کاخ محمد ناصر عندلیب که در بازاری معروف به صدر بازار بود به روز ۲۱ جمادی الثانی ۱۱۴۰ هـ / ۳ فوریه ۱۷۲۸ م. درگذشت. ماده تاریخ رحلت او «جای گلشن به بهشت ابدی» (۱۱۴۰ هـ) به تحریر آمده است<sup>۶</sup>.

۱- تذکره هندی، مصحفی غلام همدانی، انجمن ترقی اردوی هند، دهلی، ۱۹۳۳ م، ص ۹۲.

۲- سفینه خوشگو، بندرابن داس، مرتبه شاه محمد عطاء الرحمن کاکوری، پتنا، ص ۱۶۸.

۳- اشاره به امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱ هـ / ۱۳۲۵-۱۲۵۳ م) است.

۴- روز روشن، ص ۵۸۶.

۵- رساله آه سرد، خواجه میر درد، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۳۱۰ هجری، ص ۱۱۷.

۶- سفینه خوشگو، ص ۱۶۸.

او در محلی به نام احدی‌پور نزد محلی به نام شاه گنج که املاک خواجه محمد ناصر عندلیب بود، مدفون گردید. در آن روزها میر درد هفت ساله بود.<sup>۱</sup>

شیخ محمد زبیر نقشبندی هم پیر روحانی محمد ناصر عندلیب بود. محمد ناصر عندلیب با این مرد بزرگ نیز ارادت خاصی نشان می‌داد. در «رساله هوش» اثر خود را محمد ناصر عندلیب درباره این هر دو مرد بزرگوار می‌گوید:

”بارها به جناب پیر بزرگوار شما حضرت شیخ محمد زبیر نقشبندی مشرف گردیده به میان حلقه‌های مراقبه ایشان نشسته‌ام و به خدمت استاد شما حضرت شاه گلشن بسیار ارتباط و خصوصیت داشتم“<sup>۲</sup>.

محمد زبیر نقشبندی بعد از چند ماه در دوران شورش و یغما به دست سربازان نادر شاه در دهلی در فوریه ۱۷۴۰ میلادی از این جهان درگذشت. این فاجعه بزرگ نه تنها برای خانواده محمد ناصر عندلیب بلکه برای همه دوستان و عزیزان و آشنایان ایشان صدمه بزرگی بود. آنها تا سه روز عزا و ماتم‌داری کردند. صاحب ناله عندلیب می‌گوید:

”قضا را از تقدیرات الهی واقعه پیر بزرگوار من حضرت شیخ محمد زبیر نقشبندی قدس سره به میان آمد و آن همه عزیزان و دوستان و یاران و آشنایان به طریق عزا و ماتم‌پرسی و دلجویی و خاطر‌داری تا سه شبانه روز به فقیر خانه مهمان بودند، چون در آن شبها به نیت جواب سوالهای آنها و هم برای خوشی دل و ضیافت طبع‌شان این افسانه را به زبان هندی در مدت سه شب به پیش‌شان گفته بود و در آن وقت از تأثیرات الهی همه سامعان متأثر گردیده

۱- سفینه خوشگو، ص ۱۶۸.

۲- رساله هوش‌افزا، برگ ۹۴ ب به حواله اورینتال کالج میگزین، فوریه - مه ۱۹۵۸ م، ص ۱۳۵.

به گریه و زاری درآمدند و بعضی‌ها خود از بی‌طاقتی گریبانها دریدند و نعره‌ها کشیدند و به رنگ صاحب حالان بر زمین غطلیدند...<sup>۱</sup>

محمد ناصر عندلیب دوبار ازدواج کرد.<sup>۲</sup> از زنِ اوّل یک پسر متولد شد به نام میر محمد محفوظ، او زود از این جهان فانی به عالمِ باقی به سن بیست و نه سالگی به تاریخ ۱۶ رجب ۱۱۵۴ هـ. / سپتامبر ۱۷۴۱ م. رفت. میر درد برادر کوچک میر محمد محفوظ فقید را نتوانست از یاد ببرد. و نیز می‌گفت که او برادر خیلی مشفق و مهربان را از دست داد. زیرا وی همیشه هادی و رهنمایش بود. و این زخم فراق برایش جانکاه بود. میر درد درباره‌ی وی می‌نویسد:

”یاد برادران کلان فقیر نیز از سینه جوش زده نام شریف ایشان میر محمد محفوظ محمدی بود تاریخ ولادت ایشان از لفظ محمد محفوظ مستفاد می‌شود و عجب کمالات ظاهری و باطنی داشتند و داغ مفارقت بر دل هر که یکبار هم دیده باشد گذاشتند کمال شفقت و عنایت بر این بنده می‌نمودند و سلوکی که درخور حال این نالایق بود نمی‌فرمودند بلکه... در عین شباب و جوانی از این جهان فانی در حین حیات حضرت قبله‌کونین رحلت نمودند. در سن بیست و نه سالگی به تاریخ شانزدهم شهر رجب سنه ۱۱۵۴ یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری سفر به عالم باقی فرمودند.“<sup>۳</sup>

هنگام ازدواج دوم محمد ناصر عندلیب، خانواده‌اش بیرون شاهجهان‌آباد دهلی که «برف‌خانه»<sup>۴</sup> معروف است، زندگی می‌کرد. چند باب خانه‌امرا و طویله ظفرالله خان پدر

۱- ناله عندلیب، محمد ناصر عندلیب، بهوپال، ۱۳۱۰ هـ. / ۱۸۹۲ م.، ج ۱، ص ۳.

۲- تاریخ ادبیات اردو، جمیل جالبی، ج دوم، حصه دوم، ۱۹۸۴ م.، ص ۷۲۴.

۳- علم الکتاب، ص ۸۴.

۴- به قول بندرابن داس مصنف سفینه خوشگو، حویلی محمد ناصر عندلیب در صدر بازار (دهلی) بود، ص ۱۶۸.

محمد ناصر عندلیب در همانجا بود. بعضی از امرا و افراد صالح و پرهیزگار ترجیح می‌دادند به جای شاهجهان‌آباد بیرون آن شهر زندگی کنند. یک کاریز کوچک اینجا بود به همین سبب اینجا را که آن را «برآمده کی نالا»<sup>۱</sup> می‌گفتند. زن دوم محمد ناصر عندلیب، بخشی بیگم، بود. او به نام مونگا بیگم معروف بود<sup>۲</sup> و از یکی از افراد خانواده معروف عبدالقادر جیلانی، سید محمد حسین قادری (م: ۱۱۵۶ هـ. ۱۷۴۳ م.)<sup>۳</sup> بن نواب میر احمد خان معروف به میر عمده بود<sup>۴</sup>.

از بخشی بیگم سه پسر به دنیا آمدند. پسر اول میر نام داشت که بعداً به تخلص خود «درد» معروف گردید. همین شاعر برجسته و معروف و صاحب دیوان بود، دیوان او در زبان اردو و فارسی است. او در روز ۱۹ ذی‌القعدة ۱۱۳۳ هـ. ۱۳/ سپتامبر ۱۷۲۱ میلادی در دهلی متولد شد و در سال ۱۱۹۹ هجری/ ۱۷۸۵ میلادی در شاهجهان‌آباد وفات یافت<sup>۵</sup>. پسر دوم سید میر محمدی بعد از ده سال میر درد تقریباً در سال ۱۷۳۰ م. چشم به جهان گشود. متأسفانه در نوزده سالگی در ۵ ربیع‌الثانی ۱۱۶۳ هـ. ۱۵/ مارس ۱۷۵۰ م. از این جهان فانی سفر به عالم باقی کرد. پسر سوم محمد ناصر عندلیب، محمد میر بود که «اثر» تخلص داشت. او شاید در سال ۱۷۴۰ میلادی متولد شد. این برادر مشفق و مهربان و دوست اشعار میر درد بود. میر درد برادران را یاد می‌کرد و درباره هر دو برادر سید میر محمدی و محمد میر می‌گوید:

”نام برادر عزیز خواجه محمد میر حق تعالی سلامت دارد و در هیچ جا و هیچ حال جدا از بنده نیز به همین الفاظ است و برای امتیاز هر دو اسم توسط

1- *Pain and Grace*, p.37.

۲- میخانه درد، ناصر نادر فراق، دهلی، ص ۱۰۶.

۳- قطعات تاریخ (نسخه خطی)، سنانه سنگه بیدار، برگ ۷۵.

۴- میخانه درد، ص ۳۰.

۵- تذکره الشعرا، دهلی، ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۹۹ م، ص ۱۰۵.



اسم مبارک محمد به میان آورده شد و تعبیر از همین معنی است آنکه نام دیگر برادر خود بنده که چند سال از این برادر عزیزم سلمه الله کلان بودند سید میر محمدی بود عجب کمالات و تقدس ذات از به دو خلقت و ابتدا طفولیت داشتند و در سن نوزده سالگی در حضور اقدس به تاریخ پنجم شهر بیع‌الثانی ۱۱۶۳ یکهزار و یکصد و شصت و سه هجری جهان فانی را گذاشتند<sup>۱</sup>.

هنگام استیلای نادر شاه و سربازان او در دهلی در ماه مارس ۱۷۳۹ میلادی یغما و غارتگری می‌کردند. آن وقت خانواده محمد ناصر عندلیب بیرون شهر در «برف‌خانه» زندگی می‌کردند. زن پسر اورنگ‌زیب مهرپرور بیگم به خواجه محمد ناصر عندلیب و میر درد برای حفاظت آنها یک پناه‌گاه پیشکش کرد<sup>۲</sup>. زیرا که او می‌ترسید چون بیرون شهر شاهجهان‌آباد خانه‌ها و مردم خیلی کم بودند. اگرچه او این پیشکش را قبول نکرد ولی برای خیرخواهی و لطف فرمایی وی را تشکر کرد. شاید نظر سربازان نادر شاه بر «برف‌خانه» نمی‌افتاد و خانه‌های آنها از یغما و غارتگری محفوظ می‌ماند.

این روزگار در تاریخ هند، دوره‌ای بود، که امپراطوری گورکانیان هند رو به انحطاط گذارده بود. اوضاع پایتخت آشفته و فساد سیاسی سراسر کشور را فراگرفته بود و راه‌های همه جا را مسدود ساخته بود. کوچه‌های حسرتناک و وحشتناک شده بود. رونق و شادمانی این شهر از بین رفته دل میر درد از وضعیت افسوسناک دهلی می‌سوخت، او می‌گوید:

«این اهل زمانه دردناکم کردند بی‌هیچ عبث عبث هلاکم کردند  
از چار طرف غبار دلها چندان برخاست که زنده زیر خاکم کردند»<sup>۳</sup>  
میر درد پدر خود را به القاب مختلف یاد می‌کند:

۱- علم‌الکتاب، ص ۸۴

2- *Pain and Grace*, p.43.

۳- درد دل، خواجه میر درد، ص ۱۸۱.

”امام العارفين، زبدة الواصلين، ناصر دين محمدی، ناصر الملت و الدين، وارث علم و تقوى، صاحب كتاب، مظهر رحم الهی، متصل واحد، خرد اعظم“<sup>۱</sup>.  
میر درد، در سبب دادن این القاب به پدر خود هم می نویسد که چرا این القاب داده شده بود:

”لفظ امام العارفين از راه ظهور انور و برکات امامت است در آنحضرت و کلمه زبدة الواصلين از سبب قوت آنحضرت مع الله و قرب نام است که مقام اقریب باشد و ناصر دين محمدی گفتن به اعتبار ظاهر شدن حقایق و دقایق طریقه محمدیه از آنحضرت و این طریقه وثیقه متعلق است و اسم با مسمی بودن آن ناصر الملة و الدين و کلمه وارث علم مرتضوی از جهت سیادت“<sup>۲</sup>.

دیگر القابهایی که میر درد به پدرش داده، ”سید به حق، مقتدای حق، آفتاب عالمتاب، فلک سیادت، نیر اعظم، سپهر ولایت، وارث منصب کمالات نبوت خلیفه، مرتبه الوهیت، صاحب سجاده، قرب امامت، مظهر انوار محمدیت، صاحب شریعت، اصل حقیقت، واقف طریقت، کاشف معرفت خداوند، حکمت الهیه، حامی ملت مصطفویه، دستگاه سلاسل دودمان نقشبندیه قادریه، قدرافزایی طریقه محمدیه، ناصر دين نبوی“<sup>۳</sup>، می باشند.

خواجه میر اثر درباره طرز و روش زندگانی پدر خود می گوید که او به خانواده خود عشق و علاقه داشت ولی برای طلب معرفت دنیا را ترک گفته بود و بر سجاده درویشی نشسته بود به اصول اسلامی به سختی عمل می کرد و هر روز کلام الله را می خواند. میر اثر این تفصیلات را در مثنوی خود «بیان واقعه» می نویسد:

۱- خواجه میر درد اور آن کا ذکر و فکر (اردو)، قدیر احمد، ۱۹۶۲ م، ص ۸۵.

۲- علم الكتاب، ص ۱۳۷.

۳- خواجه میر درد - تصوف و شاعری، دکتر وحید اختر، علیگره، ۱۹۷۱ م، ص ۶۳.

گرچه می‌خواهم بیان اختصار  
 آه ذکر ضبط اوقاتش کنم  
 یا که استقلال او سازم بیان  
 در عبادت روز شب بر وی بسر  
 روز و شب قایم طهارت داشتی  
 گرچه ز اول صاحب ترتیب بود  
 چهل و یک یاسین هر روزه مدام  
 آنچه هر روز قرائت می‌نمود  
 کلمه طیب تمامی با شمار  
 داشت اوصاف حمیده بر کمال  
 طاق در هر کار آن روشن ضمیر  
 تیر می‌انداختی از هر دو دست  
 هم دو دستی تیغ‌بازی می‌نمود  
 زین هنرها آنچه گفته در کتاب  
 الغرض آن ناصرالمّت امام  
 از پدر فرزند خواجه نقشبند  
 از سوی مادر کریم اکرم‌ست  
 ناصر دین داشت جدّ مادری  
 نام جدّش میر لطف‌الله بود  
 جدّ اعلایش بده عالی تبار  
 می‌کند جوشِ دلم بی‌اختیار  
 یا که مذکور عبادتش کنم  
 یا دگر احوال او سازم عیان  
 غیر طاعت گر نشد شغلی دگر  
 غسل هر روزه گهی نگذاشتی  
 هم قضا‌های دو روزه می‌نمود  
 در نماز استاده خواندی آن امام  
 قدر کم از بست سپاره نبود  
 بود روز و شب همه‌عشرین هزار  
 در همه‌اخلاق بودست اعتدال  
 در کمال ظاهری هم بی‌نظیر  
 بی‌خطای بر نشانی می‌نشست  
 روبرو استند مجال کس نبود  
 یافته می‌شد به ذات آنجناب  
 رهنما و پیشوای خاص و عام  
 جمله آبا صاحب قدر بلند  
 زانکه او فرزند غوث اعظم‌ست  
 صاحب مجدد علوی و برتری  
 والدش شیر محمد شاه بود  
 عبدالرزاق است غوث نامدار<sup>۱</sup>

میر درد می‌تواند زندگانی پدر خود را به خوبی بیان بکند زیرا که وی نه تنها پسر او بود بلکه منشی وی هم بود. میر درد واقعات و رویداد و یادداشتهای که از پدر می‌شنید همان را به تحریر درمی‌آورد. محمد ناصر عندلیب بعد از نماز عشاء با امرا و

۱- دیوان میر اثر، مرتبه فضل حق، دهلی، ۱۹۷۸ م، ص ۸-۲۷۶.



افراد خاص که اهل سخن و معنی آشنایی داشتند می‌نشست و افسانه را به زبان فارسی بیان می‌کرد. اگر میر درد برای نوشتن آن افسانه و سخن حاضر نمی‌بود. دیگر دوست محمد ناصر عندلیب که بیدار دل می‌گفتند می‌نوشت و اگر او هم حاضر نمی‌بود محمد ناصر از دست خود می‌نوشت دربارهٔ این محمد ناصر می‌نویسد:

”این فقیر را هم از راه باطن اشارهٔ عالم غیب معلوم گشت شروع در تحریر کنانیدن این قصه... بدان طریق که بنده نماز عشاء با چند معدود و مخصوص که با سخن و معنی آشنایی داشتند قدری می‌نشست و این افسانه را بی‌تکلف به زبان فارسی می‌گفت و برخوردار سعادت اطوار خواجه میر که پسر میانه است... به جانب دست راست بنده قلم و کاغذ را گرفته می‌نشست و حرفا به حرف به تحریر می‌پیوست... احیاناً در وقتی این برخوردار حاضر نمی‌بود آن یار دوّم من که نیز موزون طبع است و برای خود بیدار تخلص می‌کند و در حلقهٔ فقرای او را بیدار دل می‌نامند به خدمت تسوید این ناله قیام می‌نمود اگر گاه به گاه او نیز حاضر نمی‌بود... ناچار به دست بی‌دستگاهی تقریر خویش را تحریر می‌نمود“!

خواجه میر درد نه تنها در نثر بلکه در شعر نیز پدرش را ستایش می‌کند بعضی از اشعار در ستایش پدر وی آورده می‌شود:

هر چند نهادم به ذات خود لایق تو      لیکن دارم محبتی صادق تو  
ای حضرت عندلیب والا درگاه      تو عاشق گلشنی و من عاشق تو

آن ذات مقدّسست هر دم حاضر      بر حال جهانیان به هر جا ناظر  
دست من و دامان رسول و آتش      در هر دو جهانست محمد ناصر

۱- نالهٔ عندلیب، ج ۱، ص ۵-۴.

خوانم نه عوارف نه فتوحات خصوص شد نالہ عندلیب در دم مخصوص  
حق ساخت مرا محمدی خالص تو در من نبود غیر دگر غیر خلوص

صوفی به تصوف شده حرف مطلق ملأ به ذکر فخر به کرد در ورق  
ما دل شدگان به مکتب ای درد از نالہ عندلیب خواندیم سبق<sup>۱</sup>  
خواجه محمد ناصر عندلیب بعد از گذاردن زندگی متصوفیانه از این جهان فانی در  
روز ۲ شعبان ۱۱۷۲ هجری/۲ آوریل ۱۷۵۹ میلادی درگذشت. او همانجا مدفون شد که  
به میر درد الهام شده بود. ماده تاریخ رحلت او «وارث علم امامین و علی» به تحریر  
می‌آمد:

”ناصرالملک و الدین امیرالمحمدین الخالصین محمدی المتخلص به عندلیب  
علیه التحیات ولادت ۲۵ شعبان «وارث علم امامین و علی» رحلت یوم شنبه بعد  
العصر قرب شام دوم ماه شعبان ۱۱۷۲ هجری“.

بر سنگ قبرش این اشعار تحریر است:

”محبوب خدا خواجه محمد ناصر حق راهنما خواجه محمد ناصر

هادی و شفیع دستگیر همه هاست در هر دو سرا خواجه محمد ناصر“<sup>۲</sup>

قبرستان محمد ناصر عندلیب بیرون دروازه ترکمان شاهجهان‌آباد، جواهرلعل نهرو  
مارگ، در دهلی‌نو واقع است، بعداً میر درد و خانواده آنها در این قبرستان مدفون شدند.  
آن وقت این مقام به نام «باغچه میر درد» معروف بود. حالا اینجا جمعیت انبوهی  
زندگی می‌کند و این آبادی را «بستی میر درد» می‌گویند و این قبرستان در میان این  
آبادی است و ذاکر حسین کالج هم جنب بستی میر درد، در جواهرلعل نهرو مارگ،  
دهلی‌نو واقع است. میر درد درباره مزار مبارک محمد ناصر عندلیب می‌نویسد:

۱- خواجه میر درد اور آن کا ذکر و فکر، ص ۷-۸۶

۲- همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

”صفه مبارک مزار مقدّس بلاسقف است در عین شدت موسم گرما هیچ‌گاه از تابش آفتاب گرم نمی‌شود و خنک می‌ماند و دیگر همه زمین چنان در شدت گرما می‌طپد که قدم نهادن دشوار می‌گردد و آن صفه متبرکه با وجودی که پخته است آن قدر سرد می‌ماند که چشم و روی زایران در وقت زمین بوس خنکی احساس می‌نماید و مدت دوازده سالگی از رحلت آن جناب گذشته و تا حال علی الدوام این کرامت ظاهره باهره قایم است“<sup>۱</sup>.

همچنین ذکر شده است که محمد ناصر عندلیب در فن موسیقی بسیار دخل داشت و حامی و شیدائی و مشتاق موسیقی بود. روز ۲۳ هر ماه محفل موسیقی در خانه محمد ناصر عندلیب منعقد می‌شد. میر درد بعد از وفات پدرش این رسم را ادامه داد. آنجا هزارها نفر جمع می‌شدند. شاهزاده خانم یک محوطه زیبا برای محمد ناصر عندلیب در «چیلون کا کوچه» بنا کرد. بعد از تقسیم هند و پاکستان آثار این محوطه باقی‌نماند. مردم آنجا برای عبادت و تفکر و اندیشه جمع می‌شدند و در این محوطه محفل سماع، موسیقی صوفیانه و جشن عروسی را برپا می‌کردند. شعرا هم آنجا جمع می‌شدند. نعمت خان که معروف و مشهورترین «بین‌نواز» قرن هجدهم بود در آن محفل سماع بین می‌نواخت.<sup>۲</sup>

درباره بسیار از کراماتی که به خواجه محمد ناصر عندلیب منسوب شده و خواجه میر درد در کتاب خود «علم الکتاب» ذکر نموده خودش می‌گفت که این کرامات بسیار بسیاراند:

---

۱- علم الکتاب، ص ۴۹۵.

۲- سفینه خوشکوه، ص ۱۶۸.

”... این قسم کرامات بسیار از جناب دیده شده که اگر نوشته شود آن خود یک کتاب دیگر گردد لیکن در نظر آنحضرت کرامات را هیچ قدر نبود و می‌فرمودند «الاستقامة فوق الكرامة»<sup>۱</sup> .

یکی دیگر از کرامات محمد ناصر عندلیب آورده می‌شود:

”نور محمدی نامی از مخلصان حضرت قبله کونین قدسنا الله بسرّه الاقدس در حین حیات آنجناب به طرف بنگاله رفته در اثناء راه قطع الطريق او را نمودار گشتند و همه مردمان قافله مضطرب و متردد شدند نور محمد مذکور رجوع به جنابعالی نموده نام مبارک بر زبان آورده فریاد کرد که یا حضرت خواجه محمد ناصر محمدی یا مرشد من وقت مدد است که من سوای اینجناب پناهی ندارم او در این استدعا بود که یکایک حضرت را دید که بر اسب سوار ولوای محمدی در دست میان فاصله که در مردم قافله و قطع الطريق بود آمده به هیبت تمام آن قطع الطريق را از پیش راند و آنها گریختند چنانچه همه اهل قافله این معامله را دیدند و نور محمد به شوق تمام گریان بسوی آن سوار دوید تا قدمبوس حاصل نماید آن سوار از نظر پنهان شد همه مردمان قافله از او پرسیدند که این سوار کدام شخص بود او زار زار نالید و گفت که مرشد من بودند مردمان گفتند که ایشان در این نزدیکی در کدام آبادی می‌باشند ما را هم نشان بده تا سعادت ملازمت حاصل کنیم او گفت که جنابعالی در دهلی تشریف می‌دارند از این سخن همه را تعجب رو داد و اعتقاد بهم رسید و همه گفتند که وقتی که به حضرت دهلی برسیم ان شاء الله تعالی زیارت آنجناب بکنیم“<sup>۲</sup> .

---

۱- علم الکتاب، ص ۱۴۶.

۲- همان.



خواجه محمد ناصر عندلیب با سلسله نقشبندیه تعلق داشت. او از این تعلق یک طریقه، طریقه محمدیه تشکیل داد. درباره طریقه محمدیه میر درد می نویسد:

”اگر اراده ما چنین می بود در وقت خود طریق خویش را مسمی باشیم خود چون دیگران می گردانیدیم ما همه فرزندان در بحر غنیمت گم ایم و غریق یک قلزم، نام ما نام محمد است و نشان ما نشان محمد، محبت ما محبت محمد است و دعوت ما دعوت محمد، صلی الله علیه و علی آله و سلم این طریقه را طریقه محمدیه باید گفت که همان طریقه محمدست علیه السلام و ما از طرف خود چیزی بر آن نیفزوده ایم سلوک نبوی<sup>(ص)</sup> است و طریقه ما طریقه محمدی است“!

بنیاد افکار و تعلیمات خواجه محمد ناصر عندلیب این است که او همیشه از اختلافات گروهی و نزاعات صوفیه گریز می کرد او آن راهی اختیار کرد که ایمان عامه المسلمین است. او اختلافات اسلامی را تنازعات غیراسلامی قرار داد. او می گفت احسن ترین طریقه، طریقه محمدی است و اعلام می کرد که وحدت الوجود و شهود نزاعات لفظی اند. ما حاصل همه نظریات تنها در توحید محمدی است. پس باید رجوع به توحید محمدی شود. میر درد هم می گفت در کتاب خود «علم الکتاب» که در میان مشایخ بحث «همه از اوست و همه اوست» زیاد می شد. آن زمان مردم درباره این موضوع بسیار سوالات می کردند و اشتیاق داشتند که این موضوع را بفهمند و بدانند ولی محمد ناصر عندلیب و میر درد همیشه از این موضوعات اجتناب می کردند. اگر جواب لازم بود، در روشنی قرآن و حدیث با استفاده از اصطلاحات صوفیه جواب می دادند:

---

۱- علم الکتاب، ص ۶-۸۵



”بالجمله در حضور اقدس حضرت ایشان ما بحث همه اوست یا همه ازوست که نقل مجالس مشایخ بی رعب می باشد هرگز مذکور نمی شد و بسی چه یارا داشت که این ذکر به میان آورد بر زبان مبارک هم الفاظ مصطلحه صوفیه کم جاری می گشت همان به قدر ضرور تکلم حسب الفاظ آیات و احادیث می فرمودند و لفظ وجود و شهود و عین و غیر که از بدعتهای صوفیه و مناظرین ایشانست مطلق به میان نبود و اجمالاً همان تلقین توجّه الی الله که اصل توحیدست...“<sup>۱</sup>

محمد ناصر عندلیب افرادی را نصیحت می کرد که بر احکام قرآنی و احادیث مصطفوی عمل نمی کردند و حرام را می خوردند، دروغ می گفتند و دیگر کارهایی که خلاف شریعت است می کردند و کار ناکردنی را می کردند و حتی درباره صوفیان سابق هم می گفت که خلاف شرع شریف بوده اند. گفته های محمد ناصر عندلیب ملاحظه کنید:

”از جاده شریعت غرا کشیده با او امرنواهی کاری ندارد و هرگز احکام فرمان الهی و مصطفوی را به بیش خویش و زنی و اعتباری نمی نهند و بی خوب و محاباً چیزهای حرام را می خوردند و کارهای ناکردنی را می کنند... و خلاف حکمی احکام قرآنی و احادیث مصطفوی می گرایند و بعضی اقوال شطحیات صوفیان مغلوب الحال را بر اقوال و اعمال خود به استشهاد می آرند... پس آن بیچاره پیشوایان مغلوب الحال چه کنند که این پس روان جاده پیروی آنها را گذاشته به خود سری درآمده دیده و دانسته به میان چاه ضلالت می افتند و حقیقت کلام با اشارت و پریشارت آنها را نه دریافته و نشناخته آنها را بدنام می کنند که اکثر نادان این زمان می دانند که صوفیان سابق هم همین قسم خلاف

۱- علم الکتاب، ص ۶۱۴.



شرح شریف بوده‌اند... و وجود و نمود و بود خود را از وجود مطلق و واسطه سابق و لاحق دریافته و دانسته و شناخته به کلمه اوست لب می‌کشایند تا آنکه امتیاز و فرق وجود مطلق و مقید و ظاهر و مضمیر نمی‌کنند<sup>۱</sup>.

### آثار خواجه محمد ناصر عندلیب

اهم‌ترین کتاب محمد ناصر عندلیب «نالۀ عندلیب» در سال ۱۱۵۳ هجری/۱۷۴۱ میلادی تکمیل شده. میر درد قطعه تاریخ تکمیل این کتاب را این طور نوشته است:

”سال تاریخ این کلام شریف که بسوی حق انجذاب نماست  
کرد الهام حق بگوش دلم نالۀ عندلیب گلشن ماست“<sup>۲</sup>  
۱۱۵۳ هجری

این کتاب توسط حضرت نواب شاهجهان بیگم رئیس و والیه ایالت بهوپال در مطبع شاهجهانی، بهوپال در سال ۱۳۱۰ هجری/۱۸۹۳ میلادی چاپ شده این کتاب خیلی بزرگ و در دو جلد است و ۱۸۲۱ صفحه دارد. یک نسخه خطی نالۀ عندلیب پیش خانواده محمد ناصر عندلیب بود. آنها این کتاب را می‌خوانند. هنگام فتنه و شورش در سال ۱۸۵۷ م. نابود شد<sup>۳</sup>. درباره عنوان دادن این کتاب میر درد می‌نویسد که عنوان نالۀ عندلیب به نسبت نام پیرایشان سعدالله گلشن است.

”محمد ناصر که عندلیب تخلص دارد و مقتدایش حضرت شاه سعد گلشن تخلص می‌کرد و پیشوای او ملقب به لقب گل بود که چون بنده افسانه گل و

۱- نالۀ عندلیب، ج ۱، ص ۴-۳۱۳.

۲- نالۀ درد، خواجه میر درد، بهوپال، ص ۲.

3- *Pain and Grace*, p.47.

بلبل شنید به مناسبت نام گل و گلشن پسند نموده به طریق تحریر اجمال رنگی دیگر بخشیده مسمی به ناله عندلیب گردانید<sup>۱</sup>.

### دیوان ناله عندلیب

بعضی از تذکره‌نگاران کتاب ناله عندلیب را اشتبهاً «دیوان ناله عندلیب» یک اثر جداگانه شمار کردند. به قول قاضی احمد میان اختر جوناگری:

”پدر میر درد شاعر زبان فارسی بود و تخلص وی عندلیب بود و یک دیوان ضخیم به نام دیوان ناله عندلیب چاپ شده است“<sup>۲</sup>.

محمد ناصر عندلیب شاعر بزرگ بود ولی هیچ اثری به عنوان دیوان در آثار وی بذکر نرفته است. او اکثر در زبان فارسی شعر می‌گفت و در ناله عندلیب نقل می‌کرد. شعر ایشان زیر نوشته می‌شود:

ای عندلیب ناله زارت شنیدنی‌ست هم تازگی گلشن و باغ تو دیدنی‌ست  
ای عندلیب گلشن من ناله بزن در گوش خفتگان چمن شورشی فگن  
در اصطلاح خویش چه گویی بجزو و کل و اندر زبان خود چه نهی نام برگ و گل<sup>۳</sup>  
با وجود سعی بسیار دیوان ناله عندلیب نه چاپی و نه نسخه خطی پیدا نشده است.

محمد ناصر عندلیب اکثر «دوهِه» یعنی دوبیتی در زبان هندی هم با آواز بلند می‌سرایند که در کتاب ناله عندلیب دیده می‌شود:

بچه‌ری پیاری سائین سینی اوتھی هین هو کین  
بن دیکھی اوس درس کی که کیون نه مارو کوکین

۱- رساله آه سرد، خواجه میر درد، بهوپال، ص ۲۵۷.

۲- تذکره اهل دل، قاضی احمد میان جوناگری، به حواله میر درد اور آن کا ذکر و فکر، ص ۹۵.

۳- ناله عندلیب، ج ۱، ص ۲-۳.



چہکتی ادھر کی رسکی من کین ہین بہو کہین  
اب من کی سون پیاری کہ کیون کیونکہ مارون کہ کہین<sup>۱</sup>

\*

منکی پھیرت جگہ گئی اور کی نہ منکی پھیر  
کر کی منکی داری سو منکی منکی پھیر<sup>۲</sup>

\*

اب تو سجن ہمن سون نبہین تمہین سری ہم سب طرف سی ہار تمہاری گلی پری<sup>۳</sup>

### رسالہ ہوش افزا

دومین و مهم ترین اثر محمد ناصر عندلیب است کہ هنوز چاپ نشده است. بہ قول  
قدیر احمد صاحب «خواجہ میر درد اور اُن کا ذکر و فکر»:

”چند نسخہ رسالہ ہوش افزا دستیاب است. یک نسخہ در کتابخانہ دانشگاه

پنجاب لاہور (پاکستان) محفوظ است“<sup>۴</sup>.

قدیر احمد می گوید کہ محمد ناصر عندلیب رسالہ ہوش افزا برای معلومات و  
افادیت مریدان خود نوشت. در آن زمان بازی شطرنج خیلی رواج داشت. محمد ناصر  
عندلیب یک بازی مبنی بر بازی شطرنج ایجاد کرد. از این بازی در معلومات مذہبی  
اضافہ می کرد. اصول و طریقہ این بازی در این رسالہ درج است.

نسخہ رسالہ ہوش افزا درباره خانوادہ و زندگانی محمد ناصر عندلیب و مریدان و  
مرشد وی و واقعات و زندگانی معلوماتی فراہم می کند و سخن پیر ایشان حضرت  
محمد زبیر نقشبندی در این رسالہ درج است. متأسفانہ این رسالہ هنوز چاپ نشده است.

۱- نالہ عندلیب، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- همان، ص ۳۲۲.

۳- همان، ص ۵۵۷.

۴- فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۰۵۵.

## معدن الرموز

این کتاب در «تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند» ذکر شده است<sup>۱</sup>۔ ولی تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند مآخذ و منابع ندارد کہ از کجا معلوم شد کہ این کتاب «معدن الرموز» مال محمد ناصر عندلیب است۔ با وجود سعی بسیار این کتاب ہم یافت نشده۔ خواجہ محمد ناصر عندلیب و میر درد ہم درباره کتاب «معدن الرموز» ذکر نکرده اند۔ طبق «تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند» در کتاب «معدن الرموز» اصولهای اسلامی ذکر شده است۔

## مآخذ و منابع

۱. اثر، خواجہ سید محمد میر، دیوان میر اثر مرتبہ فضل حق، انجمن ترقی اردوی هند، دہلی نو، ۱۹۷۸ م۔
۲. اختر جوناگری، قاضی احمد میان: تذکرہ اہل دل، بہ حوالہ میر درد اور اُن کا ذکر و فکر، دہلی ۱۹۶۲ م۔
۳. اورینتال کالج میگزین، مجلہ دانشگاه پنجاب، لاہور، پاکستان، ۱۹۵۸ م۔
۴. بیدار، سناتھ سنگھ: قطعات تاریخ (خطی)، انجمن ترقی اردوی پاکستان، کراچی۔
۵. جالبی، جمیل: تاریخ ادبیات اردو، ایجوکیشنل پبلیشنگ ہاؤس، ۱۹۸۴ م، ج ۲۔
۶. جمیل الرحمن: مقالہ دورہ پیش دکتوری، بخش فارسی دانشگاه دہلی، دہلی، ۱۹۹۵ م۔
۷. خوشگو، بندرابن داس: سفینہ خوشگو، مرتبہ شاہ محمد عطاء الرحمن کاکوری، پتنا، ۱۹۵۹ م۔
۸. عندلیب، محمد ناصر: رسالہ ہوش افزا (نسخہ خطی)۔
۹. عندلیب، محمد ناصر: نالہ عندلیب، مطبع شاہجہانی، بہوپال، ۱۳۱۰ھ/۱۸۹۳ م، جلد یکم و دوّم۔

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، سید فیاض محمود، سید وزیرالحسن عابدی، ج ۵، حصہ سوم (ادبیات فارسی)، ص ۳۱۱۔

۱۰. غنی، مولانا محمد عبدالغنی خان: تذکرۃ الشعراء، به کوشش پرفسور محمد اسلم خان، ۱۴۱۹ هـ. ۱۹۹۹ م.
۱۱. فراق، ناصر نادر: میخانہ درد، دہلی، ۱۳۴۴ هـ. ۱۹۲۵ م.
۱۲. فیاض محمود، سید: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، سید وزیرالحسن عابدی، دانشگاه پنجاب، لاہور، پاکستان، ۱۹۷۲ م.
۱۳. قدیر احمد: خواجہ میر درد اور اُن کا ذکر و فکر، مکتبہ شاہراہ یونین پریس، دہلی، ۱۹۶۲ م.
۱۴. مٹل، چارو، مقالہ دورہ پیش دکتوری: بخش تاریخ دانشگاه دہلی، دہلی، ۱۹۹۰ م.
۱۵. مستعد خان: مآثر عالمگیری، ترجمہ انگلیسی از جادونات سرکار، سہیل آکادمی، لاہور، پاکستان، ۱۹۸۱ م.
۱۶. منزوی، احمد: فہرست مشترک نسخہ‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳ هـ. ش. ۱۹۸۴ م، ج ۳.
۱۷. میر درد دہلوی، خواجہ: درد دل، مطبع شاہجہانی، بہوپال، ۱۳۱۰ هـ. ۱۸۹۳ م.
۱۸. میر درد دہلوی، خواجہ: رسالہ آہ سرد، مطبع شاہجہانی، بہوپال، ۱۳۱۰ هـ. ۱۸۹۳ م.
۱۹. میر درد دہلوی، خواجہ: علم الکتاب، مطبع انصاری، دہلی، ۱۳۰۸ هـ. ۱۸۹۰ م.
۲۰. ہمدانی، مصحفی غلام: تذکرہ ہندی، انجمن ترقی اردوی ہند، دہلی، ۱۹۳۳ م.
۲۱. وحید اختر، دکتور: خواجہ میر درد - تصوف و شاعری، انجمن ترقی اردوی ہند، علیگرہ، ۱۹۷۱ م.
22. Annemarie Schimmel: *Pain and Grace*, Leiden, 1976.
23. Rizvi, Sayyid Athar Abbas: *Shah Wali-Ullah and His Times*, Canberra, 1980.
24. Sir Jadu Nath Sarkar: *Ma`asir-e-Alamgiri* (Eng. Trans.), Suhail Academy, Lahore, Pakistan, 1981.

\*\*\*

# فهرست اعلام

## اشخاص

آصف جاه، نواب.....۱۲۱، ۱۳۲،	«آ»
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۱	آذری، شیخ.....۱۰۴
آصف الدوله، نواب.....۷۳، ۷۴	آرزو، سراج‌الدین علی خان ..... ۱، ۲، ۳،
آصفی، ابوطالب.....۶۹	۴، ۵۰، ۷، ۵۶
آفتاب نظام‌الدوله، نواب.....۱۳۳، ۱۳۵،	آزاد بلگرامی، میر غلام علی.....۶۷، ۱۰۷،
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷،
آندراج، مالک رام.....۲۰، ۲۴	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،
«الف»	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
ابراهیم غزنوی، سلطان.....۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،
ابن سینا، شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین.....۲۷،	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
۳۲، ۳۴	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
ابن مُفرغ.....۲۶	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحق.....۱۷،	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
۱۸، ۲۰، ۳۸	آسایش بانو.....۱۷۲
ابن هانی.....۱۷۰	آشنا، مرزا محمد طاهر.....۸۶، ۹۰

- ابواسمعیل حمّاد بن ابوحنیفہ ..... ۴۳
- ابوالحسن علی بن عبداللہ شاذلی ..... ۱۳۴
- ابوحنیفہ ..... ۴۳
- ابوریحان بیرونی ..... ۵۱، ۳۲
- ابوزید احمد، شیخ ..... ۳۸
- ابوصالح منصور بن نوح ..... ۲۷، ۲۳
- ابوصالح، ملک مظفر ..... ۲۳
- ابوطیب خان، سیّد ..... ۱۵۷
- ابوظفر، محمّد ..... ۷
- ابوالفتح بلگرامی عرف شیخ کمال ..... ۱۱۹
- ابوالفتح ثانی بن ابوالفراس ..... ۱۱۰
- ابوالفراس بن ابوالفرح واسطی ..... ۱۱۰
- ابوالفرح واسطی بن داوود ..... ۱۱۰
- ابوالنجیب سہروردی، شیخ ضیاءالدین ..... ۴۵
- ابونصر فارسی ..... ۱۶۶، ۱۶۷
- ابی حارث محمّد بن احمد، امیر ..... ۳۸
- اثر، خواجه سیّد محمّد میر ..... ۱۷۳
- ۱۷۸، ۱۹۱
- احراری، نوراللہ ..... ۲
- احسن الظفر، دکتر سیّد ..... ۶۹
- احسن اللہ (عمّ طفیل محمّد بلگرامی) ..... ۱۲۶
- احمد حنبل، امام ..... ۴۳
- احمد خان ..... ۷۴
- احمد خان، نواب میر ..... ۱۷۸
- احمد صمدانی، سیّد مقبول ..... ۱۲۰، ۱۵۸
- احمد کاظمی، دکتر رفیع الدین ..... ۴۱
- اختر جوناگری، قاضی احمد میان ..... ۱۸۹
- ۱۹۱
- ادریس، امام ..... ۴۳
- ادیب صابر ترمذی، شہاب الدین ..... ۱۵۷
- ارموی، میر جلال الدین حسینی ..... ۳۸
- اسپندیار ..... ۱۹
- استاد بیتاب (ملک الشعرا) ..... ۳۴
- اسد بن ہاشم ..... ۴۶
- اسداللہ، شاہ ..... ۱۲۴
- اسفرائینی، ابوالعبّاس ..... ۲۸
- اسفرائینی، امیر ہمایون ..... ۱۰۴
- اسفرائینی، مولانا عبدالوہاب ..... ۱۰۴
- اسفندیار ..... ۱۹، ۲۲
- اسلم خان، پرفسور محمّد ..... ۱۹۲
- اسماعیل<sup>(ع)</sup> ..... ۲۳
- اشرف، خواجه محمّد ..... ۵۱
- اشرف، مولانا سیّد سلیمان ..... ۷۸، ۱۰۷
- اصفہانی، ابوالفرج ..... ۳۸
- اصفہانی، ملّا رضا ..... ۵۸
- اعظم، محمّد اعظم خان ..... ۱۵۶
- افتخار بخاری دولت آبادی،
- سیّد عبدالوہاب ..... ۶۵، ۶۷، ۱۴۹، ۱۵۸
- افسوس، شیر علی ..... ۱۵۸
- اقبال لاہوری ..... ۱۶، ۳۷



- اودیسہ..... ۳۲
- اورنگ زیب شاہ..... ۱۲۳، ۱۲۴
- ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹
- ایران شاہ بن ابی الخیر..... ۳۸
- ایلتمش، سلطان شمس الدین..... ۱۱۱، ۱۱۸
- ایلیاد..... ۳۲
- «ب»
- بابر شاہ..... ۱۰۶
- باقر، دکنر محمد..... ۶۸
- بایزید بسطامی، شیخ..... ۴۵
- بایستقر، سلطان سعید خان..... ۱۰۳
- بخاراہی، خواجہ عصمت اللہ... ۸۹، ۹۳، ۱۰۴
- بخشی بیگم..... ۱۷۸
- بدایونی، ملوک شاہ..... ۱۰۷
- بدرچاچی، بدرالدین فخر الزمان..... ۴
- بدر علی ساکن مرزاپور..... ۷
- براون، ادوارد..... ۳۹
- برنی، ضیاء الدین..... ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷
- برہان الدین، مولانا..... ۴۳
- برہان، محمد حسین..... ۳۸
- بشاری، مقدسی، شمس الدین ابو عبد اللہ محمد
- بصری، خواجہ حسن..... ۴۳
- بلعمی، ابو علی..... ۳۴
- بہاء الدین زکریا، شیخ..... ۸۴
- بہاء الدین نقشبندی، خواجہ..... ۴۵، ۱۷۱
- اکبر آبادی، بابو ہت پرشاد..... ۶۹
- اکبر آبادی، شیخ ولی محمد..... ۷
- اکبر بلگرامی، سید محمود..... ۱۴۵
- اکبر شاہ..... ۱۱۷
- اکبر شاہ ثانی، محمد..... ۷
- اکبر شہرستانی، دکنر شاہ علی..... ۱۷
- الغ بیگ..... ۹۵
- اللہ داد، میر محمد..... ۱۱۲
- اللہ یار، مرتضی حسن..... ۱۲۱
- امان اللہ خان..... ۳۶
- امانی، خان زمان..... ۵۲
- امجد علی شاہ..... ۷۰
- امیر حسن..... ۱۴۹
- امیر خسرو دہلوی..... ۳۲، ۳۴، ۷۷، ۷۸
- ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷
- ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
- ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
- ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۷۵
- انس، امام..... ۴۳
- انصار اللہ، دکنر محمد..... ۱۶۰
- انصاری، پرفسور محمد ولی الحق... ۱۵، ۱۶
- انصاری، خواجہ عبد اللہ..... ۹، ۱۰
- انصاری، مولانا علاء الدین..... ۱۳۶
- انوری ابیوردی، اوحد الدین محمد..... ۱۸
- ۲۷، ۳۸، ۹۳

- بهار، لالا تیک چند..... ۲
- بهار، میرزا محمد تقی..... ۳۴
- بهرام شاه بن مسعود غزنوی ..... ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۶۸
- بهرام گور ..... ۱۹، ۱۸
- بہزاد، کمال الدین ..... ۳۳
- بہمن بن اسفندیار ..... ۳۰، ۲۲، ۱۹
- بیخبر بلگرامی، میر عظمت اللہ ..... ۱۳۰، ۱۲۰
- بیخود لاهوری ..... ۵۵
- بیدار دل (دوست عندلیب)..... ۱۸۲
- بیدار، سناتھ سنگ ..... ۱۹۳
- بیدار، منشی امام بخش .. ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵
- بیدل عظیم آبادی، میرزا عبدالقادر .... ۱۵، ۱۶، ۵۵، ۳۴
- بیرام خان..... ۱۴۴
- بیہقی، ابوالحسن علی..... ۳۲، ۲۷
- بیوراسپ (پسر ونداسپ) ..... ۲۰
- «پ، ت، ث»
- پیامبر اکرم (ص)..... ۴۶، ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۵۴
- پیر ہرات < انصاری، خواجه عبداللہ
- ترک اللہ < امیر خسرو دہلوی
- تقی (ع)، امام ..... ۴۳
- تمنا اورنگ آبادی..... ۱۵۸
- تیموریہ ..... ۱۲۵
- ثعالبی نیشابوری، ابو منصور عبدالملک . ۱۹، ۳۸
- ثمین بلگرامی، غلام حسین ..... ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۲۰
- «ج»
- جادونات سرکار..... ۱۹۲
- جالبی، جمیل ..... ۱۹۱
- جامی، عبدالرحمن..... ۳۳، ۴۲، ۵۵، ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵
- جامی ہروی ..... ۳۴
- جانسن (Johnson)..... ۷۱
- جانفدا، اصغر ..... ۶۷
- جبلّی غرجستانی ..... ۳۲، ۳۴
- جعفر صادق (ع)، امام..... ۴۳
- جلال الدین بلخی، مولانا..... ۳۲، ۳۶
- جلال الدین خلجی، سلطان..... ۹۲
- جلال الدین، سلطان..... ۵۳
- جمشید (پادشاہ)..... ۲۰، ۲۳
- جمیل الرحمن، دکتر..... ۱۷۱، ۱۹۱
- جوزجانی، منہاج السراج ..... ۲۵
- جوینی، عطا ملک..... ۳۳
- جہاندار شاہ، محمد معزالدین ..... ۱۲۵
- جیلانی، سید عبدالقادر ..... ۴۵، ۱۷۱، ۱۷۸
- «ج»
- چراغ دہلی < نصیرالدین، خواجه شیخ
- چنگیز خان ..... ۳۲، ۳۳، ۷۸، ۷۹
- چہیتہ < بیدار، منشی امام بخش

«ح»

- حافظ شیرازی..... ۱۱، ۳۰، ۳۴، ۹۳، ۱۴۳
- حاکم لاهوری، عبدالحکیم..... ۶۷، ۱۲۱
- حیدر بلگرامی، امیر..... ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۱
- حیدری، سید عارف..... ۷۰
- حیاتِ سندی مدنی، شیخ محمد..... ۱۲۳
- حیب‌الرّحمان، حکیم..... ۱۵۹
- حبیبی، دکتر عبدالحی..... ۳۸، ۴۰
- حزین لاهیجی، شیخ..... ۱۳۱
- حسّان الهند< آزاد بلگرامی، میر غلام علی
- حسن<sup>(ع)</sup>، امام..... ۴۳
- حسن بن علی العراقی..... ۱۱۰
- حسن سجزی دهلوی..... ۸۷، ۸۹، ۹۳
- حسن عسکری<sup>(ع)</sup>، امام..... ۴۳
- حسنک، خواجه..... ۲۹
- حسین<sup>(ع)</sup>، امام..... ۴۳
- حسین بلگرامی، سید (عمادالملک)..... ۱۱۹، ۱۲۰
- حسین بن ابوالفتح ثانی..... ۱۱۰
- حسین بن علی..... ۱۱۰
- حسین بن یحیی..... ۱۱۰
- حسین رضوی، سید شاهد..... ۱۲۰
- حسین، سید..... ۷۰
- حسین، شیخ..... ۵۸
- حسینی اوحدی دقاقی، تقی الدین محمد..... ۶۷
- حکمت، دکتر علی اصغر..... ۷۸، ۱۰۷، ۱۵۵
- حموی، یاقوت..... ۲۶
- حوسی، مجدالدین علی..... ۳
- «خ»
- خاقانی شروانی، افضل الدین ابوبدیل..... ۳۲
- خانخانا، مهابت خان..... ۵۲
- خان شروانی، محمد مقتدی..... ۱۰۷
- خان شهید، سلطان..... ۹۱، ۹۳، ۹۸
- خانلری، دکتر زهرا..... ۳۹
- خجندی، بابا کمال..... ۸۹، ۹۳، ۱۰۴
- خدیجه سلطان بیگم..... ۵۴
- خسرو ساسانی..... ۱۹
- خلیل، علی ابراهیم خان..... ۶۷، ۱۱۹، ۱۵۹
- خلیلی جهان تیغ، دکتر مریم..... ۴۷
- خلیلی، خلیل الله خان..... ۳۴، ۳۷
- خواجه عبدالله انصاری..... ۹
- خواجه کرمانی..... ۹۷، ۱۰۴
- خواجه کرخی..... ۴۴
- خوشگو، بندرابن داس..... ۳۷، ۶۷، ۱۹۲
- خیال احمدآبادی، سید محمد..... ۵۲
- «د، ذ»
- داتا گنج بخش< هجویری غزنوی، وارسته علی
- داراشکوه، شهزاده محمد..... ۹۷

رنگیلا، محمد شاه ..... ۴۲، ۴۳	داوود بن حسین ..... ۱۱۰
روح الامین ..... ۱۴۳	درانی، احمد شاه ..... ۲۹
رود کاون (Kaun) ..... ۱۲۲	دقیقی بلخی ..... ۳۱
رودکی سمرقندی، فریدالدین عبداللہ ..... ۲۴،	دلآوری، صادق علی ..... ۶۷
۲۷، ۳۱، ۳۹، ۱۷۰	دولت شاه سمرقندی ..... ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲
ریض، ادوارد (Edward Ridge) ..... ۷۲	۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۷
«ز، ژ»	دهخدا، علی اکبر ..... ۱۵۹
زیبیدی، سید مرتضی بلگرامی ..... ۱۱۹	دھر، پاندیت لکھمی ..... ۱۵۹
زر خالص < مثنوی خمسہ امیر خسرو	دین محمد ..... ۱۵۱
زکریای ملتانی سہروردی، شیخ بہاءالدین .. ۹،	ذوقی بلگرامی ..... ۱۲۰
۱۰، ۱۱، ۱۲	«ر»
زیاری (خاندان) ..... ۲۴	رئیس العلماء آزاد بلگرامی، میر غلام علی
زیب النساء بیگم ..... ۵۹	رابعہ بلخی ..... ۲۷
زید بن امام زین العابدین <sup>(ع)</sup> ..... ۱۱۰	رازی، شمس قیس ..... ۳۸
زید بن علی ..... ۱۱۰	راس (Ross) ..... ۷۲
زین العابدین بن امام حسین <sup>(ع)</sup> ..... ۴۳، ۱۱۰	راشدی ..... ۱۶۶
ژول مول ..... ۳۹	راشدی، سید حسام الدین ..... ۶۷
«س»	رایج، میر محمد علی ..... ۵۶
سامی ..... ۱۶۱	رحمان علی ..... ۱۰۷
سبحانی، دکتر توفیق ہ ..... ۱۷۰	رحمت خان، حافظ ..... ۷۴
سبزواری، امیر حسن ..... ۸۹، ۱۰۴	رسول اللہ <sup>(ص)</sup> ..... ۲۲، ۴۱، ۹۵، ۹۶
سبکتگین ..... ۲۷	رسول نما، سید حسن ..... ۱۲۶
سجزی، علی منجم ..... ۵۰	رضازادہ شفق ..... ۱۷۰
سجزی، فریدالدین ..... ۵۱	رمضانی، محمد ..... ۳۸
سراج المحادثین < آزاد بلگرامی، میر غلام علی	رنبستین، دکتر صدیق اللہ ..... ۳۷

- سربلند خان، نواب (میر بخش اورنگزیب) .. ۱۷۲
- سرخوش، محمد افضل ..... ۶۷، ۵۳، ۵۲، ۴۹
- سری رام، راجہ ..... ۱۱۵
- سعادت (پسر مسعود سعد سلمان) ..... ۱۶۳
- سعادت علی خان، نواب ..... ۷۲، ۷۱، ۶۹
- ..... ۷۶، ۷۴، ۷۳
- سعد اللہ بلگرامی، سید ..... ۱۲۶
- سعد اللہ بن سید مرتضی ..... ۱۳۸
- سعدی شیرازی ..... ۳۶، ۳۴، ۱۱
- ..... ۱۰۳، ۱۰۱، ۸۷، ۸۶
- سعدی ہند < حسن سجزی دہلوی
- سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد ..... ۳۵
- سلمان ساوجی، خواجہ جمال الدین ..... ۹۳
- سلیم بھوپالی، سید علی حسن خان ..... ۱۵۹
- سلیمان (ع) ..... ۱۳۳
- سنایی غزنوی، حکیم مجد الدین ..... ۲۷، ۹
- ..... ۳۴، ۳۲، ۲۹
- سنجر سلجوقی، سلطان ..... ۱۶۸
- سوزنی، شمس الدین محمد بن علی .. ۳۰، ۲۷
- سہروردی، شیخ شہاب الدین ..... ۹
- سہروردیہ ..... ۴۵، ۱۲
- سہل بلخی ..... ۳۹
- سید احمد بن عبداللہ ..... ۱۲۶
- سید احمد بن میر سید محمد ..... ۱۴۵
- سیف الدولہ بن سلطان ابراہیم غزنوی .. ۱۶۴، ۱۶۵
- سیف الدین، امیر ..... ۷۸، ۷۹
- سیف الدین حاجی ..... ۳۸
- «ش»
- شاد، شیخ قطب اللہ ..... ۴۴
- شاد، محمد شاہ ..... ۳۹، ۲۱، ۲۰
- شاطر، دکتر احسان یار ..... ۱۰۷
- شاطر، شہریار ..... ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۳
- شاعر بلگرامی، میر سید محمد ..... ۱۲۰، ۱۱۹
- ..... ۱۵۹، ۱۴۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۳
- شافعی المحمد بن ادريس، امام ..... ۴۳
- شاہ اعظم ..... ۱۴۵
- شاہ برہان ..... ۱۴۵
- شاہ عالم ..... ۱۲۵، ۷۴، ۷۳
- شاہ طیب ..... ۱۲۰
- شاہجہان ثانی ..... ۱۲۵
- شاہجہان بیگم، نواب ..... ۱۸۸
- شاہد پسر میرزا عبدالعزیز ..... ۵۴
- شاہدی بلگرامی، میر عبدالواحد ..... ۱۱۵
- شاہرخ ..... ۱۰۷، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۳، ۷۸
- شاہنواز خان، صمصام الدولہ ..... ۱۵۴، ۱۴۸
- شجاع الدولہ (وزیر شاہ عالم) ..... ۷۴، ۷۳
- شریف بن سید عمر الحسنی الواسطی البلگرامی ..... ۱۲۰
- شریف الحسن بلگرامی، قاضی ..... ۱۲۰

- صدیق حسن خان، نواب محمد ..... ۱۳۸  
 ۱۶۰، ۱۵۷  
 صغری بلگرامی، سید جنید ..... ۱۲۱  
 صغری، سید محمد ..... ۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۹  
 صغیر بلگرامی، سید فرزند احمد ..... ۱۲۰  
 صلابت جنگ، سید محمد خان ..... ۱۵۳  
 صمصام الدولہ، نواب ..... ۶۵  
 ضحاک بن محمود گردیزی ..... ۳۹، ۲۰، ۱۸  
 ضیا برہانپوری ..... ۱۵۰  
 «ط، ظ»  
 طاہر بن ثقفہ الملک، خواجہ ..... ۱۶۷  
 طبری، محمد بن جریر ..... ۲۷، ۲۶، ۲۳  
 طرزی، غلام محمد خان ..... ۳۷، ۳۴  
 طرزی، محمود ..... ۳۷  
 طفیل محمد بلگرامی، میر ..... ۱۲۶، ۱۲۳  
 ۱۴۲، ۱۲۹، ۱۲۷  
 طوطی ہند > امیر خسرو دہلوی  
 طوطی ہند > حسن سجزی دہلوی  
 طہرانی، شیخ آقا بزرگ ..... ۱۵۹  
 طیفوری، شیخ محمد طیفور ..... ۴۶  
 ظفرالدین، محمد ..... ۷  
 ظفراللہ خان، خواجہ ..... ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳  
 «ع»  
 عابد، خواجہ عبدالرحیم ..... ۶۰  
 عابدی، پرفسور سید امیر حسن ..... ۱
- شطاری طیفوری، شیخ عبداللہ ..... ۴۵  
 شطاریہ ..... ۴۵  
 شفیق اورنگ آبادی ..... ۱۵۰، ۱۴۸  
 شکراللہ الحسینی اترولی بلگرامی، سید ..... ۱۲۶  
 شہاب الدین، شیخ عبداللہ ..... ۷  
 شہاب الدین محمد ..... ۱۵۹  
 شہرزاد بن ابراہیم غزنوی ..... ۱۶۶، ۱۶۴  
 ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷  
 شہرستانی، علامہ عبدالکریم ..... ۳۳  
 شہید بلخی ..... ۳۱، ۲۷، ۲۴  
 شیبانی، امام محمد ..... ۴۳  
 شیث<sup>(ع)</sup>، حضرت ..... ۴۶  
 شیخ ورع ..... ۳  
 شیر علی خان، امیر ..... ۳۶  
 شیرنوایی، امیر علی ..... ۳۷، ۳۳  
 «ص، ض»  
 صائب تبریزی، میرزا محمد علی ..... ۴، ۳۴  
 صابر کلیری، شیخ علی ..... ۴۴  
 صاحب البرکات > عشقی، شاہ برکت اللہ  
 صاحب، حکیم محمد کاظم ..... ۵۸  
 صافی، شیخ محمد اقبال ..... ۱۰۷  
 صالح (پسر مسعود سعد سلمان) ..... ۱۶۳  
 صدر بابر میرزا ..... ۱۰۳  
 صدرالدین، شیخ ..... ۸۴  
 صدیق احمد، شیخ ..... ۶۹

عبداللہ بن مقفَع ..... ۱۷، ۲۱، ۳۹	عابدی، سید وزیرالحسن ..... ۱۹۲
عبداللہ خان، قاری (ملک الشعرا) ..... ۳۴	عاجز، محمد ہاشم ..... ۶۱
عبداللہ، دکتّر سیّد ..... ۱۵۹	عاشقی عظیم آبادی، آقا حسین قلی خان .. ۶۷،
عبداللہ، سیّد ..... ۶۷	۱۵۹
عبداللہ شاذلی ..... ۱۳۴	عالمگیر شاہ ..... ۱۲۵
عبداللہ یمنی ..... ۱۲۶	عائشہ درانی ..... ۳۶
عبدالمناف ..... ۴۶	عباد بن زیاد ..... ۲۶
عبدالواحد بلگرامی، سیّد ..... ۱۲۰	عبّاس، دکتّر سیّد حسن ..... ۱۵۹، ۱۰۹
عبدالواحد بن سیّد سعداللہ ..... ۱۳۸	عبّاسی، محمد ..... ۳۹
عبدالواحد، سیّد ..... ۱۳۸، ۱۴۲	عبدالجلیل، میر ..... ۵۸
عبدالوہاب طنطاوی، شیخ ..... ۱۲۳، ۱۲۴،	عبدالحق محدّث دہلوی، شیخ ..... ۴۲، ۹۰،
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴	۱۵۹، ۱۰۷
عثمان، شیخ سراج الدین ..... ۴۴	عبدالحمید ..... ۳۲
عثمانی، شریف احمد ..... ۱۲۰	عبدالحمی، ابوسعید ..... ۱۸، ۳۹
عراقی، فخرالدین ..... ۹	عبدالحمی بن فخرالدین الحسنی، علامہ ... ۱۵۹
عرفی شیرازی ..... ۵۵	عبدالرزاق ..... ۱۸۱
عروضی سمرقندی ..... ۱۷۰	عبدالرسول، محمد ..... ۷
عزّت، شیخ عبدالعزیز ..... ۳	عبدالرشید، خواجہ ..... ۱۰۷
عسکری قمی ..... ۵۷	عبدالعزیز ..... ۱۴۲
عشقی، شاہ برکت اللہ ..... ۱۱۵، ۱۱۶	عبدالعزیز، میرزا ..... ۵۴
عصمت جاوید، دکتّر ..... ۱۶۰	عبدالغنی ..... ۴۳
عطا کاکوی، شاہ محمد عطاء الرحمن ..... ۶۷	عبدالقادر بن ملوک شاہ بدایونی ..... ۱۰۷
عطاء الرحمن کاکوری، شاہ محمد ..... ۱۹۱	عبدالقادر الگیلانی < جیلانی، سیّد عبدالقادر
عطّار نیشابوری، شیخ فریدالدین ..... ۴۱، ۷۵	عبدالقہار، مولانا ..... ۱۰۴
عفیفی، رحیم ..... ۳۸	عبداللہ بن عبّاس ..... ۱۳۴

عندلیب دهلوی، خواجہ محمد ناصر ..... ۱۷۱،	علاءالدولہ مسعود، سلطان ..... ۱۶۶، ۱۶۷
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،	علاءالدین حسین
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،	◀ غوری، سلطان علاءالدین حسین
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱	علاءالدین خلجی، سلطان ..... ۹۱، ۹۲،
عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد ..... ۲۷،	۹۴، ۹۵
۳۰، ۳۲	علمہ تفتازانی ..... ۳
عوفی، محمد نورالدین ..... ۱۹، ۳۹، ۴۸،	علمای، شیخ ابوالفضل ..... ۲، ۱۵۹
۵۰، ۵۱، ۶۷، ۱۷۰	علوی گجراتی، وجیہ الدین ..... ۱۲۴
عیسی مؤتم الاشبال بن زید ..... ۱۱۰	علی <sup>(ع)</sup> ..... ۴۳، ۴۶، ۷۳
عیوقی ..... ۲۷، ۲۹، ۳۲	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۸۳
«غ»	علی ابوالقاسم خاص ..... ۱۶۴، ۱۶۶
غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان ..... ۱۶، ۳۷	علی احسن ..... ۱۶۰
غزالی، امام محمد ..... ۱۰	علی بن حسن ..... ۱۱۰
غزنوی، سید حسن ..... ۳۴	علی بن حسین ..... ۱۱۰
غلام حسن، میر ..... ۱۱۲، ۱۳۲،	علی بن محمد ..... ۱۱۰
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸	علی شادانی، سید اصغر ..... ۱۲۰، ۱۶۰
غلام شاہ مردان بن آزاد بلگرامی ..... ۱۳۸	علی شیر، امیر ..... ۱۰۳، ۱۰۴
غلام علی ارشد، میر ..... ۱۶۰	علی العراقي بن حسین ..... ۱۱۰
غلام محمد خان ..... ۷۴	علی قاری، ملّا ..... ۱۲۹
غنی احمد ..... ۴۲	علیم اللہ، قاضی ..... ۱۲۶
غنی، علی نقی ..... ۱	عمادالدین، خواجہ ..... ۱۱۸، ۱۱۹
غنی کشمیری ..... ۳۴	عمادالملک پتیالی ..... ۷۸
غنی، مولانا محمد عبدالغنی خان ..... ۱۹۲	عمر خیّام ..... ۳۴
غنیمت لاهوری، محمد اکرم ..... ۵۴	عمر سُورتی ..... ۱۲۶
غوٹ اعظم ◀ جیلانی، سید عبدالقادر	عنایت اللہ بن سید کرم اللہ ..... ۱۴۲



فیروز بن سید عبدالواحد..... ۱۳۸، ۱۴۲  
 فیروز، سید..... ۱۱۱  
 فیروز، میر محمد..... ۱۱۲  
 فیروزالهداد، سید..... ۱۱۳  
 فیروزشاه، سلطان جلال الدین..... ۹۱

«ق»

قابل بلگرامی، سید عبدالله... ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴  
 قادری، سید شیر محمد..... ۱۷۳  
 قادری، سید محمد حسین..... ۱۷۸  
 قاری، مولانا علی..... ۳  
 قاسم خان..... ۷۴  
 قاسم علی بن مرزا محمد..... ۶۹  
 قاسم قندفروش..... ۵۳  
 قبول محمد، مولوی..... ۲۹، ۳۹  
 قدیر احمد..... ۱۹۰، ۱۹۲  
 قریشی هاشمی، شیخ طاهر..... ۷  
 قزوینی، امیر علاءالدین..... ۱۰۵  
 قزوینی، علامه محمد خان..... ۳۹  
 قطب الدین بختیار کاکی اوشی، خواجه.. ۱۱۱، ۱۱۸  
 قطب الدین خلجی، سلطان..... ۹۱، ۹۲  
 قطب الدین شمس آبادی، مولانا..... ۱۲۶  
 قطب المدار، بدیع الدین..... ۴۶  
 قلندریه..... ۴۵  
 قیس رازی، شمس..... ۳۱  
 قیصر امروهوی، سید محمود حسن..... ۱۶۰

غوری، سام..... ۳۵  
 غوری، سلطان علاءالدین حسین..... ۲۷، ۲۸  
 غیاث الدین بلبن، سلطان..... ۸۷، ۹۰  
 غیاث الدین تغلق، سلطان..... ۹۱، ۱۰۶  
 غیاث الدین محمد..... ۳۹

«ف»

فاطمه بنت اسد..... ۴۶  
 فاطمه زهرا(س)..... ۴۳  
 فتاحی نیشابوری، مولانا یحیی سبیک..... ۹۴  
 فتح الله خان، خواجه..... ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴  
 فخر گرگانی، فخرالدین اسعدالرجانی ۲۷، ۲۹  
 فراق، ناصر نادر..... ۱۹۲  
 فرخ زاد غزنوی، شاه..... ۱۶۴  
 فرخ سیر، محمد..... ۱۲۵  
 فرخی، ابوالحسن علی..... ۲۷  
 فردوسی طوسی، ابوالقاسم حسن..... ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۳۹، ۷۵، ۹۳  
 فرهادی، دکتر روان..... ۳۹  
 فضل حق..... ۱۹۱  
 فضل الله، رشیدالدین..... ۳۳  
 فقیر آزاد (مهر آزاد بلگرامی) ... ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸  
 فقیر آزاد بلگرامی (مهر آزاد بلگرامی)..... ۱۵۳  
 فیاض محمود، سید..... ۱۹۲  
 فیاض، دکتر علی اکبر..... ۳۸  
 فیروز بن سید الهداد..... ۱۱۲

«ک»

- گلشن، شاه سعدالله.... ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۸۹
- گنج شکر، شیخ بابا فرید..... ۹، ۱۰، ۴۴
- گوپاموی، محمد قدرت الله..... ۱۰۷
- گوپاموی، محمد مظفر حسین..... ۴۹، ۶۷
- گیسودراز، خواجه سید محمد..... ۱۳۶
- «ل»
- لال، رای سدهاری..... ۱۵۵
- لدها بلگرامی، شاه..... ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
- لسان الغیب < حافظ شیرازی
- لطف الله < لدها بلگرامی، شاه
- لطف الله، سید..... ۱۷۳، ۱۸۱
- لعل شهباز، مخدوم..... ۱۳۱
- لکهنوی، آفتاب رای..... ۵۴، ۶۷
- «م»
- مارتین (Martin)..... ۷۲
- ماریک، آندره..... ۳۹
- مالک بن انس، امام..... ۴۳
- مئل، چارو..... ۱۹۲
- مجدود..... ۱۶۳
- محسن تأثیر..... ۴
- محمد (ص)..... ۱۸۶
- محمد اشرف، سید..... ۱۴۲
- محمد باقر (ع)، امام..... ۴۳
- محمد بن عیسی..... ۱۱۰
- محمد خان، سلطان..... ۹۰، ۹۱
- کاتب ترشیزی..... ۹۳
- کاتب هزاره، فیض محمد..... ۳۹
- کازرونی، محمد یوسف..... ۱۱۸
- کاکوروی، منشی فیض بخش..... ۶۹
- کبیرالدین احمد..... ۱۰۷
- کرم الله بن سید مرتضی..... ۱۴۲، ۱۴۵
- کرمانی، ابو حامد..... ۵۱
- کرمانی، امیر هاشمی..... ۹۶
- کسیلوا، خانم..... ۳۳
- کشمیری، حمیدی..... ۳۴
- کلاؤد مارتین (Claude Martin)، ژنرال..... ۷۲
- کلیم همدانی..... ۳۴
- کمار، دکتر راجندر..... ۱۶۳
- کوکب، قاضی عبدالنبی..... ۱۶۰
- کیان..... ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳
- کیقباد، سلطان معزالدین..... ۹۱، ۹۲
- کیکاووس، امیر عنصر المعالی..... ۲۴، ۳۹
- کیومرث..... ۲۰
- «گ»
- گر سہای..... ۶۹
- گرداس پور، ام. آ..... ۱۰۷
- گردیزی، محمود..... ۱۸، ۱۹
- گلچین معانی، احمد..... ۱۶۰
- گلشاه..... ۲۰

- ۱۶۳..... مسعود بن محمود غزنوی  
 مسعود سعد سلمان ..... ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶،  
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰  
 مسعود سوّم غزنوی، سلطان ..... ۱۶۸  
 مسعود غزنوی، سلطان ..... ۱۶۷، ۱۶۹  
 مسیح البیان > صاحب، حکیم محمد کاظم  
 مسیحای کاشی ..... ۱۴۳  
 مصطفوی (ص) ..... ۱۷۴، ۱۸۷  
 مصطفوی سبزواری، دکتر رضا ..... ۹، ۳۵، ۳۹  
 مُصطفی، مولانا سیّد ..... ۱۲۶  
 معزالدین یزدی ..... ۵۳  
 معزی، ابوعبدالله محمد ..... ۲۷، ۳۴  
 معلوف، لویش ..... ۳۹  
 معمّایی، مولانا محمد ..... ۱۰۳، ۱۰۶  
 معین، دکتر محمد ..... ۱۷۰  
 معینالدین چشتی اجمیری، خواجه ..... ۱۱۸  
 مغلیه ..... ۴۲  
 مفلسی خراسانی، ملّا ..... ۱۰۴  
 مقدسی، شمس الدّین ابوعبدالله محمد ..... ۱۸،  
 ۲۰، ۲۵، ۳۱، ۴۰  
 مقفّع ..... ۱۷، ۲۱، ۲۲  
 ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۹  
 مکی، شیخ عبدالعزیز ..... ۴۵  
 ملّا قاریه ..... ۱۲۸
- ۱۹۰، ۱۷۶..... شیخ  
 محمد شاه ..... ۶۱، ۱۲۵، ۱۸۱  
 محمد صالح، خواجه ..... ۱۷۲، ۱۷۳  
 محمد طاهر، خواجه ..... ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳  
 محمد عاشق، سلطان ..... ۵۳  
 محمد عتیق، مولانا ..... ۴۲  
 محمد عرفان، مولانا ..... ۴۲  
 محمد کاسه لیس > امیر خسرو دهلوی  
 محمد محفوظ، میر ..... ۱۷۳، ۱۷۷  
 محمد مصطفی (ص) ..... ۴۳، ۱۳۲  
 محمد، میر سیّد ..... ۱۴۵  
 محمد یعقوب، خواجه ..... ۱۷۲، ۱۷۳  
 محمود بلگرامی، محمد ..... ۱۲۰، ۱۶۰  
 محمود غزنوی، سلطان ..... ۲۷، ۲۸، ۲۹،  
 ۳۰، ۱۱۸، ۱۶۳  
 مدقق احراری دهلوی، میر نورالله ..... ۷  
 مدلتن (Middleton) ..... ۷۱  
 مرادبخش، شاهزاده محمد ..... ۱۷۲  
 مرّی بلگرامی، سیّد ..... ۱۲۶  
 مرتضی بن سیّد فیروز ..... ۱۳۸، ۱۴۲  
 مرزا محمد ..... ۶۹  
 مریم<sup>(ع)</sup> ..... ۴۶  
 مستعد خان ..... ۱۹۲  
 مستغنی، عبدالعلی خان ..... ۳۴، ۳۶  
 مسعود بن ابراهیم غزنوی ..... ۱۶۴

- ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۳..... میر محمّدی، سیّد  
 ۱۶۴..... ملک ارسلان بن مسعود غزنوی  
 ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷  
 ۱۶۰، ۱۴۸..... ملکاپوری، محبوب الزمن  
 ۱۶۴..... ملکشاه  
 ۱۹۲، ۱۶۰..... منزوی، احمد  
 ۶۷..... منظور علی، سیّد  
 ۷۲..... مورس (Moris)، منشی  
 ۴۳..... موسی رضا<sup>(ع)</sup>، امام  
 ۴۳..... موسی کاظم<sup>(ع)</sup>، امام  
 ۱۱۹..... موکب بن خسرو  
 ۱۰، ۹..... مولای روم  
 ۱۰۷..... مولوی احمد علی  
 ۱۰۴، ۹۷، ۹۳، ۵۸..... مولوی روم  
 مونگا بیگم < بخششی بیگم  
 ۴۶، ۴۳..... مهدی، امام<sup>(عج)</sup>  
 ۱۷۹..... مهرپرور بیگم  
 میر اثر < اثر، خواجه سیّد محمّد میر  
 ۱۷۴، ۱۷۳..... میر درد دهلوی، خواجه  
 ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶  
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶  
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲  
 ۳۴..... میرزا رفیعا  
 میر عمدہ < احمد خان، نواب میر  
 ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۱۲..... میر غلام امام صادق  
 ۱۵۲..... میر غلام علی (مُهر آزاد بلگرامی)

«ن»

- ۱۷۹، ۱۷۶..... نادر شاه  
 ۸۵، ۸۱، ۳۴، ۳۰، ۲۷..... ناصر خسرو قبادیانی  
 ۵۸..... ناصر علی، میان  
 ۵، ۲..... ناظم (شارح گلستان سعدی)  
 ۲..... نتوی، ملّا سعد  
 ۱۴۵..... نجابت خان، نواب  
 ۴۵..... نجم الدّین کبری  
 ۶۹..... نجم الغنی  
 ۸۴..... نجیب الدّین، شیخ  
 ۱۶۰، ۱۳۸..... ندوی، دکتر فضل الرحمن  
 ۷۷..... نرگس جهان، دکتر  
 ۵۳..... نسفی، شیخ  
 ۳۲..... نصرالله، ابوالمعالی  
 ۴۴..... نصیر الدّین، خواجه شیخ  
 ۳۴..... نصیر الدّین طوسی، خواجه  
 ۳۸..... نظام عقیلی  
 ۸۰، ۷۸، ۴۴، ۹..... نظام الدّین اولیا، خواجه  
 ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱  
 نظام الدّین بدایونی < نظام الدّین اولیا، خواجه

- نظامی گنجوی، حکیم جمال‌الدین ..... ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵
- نعمت خان (بین نواز) ..... ۱۸۴
- نقیسی، سعید ..... ۳۸، ۶۷، ۱۷۰
- نقش علی ..... ۱۶۰
- نقوی، دکتر سید علی رضا ..... ۴۷، ۶۷، ۱۶۰
- نقوی، سید غلام علی ..... ۶۹
- نقی<sup>(ع)</sup>، امام ..... ۴۳
- نوابی، میر علی شیر وزیر ..... ۴۰
- نوح، سید محمد ..... ۱۱۱، ۱۱۲
- ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۲
- نورالحسن، سید ..... ۱۵۶، ۱۶۱
- نورالحسین بن آزاد بلگرامی ..... ۱۳۸، ۱۴۰
- نورجهان بیگم ..... ۵۹
- نوشاهی، سید عارف ..... ۱۵۹، ۱۶۱
- «و»
- واجد علی شاه ..... ۷۰
- واسطی بلگرامی، میر عبدالجلیل .. ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
- ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۱
- واعظ کاشفی ..... ۳۴
- واله داغستانی، علی قلی خان ..... ۱۳۱
- وجیه‌الدین، مولانا ..... ۴۲، ۱۶۱
- وحید اختر، دکتر ..... ۱۹۲
- وزیر علی ..... ۷۴
- وصی‌الحسن، سید ..... ۱۲۰، ۱۶۱
- وطواط، خواجه رشیدالدین ..... ۲۱، ۳۲
- ولی‌گ انصاری، پرفسور محمد ولی‌الحق
- ونداسپ ..... ۲۰
- ویمس ..... ۷۲
- «ه»
- هادی علی، مولوی ..... ۴۰
- هادی، میر محمد ..... ۴۹
- هاشم بن عبدالمناف ..... ۴۶
- هاشمی سندیلوی، احمد علی خان ..... ۶۸
- هجویری غزنوی، عثمان جلابی ..... ۹
- هجویری غزنوی، علی بن عثمان جلابی ..... ۹
- هجویری غزنوی، وارسته علی ..... ۳۲
- هجویری، ابوالحسن علی ..... ۲۷
- هجویری، سید علی ..... ۱۰
- الهداد، سید ..... ۱۱۲
- هدایت، محمود ..... ۳۸
- هراتی، محمد عارف ..... ۹۳
- هروی، جواد ..... ۴۰
- هستنگ (Husting) ..... ۷۱
- همدانی، مصحفی غلام ..... ۱۹۲
- هندی، بهگوان داس ..... ۶۸
- هیری، ناصر ..... ۱۷۰
- هیننگ ..... ۲۰
- ۲۰۷



۱۱۰.....	یحییٰ بن زید	»ی«	
۱۰۶.....	یغمایی، ملأ شهاب الدین	۵۴.....	یار، اعظم علی
۵۳.....	یوسف <sup>(ع)</sup>	۱۷۰.....	یاسمی، رشید

\*

اماکن

«ب»	«آ، الف»
بارہہ ..... ۱۲۱	آگرہ ..... ۱۳۲
باغچہ میر درد ..... ۱۸۳	آلمان ..... ۳۸
بخارا ..... ۱۷۱، ۵۳، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۲، ۲۰	اٹراپردیش ..... ۱۲۶، ۱۱۴، ۱۱۳
بخدی ..... ۲۰	اٹروالی ..... ۱۲۶
بدخشان ..... ۲۶، ۲۲، ۲۰	احدی پور ..... ۱۷۶
بدر ..... ۴۳	احمد نگر ..... ۱۲۲
برآمدہ کی نالا ..... ۱۷۸	آرکات ..... ۱۵۲، ۱۳۶
برفخانہ (دہلی) ..... ۱۷۹، ۱۷۷	ازبکستان ..... ۲۷
برہانپور ..... ۱۴۵، ۱۳۶، ۱۳۴	اسلام آباد ..... ۱۹۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۶۸
بریل ..... ۳۸	افغانستان ..... ۳۴، ۳۳، ۲۷
بستی میر درد (دہلی نو) ..... ۱۸۳	..... ۳۷، ۳۶، ۳۵
بغداد ..... ۹۳	اکبر آباد ..... ۱۳۱
بقیع ..... ۱۲۸	الہ آباد ..... ۱۵۸، ۱۳۲، ۱۳۱، ۶۷
بلخ ..... ۹۳، ۹۱، ۷۸، ۲۶، ۲۲، ۲۰، ۱۸	الہ آباد، قلعہ ..... ۷۴
بلگرام ..... ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹	انگلستان ..... ۷۲
..... ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴	اُچ ..... ۱۳۱
..... ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۲۰	اودہ، صوبہ ..... ۱۱۲
..... ۱۶۱، ۱۴۵، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹	اودہ ..... ۷۴، ۷۱، ۶۹
بلگرام، قصبہ ..... ۱۱۲	اورنگ آباد ..... ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۲، ۱۲۱
بمبئی ..... ۱۲۲، ۱۰۷	..... ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۳۷، ۱۳۶
بندر مخا ..... ۱۳۴	ایران ..... ۳۸، ۳۴، ۳۳، ۲۷، ۱۳
بنگال ..... ۱۴۵	..... ۱۶۹، ۱۵۲، ۱۳۱، ۵۴، ۴۸

جلدہ، بندر..... ۱۳۴	بہرت پور..... ۷۲
جرجان..... ۷۹	بہکر..... ۱۳۱، ۱۱۱
جھیل خوارزم..... ۳۲	بھوپال..... ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۳۴، ۶۷
جواہر لعل نہرو مارگ..... ۱۸۳	بیجاپور..... ۶۳
جوزجان..... ۳۸، ۳۱	بیروت..... ۱۵۹، ۳۹، ۳۸
چالندر < چالندر	بیلگرام < بلگرام
چیلون کا کوچہ (دہلی)..... ۱۸۴	»پ«
»ح، خ«	پاریس..... ۳۹، ۳۳
حجاز..... ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۲	پاکستان..... ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۲۸، ۳۳
حویلی میر نوازش علی فقیر بلگرامی..... ۱۴۵	۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۴
حیدرآباد..... ۱۵۹، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۲۲	پتنا (بیہار)..... ۱۹۲، ۱۵۳، ۷۳، ۶۸، ۶۷
خراسان..... ۱۶۸، ۳۶، ۲۶، ۱۸، ۱۷	پتنہ < پتنا (بیہار)
خلدآباد..... ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۳۵	پتیالی..... ۸۰، ۷۹، ۷۸
خوابگاہ روشن..... ۱۵۴، ۱۵۳	پنجاب..... ۱۶۶
خوارزم..... ۳۲	پونا..... ۱۲۲
»د، ذ«	»ت«
دانشگاہ دہلی..... ۳۵	تاجیکستان..... ۳۳، ۲۷
دریای عمان..... ۳۲	تخارستان..... ۲۶
دکن..... ۱۳۲، ۱۲۳	تکیہ بابا شاہ مسافر نقشبندی..... ۱۲۱
دوشنبہ پایتخت تاجیکستان..... ۱۴۹، ۱۳۷، ۱۳۵	تکیہ شاہ محمود..... ۱۲۱
دولت آباد..... ۱۵۵، ۱۴۹	تہران..... ۶۷، ۴۰، ۳۹، ۳۸
دہ بیل < بلگرام	۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۰۷
دھک..... ۱۶۵، ۱۶۴	»ج، چ«
دھک، قلعہ..... ۱۶۷، ۱۶۴	چالندر..... ۱۶۷، ۱۶۶
	جلدہ..... ۱۳۴



دهلی ..... ۳۲، ۳۹، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۱۰۵،	شاه گنج (دهلی)..... ۱۷۶
۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۶،	شاهجهان آباد ..... ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰،
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲	۱۳۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳
دهلی نو..... ۷، ۱۸۳، ۱۹۲	شبه قاره هند ..... ۱۲، ۱۳، ۹۸
دینور..... ۲۰	شروان ..... ۳۲
ذاکر حسین کالج..... ۱۸۳	شیراز ..... ۸۶، ۱۰۱

«ر، ز»

رامپور..... ۷۴	صدر بازار (دهلی)..... ۱۷۵
رنگپور..... ۷۲	صفه..... ۴۳
روضه مقدسه خلدآباد < خلدآباد	

«ص»

ری ..... ۲۰، ۳۲	طایف ..... ۱۲۷، ۱۳۴
زاولستان ..... ۲۶	طوس ..... ۲۶

«ط»

طیفور..... ۴۵	
---------------	--

«س، ش»

سری بلگرام < بلگرام	
سری رنگ پتن ..... ۱۳۶	علیگره ..... ۱۰۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۹۲
سری نگر < بلگرام	عمان ..... ۶
سعادت آباد..... ۷۴، ۷۶	غرجستان ..... ۲۶
سمرقند ..... ۳۳، ۳۴	غزنین ..... ۱۶۴، ۱۶۷
سند ..... ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰	غور ..... ۲۰، ۲۹

«ع، غ»

سو ..... ۱۶۵	فیض آباد ..... ۷۴
سو، قلعه ..... ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷	قلعه چنارگره ..... ۷۴
سورت ..... ۱۲۱	قلعه ستاره ..... ۱۲۵، ۱۲۶
سورت، بندر..... ۱۳۴، ۱۳۵	قلعه محمدآباد ..... ۱۳۵
سیستان ..... ۲۰، ۲۶	قم ..... ۱۵۲
سیوستان ..... ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۱	

«ف، ق»

گورکھپور..... ۱۶۰

«ک، گ»

«ل»

لاچین..... ۷۸، ۷۹

لاہور..... ۶۷، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳،

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲

لبنان..... ۳۸

لکھنؤ..... ۷، ۳۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲،

۷۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۵۸

لیدن..... ۳۸

«م»

مالوہ..... ۶۳، ۱۳۲

ماوراءالنہر..... ۲۳، ۷۹

محلقہ میدان پورہ..... ۱۱۲

مدناپور..... ۷۲

مدینہ منورہ..... ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۱

مرزاپور..... ۷

مرشدآباد..... ۷۴

مرنج..... ۱۶۳، ۱۶۷

مرنج، قلعہ..... ۱۶۷

مرو..... ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۳۲

مزار ابوالحسن علی بن عبداللہ شاذلی..... ۱۳۴

مزار حسن دہلوی..... ۱۵۵

مزار شاہ برہان الدین غریب ہانسوی..... ۱۵۳

مزار عبداللہ بن عباس..... ۱۳۴

مزار شریف..... ۳۴

کابل..... ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۶۰

کابلستان..... ۲۶

کاشان..... ۵۰

کالیپی..... ۱۴۵

کانپور..... ۱، ۶۷، ۱۰۷

کتابخانہ آیت اللہ العظمیٰ مرعشی..... ۱۵۲

کتابخانہ جامعہ ہمدرد، دہلی نو..... ۷

کتابخانہ خدابخش، پتنا..... ۱۵۳

کتابخانہ رضا رامپور..... ۱۵۷

کتابخانہ سلیمان جاہ..... ۷۰

کتابخانہ عمومی امیرالدولہ، لکھنؤ..... ۷۰

کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران..... ۱۵۷

کتابخانہ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگرہ.. ۱۵۷

کتابخانہ و موزہ سالار جنگ، حیدرآباد.. ۱۳۵

کراچی..... ۱۰۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۹۱

کربلا..... ۱۱۱

کشمیر..... ۳۷، ۶۳، ۱۱۶، ۱۳۹

کلکتہ..... ۷۲، ۱۰۷

کھرکی اورنگ آباد

گجرات..... ۱۳۲

گرگان..... ۳۲

گلبرگہ..... ۱۳۶

گنجہ..... ۳۲، ۹۴، ۱۰۵

گوداوری..... ۱۲۲

هرات ..... ۳۳، ۹	مسجد جامع هرات ..... ۳۵
هرژدویی ..... ۱۶۰، ۱۱۴	مشهد ..... ۳۸
هری ..... ۲۶، ۲۰	مصر ..... ۱۳۹، ۱۲۷
هلند ..... ۳۸	مطبع شاهجهانی (بهوپال) ... ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲
همدان ..... ۱۶۳، ۲۰	مطبع منشی نول کشور، کانپور ..... ۱
هند ..... ۱، ۲، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶	مقبره میر غلام آزاد بلگرامی ..... ۱۵۵
..... ۶۹، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۱۰۱	مکّه مکرمه ..... ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۲
..... ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۵۹	مُلتان ..... ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۳۱
..... ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶	منشی نول کشور، لکهنو، مطبع نامی ..... ۷
..... ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲	منشی نول کشور، مطبع ..... ۳۹، ۴۰
هندوستان ..... ۳، ۴، ۱۵، ۱۶، ۲۷، ۵۷، ۶۰	مهاراشترا ..... ۱۲۲
..... ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۶۵	میدان بیل < بلگرام
	مینار جام ..... ۳۵، ۳۹
	«ن»
«ه»	ناتل خانلری، دکتر پرویز ..... ۴۰
یزدجرد ..... ۵۰	نادره جهان < جرجان
یمن ..... ۱۳۴، ۱۱۹	نای، قلعه ..... ۱۶۵، ۱۶۷
	نوبهار، معبد بزرگ بلخ ..... ۲۰
	نیشابور ..... ۲۰، ۲۶

\*

## مطبوعات

البشارة لاهل الاشارة..... ۱۲۹	«أ، الف»
بصائر المتعلمين ..... ۱۴۱	آثار مهمّ تاريخی دکن..... ۱۵۶
بنده عشق..... ۱۴۳	آثار الوزرا ..... ۳۸
بهار عجم..... ۲، ۳، ۴۰	آرایش محفل و نبول در یو.پی. گزیتر... ۱۵۸
بهارستان (جامی)..... ۱۰۳	آغانی..... ۳۸، ۲۶
بهمین نامه..... ۳۸	آیین اکبری..... ۱۵۹
بیاض آزاد (خطی)..... ۱۵۸	الابنيه عن الحقایق الادویة میبذی..... ۳۴
بیهقی..... ۳۹	احسن التّفاسیم فی معرفت الأقالیم... ۱۸، ۴۰
بیم پَرَکاش (هندي)..... ۱۵۹	اخلاق محسنی..... ۳۴
«ت، ث»	اخلاق ناصری..... ۳۴
تاج العروس..... ۱۱۹	ادب الكبير و ادب الصّغير..... ۱۷
تاریخ ادبیات اردو..... ۱۹۱	اسرار الاولیا..... ۱۰
تاریخ ادبیات ایران..... ۱۷۰	اکمل الصناعة..... ۱۵۷
تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند. ۱۹۱، ۱۹۲	انشای جلیل..... ۱۲۶
تاریخ انجمن هند..... ۶۹	انشای عقد الثمین..... ۱۲۶
تاریخ اوده (آصفی)..... ۶۹	انیس المحققین..... ۱۲۰، ۱۴۶
تاریخ اوده (پرشاد)..... ۶۹	اوریتال کالج میگزین (لاهور)..... ۱۹۱
تاریخ اوده (سهای)..... ۶۹	ایران در زمان سامانیان..... ۴۰
تاریخ اوده (غنی)..... ۶۹	الایقاف علی سبب الاختلاف..... ۱۲۸
تاریخ بلگرام..... ۱۲۰	«ب، پ»
تاریخ تذکره‌های فارسی..... ۱۶۰	باغ معانی..... ۱۶۰
تاریخ جهانگشای..... ۳۳	بذل العسجد فی حسینی من اسرا احمد.. ۱۲۸
	برهان قاطع..... ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۸

- تذکره خزانه عامره..... ٤٨، ٥٥، ٥٩، ٦٧، ٧٧  
 ٧٩، ٨٠، ٩٠، ٩١، ٩٢، ١٠١  
 ١٠٥، ١٠٧، ١٢٠، ١٣٧، ١٥٨  
 تذکره خزینه الاصفیا..... ٤٢  
 تذکره روز روشن .. ٤٨، ٤٩، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٦٧  
 تذکره ریاض العارفين..... ٤٨، ٥٤، ٦٧  
 تذکره سبحة المرجان فی آثار هندوستان . ١٢٠  
 ١٣٨، ١٦٠  
 تذکره سرو آزاد..... ١٢٠، ١٥٨  
 تذکره سفینه الاولیا..... ٩٧  
 تذکره سفینه بیخبر..... ١٢٠  
 تذکره سفینه خوشگو..... ٤٨، ٥٤، ٥٥، ٥٧  
 ٥٩، ٦٧، ١٥٣، ١٩١  
 تذکره سفینه الکرام فی شجره سادات  
 رضویه بلگرام..... ١٢٠  
 تذکره سفینه هندی..... ٤٨، ٤٩، ٥٤، ٦٨  
 تذکره سیر الاولیا..... ٨٣، ٩٠  
 تذکره شعر فارسی در عهد شاهرخ..... ٧٨  
 ٩٣، ١٠١، ١٠٢، ١٠٧  
 تذکره شعرای پنجاب..... ٧٧، ٧٩، ٨٦  
 ٨٨، ١٠٢، ١٠٧  
 تذکره شعرای دکن..... ١٥٩  
 تذکره الشعرای حزین..... ٥٧  
 تذکره الشعرای سمرقندی..... ٧٨، ١٠٧  
 تذکره الشعرای غنی..... ١٩٢  
 تاریخ خطه پاک بلگرام (اردو)..... ١٢٠  
 تاریخ الرسل و الملوک جریر طبری. ٢٧، ٣١  
 تاریخ سعادت..... ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٧٤، ٧٥  
 تاریخ سیستان..... ٢٦، ٣٨  
 تاریخ شاهیه نیشابوریه..... ٦٩  
 تاریخ طبری، ترجمه..... ٣٤  
 تاریخ فیروزشاهی..... ٧٨، ١٠٧  
 تاریخ کتابخانه رضا (اردو)..... ١٥٧  
 تبصرة الناظرین (خطی)..... ١١٢، ١٢٠  
 ١٢٩، ١٥٩  
 تحفة الانام فی العمل بحديث النَّبِيِّ عليه  
 الصَّلوة و السَّلَام..... ١٢٨  
 تحفة الکرام فی تاریخ بلگرام..... ١٢٠  
 تحفة المحييين فی شرح الاربعين (النووية)..... ١٢٩  
 تحقیق الاصطلاحات..... ١٤١  
 تذکره آفتاب عالمتاب..... ٥٠  
 تذکره اخبار الاخيار فی اسرار الابرار.. ٤٢، ٧٧  
 ٧٩، ٨٠، ٨٣، ٨٤، ٨٧  
 ٨٨، ١٠١، ١٠٦، ١٠٧، ١٥٩  
 تذکره الاولیا..... ٤٢  
 تذکره اهل دل..... ١٩١  
 تذکره بحر ذخار..... ٤١، ٤٢، ١٦١  
 تذکره بی نظیر..... ٤٨، ٥٥، ٥٧، ٥٩  
 ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ١٥٨  
 تذکره حبیب السیر..... ١٠٤

- تذکرہ شمع انجمن ..... ۱۵۹، ۱۳۸، ۵۰
- تذکرہ صبح گلشن ..... ۱۵۹، ۵۰
- تذکرہ صحف ابراہیم (خطی) ..... ۴۹، ۴۸
- ..... ۱۵۹، ۶۷، ۶۴، ۵۹، ۵۵
- تذکرہ عرفات العاشقین (خطی) ..... ۵۵، ۴۸
- ..... ۶۷، ۵۸
- تذکرہ علمای ہند ..... ۱۰۷، ۱۰۲، ۸۲، ۷۷
- تذکرہ الکلام فی تاریخ بلگرام ..... ۱۲۰
- تذکرہ کلمات الشعراى سرخوش ... ۴۹، ۴۸
- ..... ۶۷، ۵۸، ۵۵
- تذکرہ گلزار اعظم ..... ۱۵۶
- تذکرہ لباب الالباب ... ۱۷۰، ۶۷، ۵۰، ۳۹، ۱۹
- تذکرہ مجالس النفايس ..... ۵۰
- تذکرہ مخزن الغرایب ..... ۵۵، ۵۴، ۴۸
- ..... ۶۸، ۶۴، ۵۸
- تذکرہ مردم دیدہ ..... ۵۵، ۵۳، ۵۰، ۴۸
- ..... ۱۵۹، ۶۷، ۶۴، ۵۹، ۵۶
- تذکرہ نتایج الافکار ..... ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷
- ..... ۱۰۷، ۹۸، ۸۸، ۸۵، ۸۱
- تذکرہ نزهة الخواطر ..... ۱۵۹
- تذکرہ نشتر عشق ..... ۱۵۹، ۶۷، ۵۵، ۵۴، ۴۸
- تذکرہ نگارستان سخن ..... ۱۶۱، ۱۵۶
- تذکرہ ہندی ..... ۱۹۲
- تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان ... ۴۷،
- ..... ۱۶۰، ۶۷
- ترجمہ ملّا نظام الدین سہالوی ..... ۱۱۴
- تغلق نامہ ..... ۹۱
- تفسیر تربت جام ..... ۴۰، ۳۵
- تنبیہ الشاکین فی جلائل حضرت محبوب
- سبحانی ..... ۱۶۰
- تنقیح الکلام فی تاریخ بلگرام (اردو) ... ۱۱۹،
- ..... ۱۶۰، ۱۲۰
- ثلاثہ غسالہ ..... ۱۵۹
- «ج، ح»
- جامع التّواریخ ..... ۳۳
- جامی ..... ۱۰۷، ۷۸
- الجزء الاشراف من المستطرف ..... ۱۲۹
- جُنّیدہ ..... ۱۲۱
- جواهر الکلام (لغت منظوم عربی، فارسی،
- ترکی و ہندی) ..... ۱۲۶
- چہار مقالہ ..... ۱۷۰
- «ح، خ»
- حبیب السیر ..... ۳۳
- حدایق السّحر فی دقایق الشّعر ..... ۲۵، ۲۱
- حدود العالم من المشرق الى المغرب ..... ۳۱
- ..... ۳۸
- حدیقة الاقالیم ..... ۱۲۱
- حملہ حیدری ..... ۳۴
- حیات جلیل (اردو) ..... ۱۵۸، ۱۲۰
- حیات شادان بلگرامی (اردو) ..... ۱۶۰، ۱۲۰

- خسرو و شیرین..... ۳۲
- خواجہ میر درد - تصوّف و شاعری..... ۱۹۲
- خواجہ میر درد اور اُن کا ذکر و فکر..... ۱۹۲
- خیابان (شرح گلستان سعدی)..... ۱، ۲
- «د، ذ»
- دائرہ معارف اسلامیہ (اردو)..... ۱۵۹
- درد دل..... ۱۹۲
- دُرشاہوارک مثنوی خمسہ نظامی
- دستورالکاتب فی تعیین المراتب..... ۳۳
- دیوان آزاد..... ۱۲۶
- دیوان آزاد (خطّی)..... ۱۵۸
- دیوان آزاد (فارسی)..... ۱۴۱
- دیوان آزاد (فارسی) (خطّی)..... ۱۵۸
- دیوان آفرین..... ۵۷
- دیوان ادیب صابر ترمذی..... ۱۵۷
- دیوان انوری..... ۳۸
- دیوان شمس تبریزی..... ۳۲
- دیوان عشقی..... ۱۶۰
- دیوان غزنوی..... ۱۶۳
- دیوان مسعود سعد سلمان (ہیری)..... ۱۷۰
- دیوان مسعود سعد سلمان (یاسمی)..... ۱۷۰
- دیوان میر اثر..... ۱۹۱
- ذخیرہ سبحان اللہ دانشگاه اسلامی
- علیگرہ..... ۱۵۷
- الذریعۃ الی تصانیف الشیعۃ..... ۱۵۹
- «ر، ز»
- رسالہ آہ سرد..... ۱۹۲
- رسالہ تعریب..... ۱۲۶
- رسالہ چہار انواع (در آداب)..... ۱۵۹
- رسالہ خلاصۃ العارفين..... ۱۱
- رسالہ ریاض النعمیم فی احوال نبی الکریم (ص)..... ۱۲۶
- رسالہ سؤال و جواب..... ۱۶۰
- رسالہ سجلات فی تاریخ القضاة و
- اکمال الکلام فی مآثرالکرام..... ۱۲۱
- رسالہ شمامة العنبر فیما ورد فی الہند من
- سیّد البشر..... ۱۳۶
- رسالہ فی ابطال الضرائح..... ۱۲۹
- رسالہ فی رد بدعة التعزیه..... ۱۲۸
- رسالہ فی النهی عن عشق صورالمرد و
- النسوان..... ۱۲۹
- رسالہ موسیقی..... ۱۲۶
- رسالہ ہوش افزا (خطّی)..... ۱۷۴،
- ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۱
- روضات الجنّات فی اوصاف
- مدینة ہرات..... ۳۳
- روضۃ الاولیا..... ۱۵۸
- روضۃ الصفا..... ۳۳
- روضۃ الکرام..... ۱۶۱، ۱۲۰
- زین الاخبار..... ۱۸، ۲۴، ۳۸، ۳۹

«س، ش»

- ساقی نامه ..... ۶۹، ۷۵، ۷۶
- سراج الاخبار و تاریخ ادبیات فارسی
- افغانستان ..... ۳۸
- سراج التواریخ ..... ۳۹
- سفرنامه ناصر خسرو ..... ۳۴
- سوانح اکبری ..... ۱۴۱
- شاهنامه فردوسی... ۲۳، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۷۵
- شاهنامه (تعالی) ..... ۳۸
- شجره طیبه (خطی) ..... ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۸
- شجره طیبه، تتمه ..... ۱۲۰
- شرایف عثمانی ..... ۱۲۰، ۱۵۸
- شرایف عثمانی، تکمله (خطی) ..... ۱۲۰
- شرح آرزو ..... ۷
- شرح الاربعین (لملأ علی قاری) ..... ۱۲۹
- شرح الترغیب و الترهیب للمنذری ..... ۱۲۹
- شرح حکم الحدادیه ..... ۱۲۹
- شرح الحکم العطائیه ..... ۱۲۹
- شکرستان خیال ..... ۱۲۰

«ص، ط»

- صحیح بخاری ..... ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۴
- صورالاقالم ..... ۳۸
- طبری، تفسیر (ترجمه) ..... ۲۳، ۲۷
- طبقات ناصری ..... ۲۵، ۳۳
- طوی نامه فیورزی شاه عالمگیر ..... ۱۲۶

«ع، غ»

- عتبه الکتبه ..... ۳۳
- العجم فی معاییر اشعار العجم ..... ۳۸
- عقدالزبرجد من حروف محمّد ..... ۱۲۸
- علم الكتاب ..... ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲
- عمادالسّعدت ..... ۶۹
- عوارف هندی (خطی) ..... ۱۵۸، ۱۶۰
- غزلان الهند (خطی) ..... ۱۵۸
- غیاث اللغات ..... ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۹

«ف»

- فرّخ بخش (فیض بخش کاکوروی) ..... ۶۹
- فرهنگ آندراج ..... ۱۹، ۳۸
- فرهنگ جهانگیری ..... ۳
- فرهنگ رشیدی ..... ۳
- الفهرست ..... ۱۷، ۳۸
- الفهرست، ترجمه ..... ۳۸
- فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و  
کمیاب کتابخانه گنج بخش ..... ۱۶۱
- فهرست مخطوطات ذخیره احسن مارهروی ..... ۱۶۰
- فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی  
پاکستان ..... ۱۶۰، ۱۹۲
- فهرست مفصل مخطوطات عربیه کتابخانه  
دانشگاه پنجاب ..... ۱۶۰
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه  
جامعه همدرد، دهلی نو ..... ۷
- فوائد الفواد ..... ۱۰



«ق»

- قابوس نامه ..... ۳۹، ۲۴
- قابوس نامه و شمشگیر ..... ۳۴
- قاموس ..... ۲۰، ۶، ۳
- قاموس الاعلام ..... ۱۵۹
- قرآن ..... ۱۸۶، ۱۷۴، ۵۲، ۴۱، ۵۱
- قطعات تاریخ (خطی) ..... ۱۹۱
- «ک، گ، ل»
- کافیہ رضی، شرح ..... ۱۵۹، ۱۵۷
- کتاب التفهیم ..... ۵۱
- کشف المحجوب هجویری ..... ۳۲، ۱۰
- الکلام علی القلم الفارسی ..... ۲۰، ۱۷
- کلمات النبیل شرح انشای میر عبدالجلیل .. ۱۴۱
- کلیات آزاد (خطی) ..... ۱۵۸
- کلیات آزاد فارسی (خطی) ..... ۱۵۸
- کلیات آزاد فارسی (نسخه مجلس تهران) .. ۱۵۸
- کلیله و دمنه ..... ۳۹، ۳۲، ۲۷، ۲۱، ۱۷
- کیمیای سعادت غزالی ..... ۳۴، ۱۰
- گل رعنا ..... ۱۴۸
- گل عجایب ..... ۱۵۸
- گلزار فتح شاه ..... ۱۲۶
- گلستان ..... ۳۶، ۶، ۲، ۱
- گلستان، شرح ..... ۷، ۴، ۱
- گلشن سعادت ..... ۷۳
- لغت نامه دهخدا ..... ۱۵۹
- لیلی و مجنون ..... ۳۲

«م»

- مآثر عالمگیری ..... ۱۹۲
- مآثر الکرام ..... ۱۵۸، ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۲۰
- مثنوی امواج الخیال (خطی) ..... ۱۶۱، ۱۲۵، ۱۲۰
- مثنوی بیان واقعه ..... ۱۸۰، ۱۷۳
- مثنوی پدماوت ..... ۱۲۶
- مثنوی تحفه الاحرار ..... ۹۷
- مثنوی حالنامه ..... ۹۳
- مثنوی حدیقه الحقیقه ..... ۳۲
- مثنوی حسن و دل ..... ۹۴
- مثنوی خردنامه اسکندری ..... ۹۴
- مثنوی خمسه امیر خسرو ..... ۱۰۵، ۱۰۴، ۹۶، ۹۵، ۹۴
- مثنوی خمسه نظامی ..... ۱۰۵، ۹۶، ۹۵، ۹۳
- مثنوی در جشن طوی محمد فرخ سیر ..... ۱۲۶
- مثنوی دستور عشاق ..... ۹۴
- مثنوی ریاض عشق ..... ۱۶۰
- مثنوی طریق التحقیق ..... ۳۲
- مثنوی طلسم اعظم ..... ۱۳۴
- مثنوی مخزن الاسرار ..... ۹۷، ۹۶، ۹۵
- مثنوی مطلع الانوار ..... ۹۷، ۹۶، ۹۵
- مثنوی مظهر الآثار ..... ۹۶
- مثنوی معنوی ..... ۳۶، ۳۲، ۱۰
- مثنوی نیرنگ عشق ..... ۵۴
- مثنوی هشت بهشت ..... ۱۰۷، ۷۸
- مجله تحقیقات فارسی ..... ۳۵

۱۴۱.....منتخب النحو.....	۱۶۰.....مجلة دانش.....
۳۹.....المُنجد.....	۱۵۹.....مجلة سب رَسْ.....
۱۲۴.....مواقف، شرح.....	۱۶۰.....مجلة علوم اسلاميه.....
۱۹۲.....میخانہ درد.....	۱۶۰.....مجمع البركات.....
۱۹۱.....میر درد اور اُکا ذکر و فکر.....	۴۰، ۳۷.....محاكمة اللغتين.....
۳۹، ۳۵.....مینار جام.....	۱۲۹.....مختصرالزواجر لابن حجر.....
«ن»	۶، ۳.....مدارالافاضل.....
.....نالہ عندلیب (خطی)..... ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶،	۱۲۰.....مرآة المبتدین.....
..... ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲	۲۳.....مرزبان نامه.....
.....نفايس المآثر..... ۱۵۷	۱۵۹.....المستطرف في كل في مستطرف.....
.....نفحات الانس..... ۴۲، ۸۲	۲۶.....معجم البلدان.....
.....نگاهی به تاریخ ادب هند..... ۱۷۰	.....المعجم في معايير اشعار العجم..... ۲۱، ۲۵
.....نه سپهر (منظومة امير خسرو دهلوی)..... ۹۱، ۹۲	.....معدن الرموز..... ۱۹۱
«و ه ی»	.....معدن اللطائف..... ۱۲۷
.....وراثت علمی کتابخانہ رضا (اردو)..... ۱۵۷	.....مقالات محمود طرزی..... ۳۹
.....ورقه و گلشاه..... ۳۲	.....مقاله دوره پیش دکتری (جميل الرحمن)..... ۱۹۱
.....ویس و رامین..... ۳۲	.....مقاله دوره پیش دکتری (چارو متل)..... ۱۹۲
.....هدایه..... ۱۲۴	.....مقامات خواجہ ابونصر مشکان..... ۳۹
.....هفت اقلیم..... ۱۵۷	.....مقدمة في العقائد..... ۱۲۹
.....هفت اورنگ..... ۳۳	.....مکاتیب سنایی..... ۳۴
.....هفت پیکر..... ۳۳	.....الملل و النحل والا هواء، ترجمة..... ۳۳
.....هفت قلزم..... ۱۹، ۲۴، ۲۹، ۳۹	.....مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری..... ۱۰
.....ید بیضا..... ۱۲۰	.....منتخب التواريخ..... ۷۸، ۸۲، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷
.....یوسف و زلیخا..... ۳۲، ۴۰	.....منتخب الصرف..... ۱۴۱

# © QAND-E-PARSI

*Published by:* Markaz Tahqiqat-e-Farsi  
The Office of the Cultural Counsellor, Embassy of the I.R. of Iran

*Publisher & Chief Editor:* Jalal Tamle

*Editor:* Amir Abdi

*Designer:* M.Hassan Haddai

*Copmposing:* Abdur Rehman Qureshi

*Printed at:* A.S. Typesetter

4697/1, Chandni Chowk, Delhi 110 006

## *Advisors*

Prof. Nazir Ahmad

Prof. S.H. Qasemi

Prof. S.A.H. Abidi

Malik Mohammad Farrukhzad

Prof. A.W. Azhar Dehlavi

*Address:* 18, Tilak Marg, New Delhi-110 001, Ph: 2338 3232-4

*Email:* [ichdelhi@iranhouseindia.com](mailto:ichdelhi@iranhouseindia.com)

*Website:* <http://www.iranhouseindia.com>

The views expressed do not necessarily  
represent those of the Editorial Board

**No. 22, Tabistan 1382**  
June-September 2003



Chief Editor  
Director Persian Research Centre

The Office of the Cultural Counsellor  
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi

